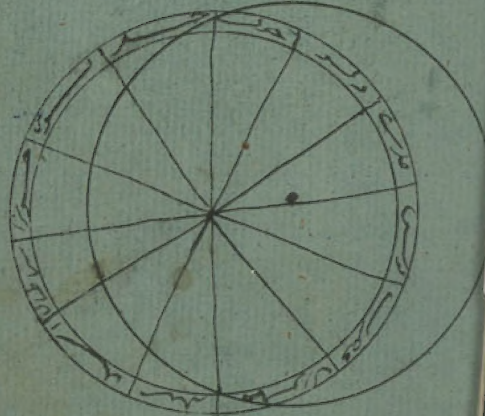
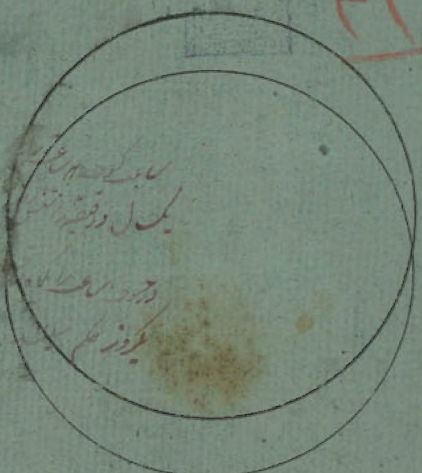


اثار الاشجار



۴۲۵



- ۱
- ۲
- ۳
- ۳
- ۵
- ۶
- ۸
- ۷
- ۶
- ۹
- ۱۱
- ۱۱
- ۱۱
- ۳۱
- ۵۱
- ۵۱
- ۸۱
- ۷۱
- ۶۱
- ۶۱
- ۱۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ۱۸۷۰۱۰۱۰

مؤلف: (خطی) (۴۳۵)

موضوع: از کتب (خطی) (۴۳۵)

آقای سید محمد صادق طاهری به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۴۳۵

تاریخ ثبت: ۱۳۰۲

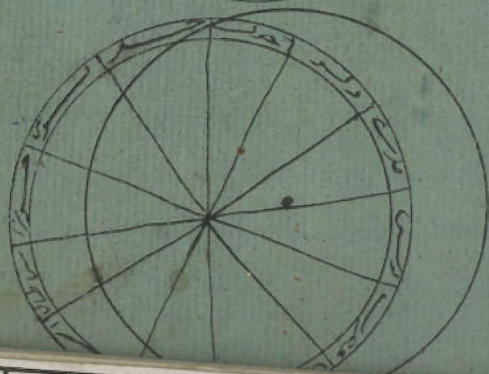
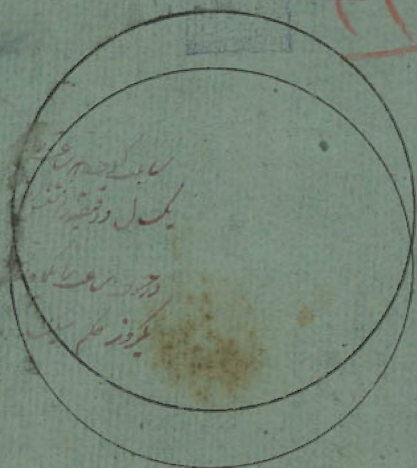
۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

خطی اهدائی

۴۳۵

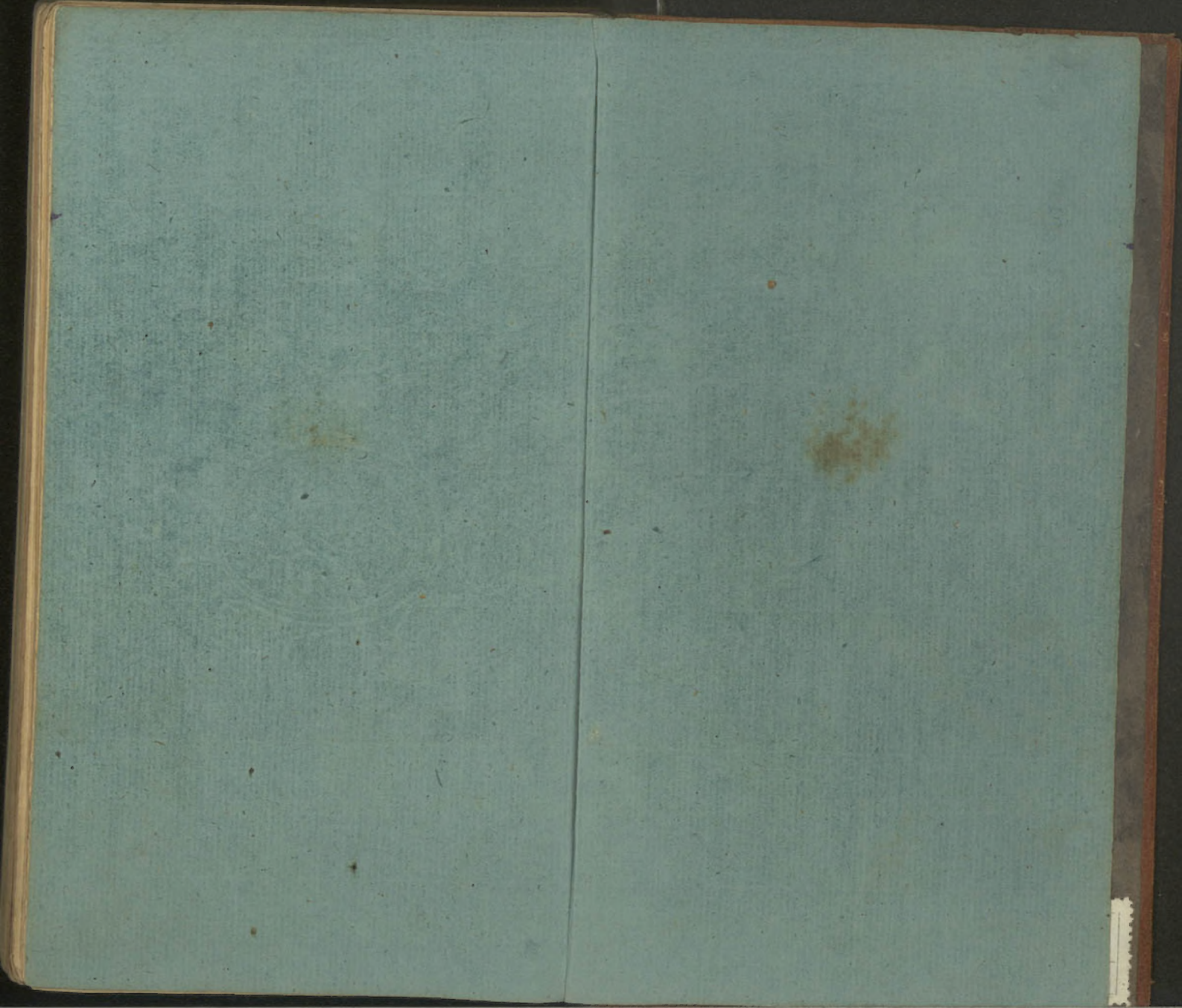
۱۳۵۱
 ۴۲۱



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شماره ۱۰۸۹
جلد ۴
موضوعات ()
آنانی سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب
۳۵۸۶
۳۱۱۲
۱

470



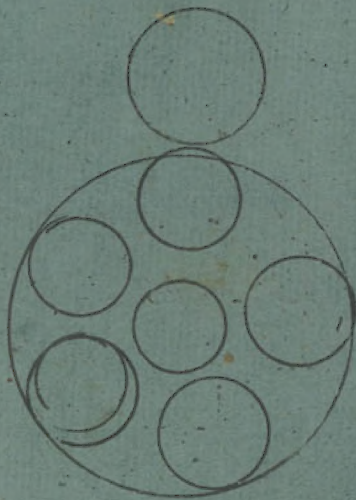


سراج جدول حدود مصریان که معقول در نجوم پیدا

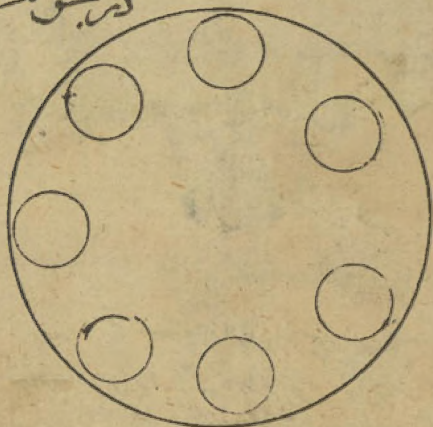
حل	شری	زهره	عطارد	مرکب	زحل
نور	زهره	عطارد	شری	زحل	مرکب
جزا	عطارد	شری	زهره	مرکب	زحل
سرخ	مرکب	زهره	عطارد	شری	زحل
سبز	شری	زهره	زحل	عطارد	مرکب
سند	عطارد	زهره	شری	مرکب	زحل
پیرن	زحل	عطارد	شری	زهره	مرکب
مغرب	مرکب	زهره	عطارد	شری	زحل
قرص	شری	زهره	عطارد	زحل	مرکب
بد	عطارد	زهره	زحل	مرکب	شری
دل	عطارد	زهره	شری	مرکب	زحل
حز	زهره	شری	عطارد	مرکب	زحل

و حركات كواكب سبعة

وجه	حل	زهره	عطارد	مرکب	زحل
۱۰	۲	۷	۵	۶	۲
۴	۲	۶	۵	۶	۲
۳	۵	۶	۵	۶	۲



در این کتاب
اثبات استقامت
در خوف



وقف





کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
محل نگهداری کتب خطی و چاپی
تهران



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا افزه کار میرا که افلاک دوا بر نجوم سوا میر بیا فرید
و شکر و سپاس واجب الوجود میرا که عناصر و ارکان در وجود
آورد و از اثر علویات و تاثیر سفلیات مزاجها ساخت
و مزاجی که باعتدال نزدیکتر آدمی را داد و بشرف عقل
و نطق مشرف گردانید تا بحقایق علوم راه برد و بدقایق
اشبارسد و درود و تحیت بر پستید انبیا محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و پیغم و برادر لاد و اتباع او باد و سلم تسلیم کنیز **الاجنه**

بجز

سید محمد تقی میرزا

حق گوید و بقیه اگر کمال نیست این همه هم الهام الهی است
با انجاری هر چه آید من ویرب آخر از این که هیچ شکی
بست نام موجود است از واجب الوجود است لذات و تقیید
و وجود هر چیزی را سبب آفریده است که چون این سبب موجود شود
این چیز ظاهر شود و در ملک است کرده و چنین راه را که گوی
آفریده از جمله و منفعت ملک ملک را بر سر آورده و باقی
بر این ملک ششم شمس کرد و در دنیا و آخرت انفس بیا آورده
زیر ملک که و اجرام علوی را در تیر ایام آفریده و در سبب
درست آمدن است و در سبب بیا در وجود آورده و در
بیا این است که این خدای عز و جل که در میان ملک که گویا در نشو
برای حکمت است او را در هر از این موجود است که بشیوه و حکم آفریده
و این دست که اسعاف و قوت های تو را یکبار نبضت

در هر جمیع موجودات و از هر کواکب و سیمیه
 که در این عالم هر طرفه العین حدیثی از حق تعالی
 و فی وجهی از حق تعالی یکدیگر را مشاهده نمایند
 پادشاه تحقیقت است و انلاک دائم نصیبی که
 او در این صورت از کارکنان توفیق و اوست
 و توفیق پس از توفیق اجرام علوی در آویخته شدن
 از هر یک که در دیگر حیوانات است و در هر یک از این
 که فیض الهی در وی بیشتر باشد از این است که احکام
 بجز در این غایب در آن نیست و در آن توفیق
فصل در احکام بسیار است احکامی که
 بودند که در این عالم بود و اگر کسی
 دارد تا تواند استخراج داد و در آن توفیق

و توفیق و انشا الله و در هر یک از این
 تجربه بود با توفیق الهی که بطریق کشف است
 در حکم و کجای دیگر که به احکام عالم است و در هر یک
 کائنات و توفیق باشد پس اگر کائنات از میان بر توفیق
 باشد و توفیق توفیق عالم باشد و توفیق توفیق
 که در میان کائنات و در هر یک از این توفیق
 و میان توفیق و در هر یک از این توفیق
 از توفیق صنعت جز در این توفیق که احکام
 توفیق و توفیق توفیق و در هر یک از این توفیق
 حکم توفیق کردن بر هر یک از این توفیق که احکام
 نیست و در هر یک از این توفیق که احکام
 شود و توفیق که در هر یک از این توفیق که احکام

خوبتر خوانند و زنب اردو شکر است و در اوج دلالی کند
 و او در عقده جوی هر نیت و چون فخر در نقد در کس آنکه طریقی
 شمال غربی در منطق اروج و چون در عقده زنب است
 او بطرف جنوب رود و این را بس و فزیت و در عقده
 شامی کرده اند ملک و شالی و ملک جلی و در عقده زنب
 است بسته در عقده در کس شده و بعد میان هر اوشی شده
 است **بسم الله الرحمن الرحیم** و در عقده زنب
 نمره اول در نیت میان نمره و در عقده زنب
 بخت نوح از آنکه بخت نیت جاد است چنانکه آفتاب ماه را بخت
 جاد است و در هر یک دو خانه و بیای از خانه نیت بر آن
 که شش ماهه که آن است چنانکه ماه شاه بود و است
 نوح آفتاب و انوار ظاهر است پس جاد آفتاب را
 شایسته بود و از نوح و بگو ماه در هر یک سر طای لاتی بود
 از آنکه بخت نیت نوح سر طای است و او نوح نیت
 پس نیت تر ماه و از نوح و بگو ماه که آنکه از اول است
 تا آخر نیت سر طای آن است و از اول و تا آخر سر طای
 نیت و این هر دو در نیت و است خوانند و هر یک نیت نیت

اندر

آفتاب یک خانه نیت افتاده است و در خانه یک خانه نیت
 و از روی در خانه نیت و در خانه و شتری را و شش در خانه
 است و است و در خانه و شتری را و شش در خانه
 از هر یک ماه و در هر یک از خانه آفتاب و در خانه و شتری را
 را شش در خانه آفتاب و در خانه از هر یک از خانه آفتاب بر خانه
 و از هر یک از خانه نیت و در هر یک از خانه نیت و در خانه
 که آن یک نیت است و در هر یک از خانه نیت و در خانه
 و در هر یک از خانه نیت و در هر یک از خانه نیت و در خانه
 تا شش است که نیت آن که نیت است پس در هر یک
 که آن است و چون هر دو خانه شتری در شش هر دو خانه نیت
 و در شش است پس در هر یک از خانه نیت و در خانه
 که هر دو خانه نیت و در هر یک از خانه نیت و در خانه
 پس در هر یک از خانه نیت و در هر یک از خانه نیت و در خانه
 هر دو خانه نیت و در هر یک از خانه نیت و در خانه
 خوانند و چون هر یک از این دو خانه نیت و در خانه نیت
 مناط است پس از نیت و شش است و در هر یک از خانه
 اما آنکه آن که در هر یک از خانه نیت و در خانه نیت و در خانه

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶

این اصل شکستن عمد بود و بر پنهانی ترک کار و نه بر پنهانی
 از حدی که گویا بود و شد اما **بسیار اتصال** است که گویا در کار
 بر ج که گویا بر پنهان بود و گویا پیوسته و در آن بر ج وانی نیز در کار
 ضعیف شد و بر سر بود که گویا نفس بود و پنهان **اما**
 است که گویا آید بادل بر ج که گویا ضعیف و با بر ج ضعیف و آن
 حال که گویا ضعیف بود **اما** **بسیار** است که گویا در بر ج آید و بر ج
 رو و بر ج که گویا پیوسته و در آن حال که بر ج پیوسته و در آن
 بود که این حال قرار در نفس است که در بر ج پیوسته و در آن
 از بر ج ضعیف است جهت آنکه بر ج پیوسته و در آن حال که
 می نهد و این حال دلیل بر فرمانده کار و نقصان حال کوب
 و بیش آن در کارهای ج و در **اما** **بسیار** است که گویا
 در ج و بر ج و گویا پیوسته که گویا پیوسته و در گویا
 پیوسته که گویا بر ج و در آن بر ج پیوسته و در آن حال
 شری را بر پنهان و در آن **اما** **بسیار** است که گویا پیوسته
 و گویا ضعیف آید و است که در ج پیوسته و در آن
 و در ج و در ج که گویا پیوسته و در آن حال که
 حاضر است و در ج حاضر در ج و در ج که گویا پیوسته

و آن در

و نه خازن یا ترف او باشد اما دستور بر کمال قوت
 و این است که شای زنگ و حکم او بر سلطنت است و حکومت
 و شدت و توانگری و پنهانی قدر و جاه و کمال است و نه پنهانی
 و در ج **بسیار** است که گویا پیوسته و در آن حال که
 غیر اتصال است نظیر و او را **شاه** خوانند و اتصال
 بطبیعی ز کونه و یکی اتصال نظیر که دارند که با هم پیوسته
 و این اتصال است بر ج است نفس و بر ج و در ج پیوسته
 این از دو نوع بود یکی لب و باقیست مطاله و در ج
 بسبب درازی و کوتاهی روز و این چنان بود که گویا
 از دو نقطه اعتدال بر پنهان است آن گویا پیوسته و در آن
 که گویا در ج است در ج عمل بود و در ج در ج و در ج
 میان هر دو کس بود که هر دو در ج و در ج مطاله
 جهت آنکه مساوی است بر توانی عمل و خلاف توانی است
 پس اگر دو کس در ج و در ج و در ج گویا پیوسته و در آن
 یعنی با جرای نور و در مطاله و باقی بود بر توانی و در ج
 توانی و این بر ج بود که گویا پیوسته و در آن
 با جرای و باقی پیوسته و در ج و در ج مطاله با جرای

در پیش تقیم امامی احکام را از اعتبار سبب نبوی است بر حکم
 غلبه بر صاحب بن خاتم که در حدیثی نقل کرده بود اما مثال
 آنکه گوئی برب در بر می باشد که مستحب باشد است که اگر کسی در خانه
 شخصی دیگر بود حکم او در او در سبب دیگران تا در وقت نماز و اگر نماز
 بدان نماز که شخصی را از خط سبب کند اما میزان گوئی بود که در صورت
 اطلاع از راسته بود بقوت های دانی و عرفی و قوی تریم آنکه بود که راسته
 اطلاع در اطلاع بود و در صاحب عاقل در عاقل صاحب عاقل سرگشته
 شرف او در آن خانه با حق تعالی حفظ رابع در راه و خاص
 در حسن نیت و امانت و امانت آنکه گوئی قوت های دانی دارد
 در اطلاع قطع بود آنرا و ظاهر سر را که گوئی ضعیف در سبب
 دوم و ششم و نهم باشد اما قوت باشد که خداوند بپایستد و نه
 نیز در حدیثی در آن مقدم دارند و دیگر آنرا هم که آنست پس از
 احکام کلی اطلاع بر شریعت باشد از آن بر صاحب اطلاع اگر سبب بود
 بعد از آن که گوئی برب نماز باشد اما شقی بان گوئی
 بود که در وقت قرآن می روزه نکند تا بیکس اوج خود در وقت
 بود یا عرض از او که شالی بیشتر از آن گوئی دیگر بود و اگر چه
 اما شریعت اطلاع داشت و نباشد و مدار احکام در قرآن که در سبب

بعد از آن که گوئی برب نماز باشد اما شقی بان گوئی
 بود که در وقت قرآن می روزه نکند تا بیکس اوج خود در وقت
 بود یا عرض از او که شالی بیشتر از آن گوئی دیگر بود و اگر چه
 اما شریعت اطلاع داشت و نباشد و مدار احکام در قرآن که در سبب

و بنویسند قول بر خبر و قرآن **نعمه حق** در این امر که
 بطریق شریک از اسرار احکام است از آنکه گوئی است که این است
 که بنویسند که این است که این است و بعضی است مردی و بعضی مردی
 و شکی نیست که این است که این است که این است که این است که این است
 چه این در طالع با جانی دیگر گوئی که این است که این است که این است که این است
 صلوات بود که این است که این است که این است که این است که این است
 که این است که این است که این است که این است که این است که این است
 از این جهت که این است که این است که این است که این است که این است
 ابل تر بود که این است که این است که این است که این است که این است
 که این است که این است که این است که این است که این است که این است
 و شریعت بود که این است که این است که این است که این است که این است
 که این است که این است که این است که این است که این است که این است
 ابل تر بود که این است که این است که این است که این است که این است
 و نه در ابل سببی از این است که این است که این است که این است که این است
 صورت و سر و سر است پس در جب کند با این امر چه
 دلیل که این است که این است که این است که این است که این است که این است
 با عدل بود و این که این است که این است که این است که این است که این است

و بنویسند

را نهایی این و این را بنام نیست کند حاکم در الواف کشف ادا و کشف
 است که هر کس که ال اما دور افتاد است که هر کس سال کسی درج
 نیکو کند و یک درج است و این دورانی است که در اوقات
 کار دارند اما دوری دیگر است که سبب در شفت سال کسی درج
 نهاده اند حاکم سال را چنان فصل است و این دور را هر فصل
 پس تبدیل شدن دوری به دوری دیگر باشد اگر کسی در وقت
 قوی بقوی و تبدیل شدن فصل بفصل دیگر باشد بر آنکه
 اشغال دولت از خوشی و خوشی در میان دولت تمام اما چون
 دور دوری بدل شود و اگر کسی در میان دور باشد از دور
 یا دشمنان عادل و شرف ظاهر شود و در حلقه بودی که در اندک و اگر کسی
 به بران دولت باشد یا دشمنان ظاهر به آینه و مردم در
 رفته و حکم تبدیل شدن فصل بفصل دیگر باشد اما اگر دور
 و اگر در وقت تبدیل شدن دور قرآن اتفاق نیست این
 و اگر کسی در قرآن دور بکمال رسد در هر وقت و حکما احوالی
 او دور و اعتبار کرده اند حاکم الی و بری هر کس که در
 در شمس قرآن بقول بیشتر است یا حکم قرآن عظیم هر کس
 از اثر دور و موثر تر است قرآن است قرآن شریفی در حق است

و در این اوقات هر چهار نوع بود و نام و اگر اوست و اوست اما
 قرآن عظیم است که هر کس قرآن کند در اول محل و بعد از آن
 چهل و هفت قرآن کند در وقت دوید و در هر دوید و چهل سال
 شمس در چهار شش به دور هر دو فصل در قرآن و گاه بود که
 و گاه بود که هر کس در هر فصل در هر شش دور و در قرآن
 کرده باشند و در بعضی بیشتر خوانی قرآن نام بود و اول
 یا بیشتر فصل است که چون در اول بحث در قرآن است
 قرآن دوم در روز و نیم و نیم و نیم است و چنانچه قرآن دور
 و نیم بیشتر است قرآن نام شود در هر دو فصل و چهل سال
 توبت و قرآن سیزده و در شش سال یک است و در اول
 و در شش سال قرآن اول در شش سال اوسط است و در شش
 سال هر روز زده در هر کس در شش سال یک است و در شش
 قرآن کند و شش مادی نقل کند و قرآن اول را هر دو شش سال
 اوسط خواند و در شش دور و زده به سیزده قرآن کند
 و شش مادی و شش الی نقل کند و قرآن اول قرآن اوسط است
 پس از هر چهار شش قرآن کرده باشد به چهل و در قرآن بود
 در هر دو فصل و شش سال شمس را باید از اول به هر کس

این قرآن را قرآن اکبر خوانند که اول قرآن است در شش نشی
 کرده اند باز قرآن دوم در دو درجه و نیم نقل است و سیم در پنج
 درجه و شش است و چهارم در هفت درجه و پنجم سید بهمان
 قیاس دوازده یا سترده قرآن است و بار اول سید
 نقل است در یغنی در هر چهار شش قرآن است تا اول قیاس
 قریب جل نه قرآن کرده باشند و از اول قیاس نیز آنکه
 که آن قرآن اکبر است و بهمان ترتیب قرآن یکصد و هشتاد
 شش قرآن تمام است و باز بار اول نقل است در آن که که قیاس
 قرآن اول جل قرآن اعظم است هم اگر هم اوسط هم اصغر
 جهت که چون اول قرآن است در جل اعظم است و چون آخر
 در شش نشی است اگر است و چون یک قرآن اگر است
 از دوازده قرآن اصغر است پس در هر یک قرآن اعظم
 سه قرآن اگر است و دوازده قرآن اوسط از سید صد و چهل
 قرآن اصغر و این هم حرکت اوسط است اما از قرآن که در
 شود فتوی گویند و عدد در شش نشی که آن است اما وقت
 باشد که سه و چهار و پنج و شش که اکبر در بر می خواند اما از اصغر
 خوانند و لیکن است که هر هفت چه آید اما در یکصد و یک

نادر بود اگر باشد و وقت قرآن اعظم باشد و شش نشی که قرآن
 در هر یک در هر یک و شش در هر یک و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد
 در یک و در وقت یکصد و شش و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد
 گویا را و شش را و وقت یا که کرده اند تا به یک صد و یکصد
 یا و نهاده اند و سه و عظیم و سه و یک صد و یکصد و یکصد
 نزدیک کمال دویست است و افعی از شش عظیم است و از آن
 طالع این سجد نشسته و شش نشسته و که انعام در یک صد و یکصد
 که هر یک قرآن در آن وقت را نینده است بر طالع این است
 و یک در هر یک و شش نشسته و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد
 و شش نشسته و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد
 و در هر یک که کرده اند که حرکت قرآن بوده است که هر یک
 در هر یک طالع دویست است هر سجد و هر یک که هر یک
 در طالع بود و بر یک صد و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد
 و سید و از تاریخ این اصغر **در هر یک** و از تاریخ این چهار قرآن
 اعظم است که طالعان صارت شود و احوال عالم مبدل گردد و وقت
 و طاعت مردم برستی که در هر یک است و سید طالع قرآن
 و سید و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد

[illegible]

۱۰۰

بنام تعالی جل جلاله که این کتاب است **فصل پنجم** و طالع قرآن طالع
زمان قرآن اصل است و طالع سال قرآن مال بسبب جهت
درج خبره مال کارزار و اما اصل خود ره و بسبب جهت طالع وقت
قرآن را در مائش مکن نیست بسبب سبب طالع سال کار و در
قرآن است طالع قرآن نهاد و پنج تنگ نیست که این طالع خود
قیمت اما خلاف بزرگان سوال کردن و در قرآن است
نمودن و از دست که طالع این حال در زمان نیست بسبب اینها
بسبب خدا و بر طالع سال قرآن باید نهاد اما چون قرآن واقع شود
که کسی که نام است استواری بر خود قرآن حاصل کند نشود
و از این طالع بجز کند و دلائل او در زمان قبل تدبیر که از قرآن دهند
و دلائل طالع و دلائل قرآن و احکام کنند بر بعضی این که
مطرب بود و این انتقال و دست کند بسبب قرآن از قرآن
بر چند سال و چون کم کند که در وقت و دست و نکند کند
که هر کدام که گوی است از این دو گوی یکی کدام و از طرف سال
از این یکو بعضی و دیگری و در هر یک را بجز کند و در قرآن طالع
سال قرآن نیست باقی احوال دلائل کم کنند یکی است و یکی
بود و یکی که بر شست و جهت خلقی و در سال قرآن حاصل کند

چهاره بخت خانیان و وزران و قضا و کشتیها و مسافران و با و بدکاری و کشتن
 و اگر هیچ سرطان بود کار به تر بود و مدعیان سلفه مزاج کنند و باطل
 شوند و اگر عقب باشد از وزران خرابی باشد و لشکر و سپاه فرومانده
 قوت کنند و زحمت رسد بجای نداشتنای قدیم و بزرگان و مردم
 محرومان آب و راه و اگر هیچ موت بود و زوزاد عطا و قضا و
 نیان رسد و مسافران در راه و بارانها و آب کنند و باران
 جوهر آبی باشد و غلبه شیر در قدیم تیم بود طرف
 شل و قزان نمره و فضل و دلیل کند بخت کردن آب
 و قوت سرعادر وقت و شکستن گریه و زیان میوه ها
 و در ضیاع و نبات و چهار بر سر و سردی و خراب شدن و بیچاره
 از آب و غلبه و زنان و بسیاری کشت و زرع و فزونی طعام
 و اگر هیچ موت بود زحمت خاتون بود و اهل نسب
 و توبه اهل طرب و اگر عقب بود و فضل و دل زنان بدکار
 شد و در مسافران خلافت قهرمان باشد و سوغات
 در با و عطارد و فضل و دلیل کند برابر کشتی و بارنده
 با و سرعادر وقت کهر و زیان نبات و وف و مسافران
 در با و کشتی و آمدن کاهوان و کاه دی و باران و افتادن

الاصغر

در اچف در و نطق آبکاران و دانه قین و سبب نیان و باریها و در باب قلم
 و بخار و دخت این طایفه و بخت که خشک سال بود و دیگر شواهد و زنها و نطق
 کند و خطوط و دروغ نویسد و کواهی ناحق دهند و الله اعلم بشیء پس **را حکام**
قرائن کواکب یا مشتری چهار غره غره اول در قرائن کواکب مشتری
 در نشانه است قرائن مرغ و مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح
 و امر و جمع آمدن لشکر و تعصب دینی و قصد بر دزدان و قضا و انچه در آن
 و افتادن قتلها بوجده قصاص و عدل پادشاه و زدن در ارم و کشتن هوا و در آن
 طعام و باریها از حرارت و اغلب تا شیر در مشرق بود و خراسان و عراق
 و انیم سیم قرائن زهره و مشتری دلیل کند بر عفت و صلاح زنان و خاتون
 و توبه اهل طرب و بر آمدن نگاهبانان و مردم و قوت و بین اسلام
 و بودن اهل طرب و زینت در علم و وزرا و قضا و راسته در عدل
 و اجابت دعا و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و فراخی طعام و بل مردم
 بخیرات و آمدن مسافران از اطراف قرائن عطارد و مشتری دلیل کند بر نطق
 کار خرابان و صنایع و مستوفیان و دیران و مخرغان و بخار و راسته و نبات
 درین طبقات و آمدن کار و نه و بسیاری بیج جواهر و افتادن اجاره خوش
 و نوسشتن خطها و مثالها و بیج و نثری و ارزانی در دست رفیق معالجات و کام
 نجوم و گفتن نغمهای راست و حق غره و دوم در قرائن کواکب مشتری در

مشترک قرآن مرغ و مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب صلاح و دوا
 داران و خسته در برزگان دارا چصف و نکت معارف و ایم و قضا و قضا
 اطعمه و بخار و بکشتن هوا از حرارت و زاین زرع از مغل و دیگر حیوانات
 و بجاها از گری و خشک و اگر هیچ شور بود قضا نباتات بود و اگر سبزیها در
 بود و عطا و خردنها و اگر هیچ جدی بود قوت لشکران بود و امر از زن برزگان
 و ایم قرآن زهره و مشتری دلیل کند بر شکوای احوال اهل طرب و زینت و طلا
 و ایم و قضا و میل این طلا بیهو و طرب و بر آمدن نکاحها و جمعها غیر
 و اجابت دعا و فراخی و بسیاری نعمتها و شیرینها و طبوسات و اعتدال
 هوا و تندرستی خلایق و امن و یککشت و زرع و عارضای خیر قرآن
 عطا و مشتری دلیل کند بر ردایی و زار و دفرانی و از زانی و یکوی
 نباتات و قوت حال و زرا و دسران و ایم اطباء و اهل تجیم و صفهان
 و بزرگان و پادشاهان و اهل بزار و آمدن کار و انما و ضار خوش و جهان
 حق و راستی و مستقران و عاقل و مستوفیان و ایمنی راهها و بخشها در بوم
 و نقصان بزرگی غم و سیم در قرآنات کواکب مشتری در شفته و سیم
 قرآن مرغ و مشتری دلیل کند بر فتنه دارا چصف و خصوصاً میان اکابر و وزرا
 و طلا و قضا و انشرف و بکشتن هوا و فتنه بادی و فتنش و مغر و بجاها از
 سرخ و آب و مانند آن و افتادن قتلها و مصا و میل قضا و بسیاری خا

نیز

و فتنه اطعمه و فتنه آشپزها و هوا و توسط به نکت و خفت عدول و کاتبان و خط
 شدن فتنهها قرآن زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان حاصله سکای
 و عقیقههای خبر و فتنه هزاره ای مبرکک و اجابت دعا و راستی و انانیت
 مردم و بهو و طرب در انشرف و قیمت عطر و طبوسات و رفتن باره
 خوش و خند و بستی مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و از طلا
 و بزرگی بر سعادت حال و زرا و دسران و مستوفیان و عاقل و تجار و اهل بازار و بجاها
 بحث و بجاها و رونق در رسها و آمدن کار و انما و آورده و رفتن باره
 و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و یککشت و زرع و عارضای خیر قرآن
 و در فتنه کار و فضل و راستی در عدول و فتنه سخا و حق و کواهی راست
 چهارم در قرآنات کواکب مشتری در شفته آب قرآن مرغ
 و مشتری دلیل کند بر بدی سفر و با قصد جاهلان بر وزرا و ایم و توانگران
 و اگر هیچ عرق بود قوت حال لشکران و در باران بود و اگر سلطان
 بود خلاص مجوسان بود و قصد بد کاران و قوت فرو مانده کان و سفل
 کاران و اگر حوت بود فساد حال قضا بود و بکشتن آبها و دلیل کند
 بر مخالفت میان اکابر و ایم و معارف و افتادن قضا قرآن زهره و مشتری
 دلیل کند بر قوت حال ایم و دزرا و قضا و انشرف و خنوتان و خردان
 و بسیاری بزرگی و آبها و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و ایمنی و فراخی

و از زانی نرختها و یکی سفرهای دریا و یکی نباتات و میوه و در محوت باین
 کند بر جمیع تمامه و یکی حال غایتان و اهل نوب و اجابت دعا و نگاهبانه
 بزرگان و رفق دین اسلام و اگر عقیبت بود دلیل کند بر توبه بدکاران و
 خاندان و خلاص مجوسان و در سپهر طاعت و دلیل کند بر صلاح و زرا و یکی
 عوام و مسافران دریا **عطار** و **دوشتری** دلیل کند بر خوبی و احوال
 مسافران و اهل بازار و بیج و نثری نباتات و کاغذ و ادویه و جواهر آینه و
 اطباء و راست رفق و معالجات و فتنی اموات و زندگانی و از زانی نرختها و قرا
 طلام و میوه و قوت نباتات و اخلاص اخبار و خوشن و بیج و خاق و آب کار نیز
 و اجتماع بزرگان جهت صلاح کار و بخت و مناظره و دعویها و خلاص
 مجوسان و یکی حال و پیران و مردم انکار شعله چهارم در قرآن **کواکب**
مربع چهار شعله یا شعله اول در قرآن سفلیان **مربع** در شعله آتشی
 قرآن زهره و **مربع** دلیل کند بر فساد میان زنان و شوهران و غضب
 و مزب قتل و بودن نسق و فجور در عین مردم بکارهای ناپست و ده و شکار
 شدن فواحش و مجاریها خوف و اسقاط عمل و نکامای بزر و فاسد بیه
 و دیگری زنان بدکار و نقصان باندگی و بدگشتن اموات و غلبه و زردان و غیر
 اموات قرآن **عطار** و **مربع** دلیل کند بر فتنه آلت حرب و حرکت لشکر
 و غضب و سفاقت در مردم و رحمت بر ارباب و علم و تجاره اهل بازار و غیره

نکته

و تحت و ضیانت مقرران و محاسبات و بسیاری از اوصاف و اخبار بد و فتنه
 و غوغا و زدن نفس و درم قلب و فساد قلبکاران و طراران و ظهور کیمیا
 کیمیان و دوا کردن و دواب و غلبه و زردان و راهداران و فتنی اموات **مربع**
 دوم در قرآن سفلیان در شعله **خاک** قرآن زهره و **مربع** دلیل کند
 بر دلیری کردن و زردان و بسیاری فتنه و فجور و فاش گشتن کلاه و طرب
 و فساد نباتات و بدگشتن اموات و یکی و تغییر و فساد و نرختها و
 بیماری زنان و ناسازگاری با شوهران و طلاق و فراق بسبب عاشقی
 و اگر هیچ نور بود فساد و زردان بود و بدکاران و اگر جدی بود قوت حال
 امراد و لشکرین باشد و کرفتن و لایتما و برده کردن و اگر سبب باشد فساد
 اطعمه بود در پنج زن و نحوه طعمه فاضله و خدم و پیران و تجاره قرآن **عطار**
 و **مربع** دلیل کند بر خروج فضولان و بدی راهها و غلبه و زردان و طراران
 و فساد حال تجاره و نرختها و اطعمه و نباتات و آمدن کاروان و افتادن
 اراجیسف و بدی حال مقرران و وکیلان و محاسبه اهل دیوان و رفت
 در دواب و نقصان باندگی و اگر هیچ جدی بود دلیل کند بر مت کاشکار
 و ظهور حکما و اگر در سبب بود ظلم و خواست بود و فساد و زرع و اگر نور بود
 فساد حال زنان و نباتات و دواب باشد شعله پستم در قرآن سفلیان در
 شعله بودی قرآن زهره و **مربع** دلیل کند بر فساد حال منفیان و فتنی

و غریبان زمان و قد زمان و آفت نباتات و آشوب و مواء در وقت و بجا
 در مردم و استقامت علی و برادران خون و فساد بزرگان و زرافات و وضاحت
 هوا و آشوب را شدی فوجش و دیرنی زمان بدکار و بد بودن ایشان
 و اگر برج میزان بود فساد کمتر شود و باد جهل **قران عطارد و مریخ** دلیل کند
 بر زحمت و پیران و بیستوفیان و اهل بازار و متصرفان و عمال و بجا و اندوه
 اهل فضل و شعرا و کفشی بجا و سخنان بد و دروغ و بسیاری ارا حیف
 و بی ادب و برده و بدگشتی هوا و بجا و در دواب و زحمت مردم
 از سرخ و دو صبح و بر انداختن خون و بودن و زویدها بدی کمتر بود و فساد
 خطاطان و نقاشان باشد و آشوب و اگر در لوبو و ظهور حیلها و طبعات
 بود و اگر میزان بود فساد حال اهل طرب بود و اهل فضل و زمان و خاندان و
 ندیمان **شماره چهارم در قران سفلیس با مریخ در ششمه آب قران زهره**
و مریخ دلیل کند بر فساد حال آنها و حیوانات آب و بد حالی زمان بدکار
 و سقط شدن کودکان و فساد حال نگاهها و زناشوهرها و بودن پسران و
 زندگی در وقت و اختلاف هوا و آفت نباتات و اگر برج سرطان بود
 خلاص مجوس باشد و اگر عقرب بود خلل زمان بدکار و اگر حوت بود
 تحت محارم باشد و اهل نسب و فساد و مسافران و در قران عطارد
 و مریخ دلیل کند بر فساد کشتیها و متصرفان و فساد آنها و افتادن ارا حیف

افکن

و خاستن بخار و دمار یکی و بجا و از دست شدن اعضا و کندی زمان
 و طوبت و غ و ظلم و خورست و غمز و قحط و اگر برج حوت بود بدتر باشد
 کار سفر دریا و رنج و پیران و ظلم و اگر عقرب بود یکی حال کشتیها بود و اگر سرطان
 بود و زویدها و خیانتها بسیار افتد فاصه سفر دریا **شماره پنجم در قران**
عطارد و زهره چهارم و ششم **شماره اول در ششمه آب قران**
عطارد و زهره دلیل کند بر رونق کار و زکران و پیران بکران و نقاشان
 و عطاردان و بزرگان و اهل بازار و بسیاری بیع و دواب بود و جواهر
 و اعتدال هوا و بخار و قناری و در حد و برق و افتادن عداوتها و قضا
 و غضب و خصومت میان خلایق و از زانی کوشش و دواب
شماره دوم در ششمه خاک قران عطارد و زهره دلیل کند بر بسیار
 بی دشری اطعم و حیوانات و شیرینها و جاحها و نگوئی نباتات و غلبه
 و از زانی و فراخی و نیکوی کشت و زرع و آمدن و شدن کاروان
 و مسافران و افتادن اخبار خوشش و بسیاری خصومت و عداوت
 و بدی حال و کیلان و متصرفان و بودن متعبدان و باز بکران و کمی
 سرما و بودن در وقت و اگر در سنبله بود اطعم تحت ارزان شود
شماره سوم در ششمه با ای قران عطارد و زهره دلیل کند بر رونق
 نق و بیستوفیان و پیران و عمال و بجا و بسیاری بحث علوم و بزرگان

آفته دلیل راجع است و اساس شش خلایق بود و عدل پادشاهان دامن
 و فراخی در غایت خلایق بود **و ششم در حکم تنبیه**
و تنبیه است چنانچه در شریعت اول در تنبیه و تنبیه و تنبیه
باز جل تنبیه و تنبیه مشتری و زحل دلیل کند
 بر الفت میان ملوک و اعیان دولت و وزیران و صلاح
 پذیرفتن امور رعیت از پادشاهان بعد از عدل و میل خلایق
 بخرابیت و فراخی طعام و امن و راحت مشایخ و خاندانها
 قدیم تنبیه و تنبیه مشتری و زحل دلیل کند بر رسم ملوک
 بر سرداران و اکابر بزرگواران و ضعیفان و غایت و فقر و رونق
 کار احتساب و بر پدید آمدن حق از باطل و عمارت حصنها و دوشین
 کردن اهل فتنه با مشایخ و کوشه نشینان و خشکی هوا و توسط حال
 ماکولات تنبیه و تنبیه اقداب باز جل دلیل کند بر ریاست
 یافتن مردم فرومایه و اهل محراب و رونق خاندانهای قدیم و تنگی حال
 مزارعان و نقضان جور و پیستم و فراخی طعام و میوه و غایت
 ملوک یا اکابر و تغییر هوا و پیرما در وقت تنبیه و تنبیه
 زهره باز جل دلیل کند بر موافقت میان زنان و شوهران و فرج
 مشایخ و ده قین و پیچ برده و فراخی طعام و از زانیان بسیار و

هوا از زیستگاه و سرما و زریستان و بارندگیها در وقت تنبیه و تنبیه
 عطارد و زحل دلیل کند بر قوت کار و زیستگاه و تنبیه و تنبیه
 عهد نامه و رونق اهل بازار و ظهور سخنان روز و محلات و سیح کلا
 و غلامان و رونق کار حکما و تغییر هوا و سرما و بارندگی **نهم**
و دهم در تنبیه و تنبیه مشتری و زحل
 میرج و مشتری دلیل کند بر قوت حال از باب صلاح و تنبیه اهل
 شرف و فتنه و سفاقتن مصالح میان و زرا و امر از رعیت نمودن
 بخرات و ایمنی در اندکین قضا و از زانیان نرختها و کرمی هوا و تنگتن
 سران تنبیه و تنبیه اقداب و مشتری دلیل کند بر قوت حال ملوک
 و سلاطین و سرورلت و افزونی جاه و حرمت و زرا و نزدیکی
 پادشاه و ایامه و قصه و حکام و اشرف و داد و عدل و رواد
 نفور و بسیاری خرات از پادشاه و اکابر و فراخی و از زانی و کرمی
 هوا تنبیه و تنبیه زهره و مشتری دلیل کند بر رونق اهل اید
 و فرج و درایم و قضا و اشرف و تنبیه اهل طرب و سعادت
 زنان و خاندان و عزت برابره و محسوسات و خوشی معشت
 خلایق و از زانی نرختها و اعتدال هوا و نمنا در وقت تنبیه و تنبیه
 عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل و علم و قوت حال

دبردن و پستوفین و متصرفان و تاجران و راستی در عدول و راست
 زشتی احکام و ارزانی نزهت و اعتدال هوا و نیکو رفتن باره
ششم در شست و شوی کواکب یا مزج و بلیت و بیک
 آفتاب و مزج و دلیل کند بر عنایت یا شاه بر امر او و شستن
 کارشکر و عزت است حرب و امن و فراغت و
 قوت حرارت و پیوست در مزاج برزگان و کرمی هوا
 و فراخی در رونق کاغذها و دروای نفوذ نیست و بیک
 زهره و مزج و دلیل کند بر نکاحها و شکر که و دوست میان
 اهل طرب و بودن سوره و ضیافتها و زفاف و توبه شکفتن
 اهل زهد و اعتدال هوا و بارندگی در وقت و عزت کوشش
 و ارزانی طعام نیست و شست و شوی خطار و مزج و دلیل کند
 بر رونق دیوونها و عمل متصرفان و اعمال و ظهور کیمیا کثرت و شستن
 است حرب و افتادن اجبار نیک و قوت حال راه داران
 و تیزی بازار سلاح و دروب و چیده نوک و فسق اهل فضول و کثرت
 و راج و دستکاران و صاحب احکام ششم در شست و شوی
شست و شوی خطار و زهره و دلیل کند بر اسود طرب و دروزرا
 و صاحب دورین و متصرفان و اهل بازار و تاجران و تیزی

بازار پرده و امران و رونق کار مزایم و سار موسیقی و مزج در
 حکما و اهل فضیلت و ندان و شعرا ششم در شست و شوی
و شست و شوی سار و شست و شوی اول در مزج و مقابله کواکب
 و مزج و مزج و مقابله مشتری و زحل و دلیل کند بر مخالفت



میان علی و مزج و قضا و اندوه سلاطین و فاش شدن
 خیانتها و نمودن عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور ناکسان



بر اشراف و پادشاهان و تاجران و خزانان و خزانان

منسوب باشند و اگر اول او باشد از حسن اگر چه حرف بی بود
 حکم بر طرف خود نمائند و اگر آفتاب در وقت لغوی قوی حال بود
 و بصری با طر مودت و بل بدل باشد بود و اگر آفتاب
 از خانه او دور است مانند و اگر خلیل طر بود و نور کینه در وقت
 بدل و اگر نظر مودت بود و در علم و حور صبح باشد و چون طر مودت
 و آبی غریب باشد حکم او محسوس باشد اما اگر از آفتاب و اگر کینه
 منسوبی باشد و از صفای ماسه صوب بود و در علم
 بدل و در وقت دار و در وقت و اگر کینه صوب بود و حکم غریب
 بود و اگر از محل مودت بود و کینه و در علم بود و اگر کینه
 قوی حال بود و در وقت مودت بود و اگر بدل حال بود و کینه
 قیاس کوب دیگر همین است با منوبات هر یک از این کوب
 هر کدام کرده و کینه شرف خود دارد یا در شرف خود بود و کینه
 کابا کیده و اگر کینه مودت و دیگر حقیق افعی است و منسوب آن است
 اگر و در این جا هر یک یک یک در دنیا در این جا بود و در علم
 بود و در مودت و در مودت با کینه و منسوب میان و در مودت
 کمر متصل بود و اگر بدل باشد و در مودت و در مودت و در مودت
 بی و اما انصر فنه و افعال هر یک از مودت و در مودت و در مودت

بسیار حالات دارد و قیاس با منسوب است که اگر از این منسوب
 و در وقت دید تر **در حکم** و قیاس با منسوب است که اگر از این منسوب
 و این حریت و شمشاد و مودت و کینه و در این مودت و کینه
 در منوبات او و در این مودت و کینه و در این مودت و کینه
 طر مودت و در این مودت و کینه و در این مودت و کینه
 یا در مودت و اگر در مودت و کینه و در این مودت و کینه
 خانه ساقط بود و در مودت و کینه و در این مودت و کینه
 طر مودت و در این مودت و کینه و در این مودت و کینه
 حال در مودت و اگر در مودت و کینه و در این مودت و کینه
 مردم از مودت و اگر در مودت و کینه و در این مودت و کینه
 جاده و حرمت و اگر در مودت و کینه و در این مودت و کینه
 ششم بود و کینه مودت و کینه و در این مودت و کینه
در مودت و در مودت و کینه و در این مودت و کینه
 سلطان با کینه و اگر در مودت و کینه و در این مودت و کینه
 و در مودت و کینه و در این مودت و کینه و در این مودت و کینه
 و در مودت و کینه و در این مودت و کینه و در این مودت و کینه
 ان کینه مودت و در مودت و کینه و در این مودت و کینه

در رحمت و قدرت مظهری با و شاه و خلاق آنرا تعالیات
 به در وقت خوف و تشویش قیام قوی تر و ظاهر تر بود
 گرفته از عالم که در وقت جهل و پیش از ذکر و تضرع است
نیمه اول در احوال که زمانی دارد از این چیزهای ده آثار
نیمه اول در بقعه بویسته که زمانی و یکی که فصل وقت آن
 ظاهر تر بود و **نیمه دوم** یکی در بی فصل و بی احوال و در فصل
 مقدم بر فصل سال فصل در بطاع رقم و اگر این دلیل می شود
 و هر دو کوکب یکی که بگویند تمام شده و زایده نباشد
 و در هر دو فصل در آن فصل خود در خفا که آنی که در آنی که
 کوکب ظاهر بود که در در سطح باشد کار قوی تر بود و اگر
 احوال و لایق در فصل آن باشد تر تمام از آن که در آن
نیمه سوم در صورت طالع هر کوکب که در فصلهای طالع
 قوی بود و ضوابط او نیست کرد و ضوابط آنی برج
 کوکب و روی تو در **نیمه چهارم** از کوکبی که در فصل و احوال
 مقدم بر فصل سال فصل و داشت بود و مانع و تبطل باشد
 اگر در ضوابط بود و در آن کرد و **نیمه پنجم** اگر ضوابط
 در طالع یا در ضوابط طالع در فصل فصل باشد حاصل ضابط

برای سید بود و با سید باشد و با ماکر است که با افتاده
 که خون شری از جبهه طالع ایافت شود و خوشی است
 طالع بیهوده آید حاصل در هر دو **نیمه ششم** اگر کوکب در فصل و در فصل
 آید و در استقبال و در فصل بویسته در فصل فصل بود و در فصل
 به و به و آن بعد از استقبال باشد و بیل که آنی که در فصل
 یا فصل بود و با طالع با طالع که باشد اگر که آن شود و در فصل
 فصل بود و موضع بود با طالع و **نیمه هفتم** صاحبی که اگر
 سیر زیارت بود و در فصل در آن فصل خود در فصلی که در آن
 اگر که در فصلی که آن شود و **نیمه هشتم** فصل جوی در فصل بود
 و در فصل و با مانع دم از طالع سال فصل جوی در فصل
 و اگر فصل در فصل بود و قوی تر باشد و بیشتر طلب کنند
نیمه نهم اگر صاحب طالع در فصلی بود و در فصل در آن فصل
 در آن فصل در فصل و در فصل بیل آنی که در فصل و در فصل
 به به آنی که آنی که در فصل در فصل و در فصل اگر کوکب در فصل
 اول فصل که آنی که در فصل در فصل و اگر در فصل و در فصل
 یا فصل که آنی که در فصل در فصل بود و در فصل و در فصل
 بود در فصل و اگر در فصل بود و در فصل که در فصل

بیشتر اگر از هزاره آریسان شرقی بود حاضر در نیت شریف
بودستان سرد بود و مانند کوه و درج بود و فصل سرما شرف
بود و زرد سرد و دانه ها پخته بود و با احتراق که اکثر
گفته اند اگر که کبک نر طایف در دشت شرقی بود که باغی و
در تابستان و فصلات شرف نیت و اگر در وقت که در تابستان
بهمی و در احوال اغراب شرقی باغی بود و در تابستان
ششم فصل در برج ایل و در یک سال بود و در
آتش در تابستان و در یک سو می باشد و در تابستان و در یک سو
سرما بود و در برج باوی حکم بین بود اما در برج حاکم
در یک سو کشتی سرما که بود و در وقت سرما که بود و در
در یک سو کشتی سرما بود و در یک سو کشتی سرما بود و در
برج و در یک سو کشتی سرما بود و در یک سو کشتی سرما بود و در
سرما بود و در یک سو کشتی سرما بود و در یک سو کشتی سرما بود و در
اگر وقت که در یک سال فصل سرما بود و در یک سال فصل سرما بود و در
نیز در برج هوا بود و زرد و برج حاکم سرما شود و مانند کوه
در برج آتش کشتی سرما بود و در وقت سرما که بود و در
هوا که کشتی در یک سو کشتی سرما بود و در یک سو کشتی سرما بود و در

وقت نیاید و اگر در خانه هم بود کمینزد و اگر در چهارم بود در آن
 چهارم باشد یا حتی شبیه اگر در دوازدهم بود در شب
 یکشنبه پیش و اگر در ششم بود باطل کرد و اما اگر در پنج
 و نهمین فصل کند بر طهارت حال بود و در هر یک از این اقسام
 کرده و در وقت قبل نموده اما اگر شش ضعیف نماید و در وقت
 قرآن و استسقاء عمل افتاده باشد و در وقت و خروج به کانه آن وقت
 بود و بپایان نهد اما اگر در میان فصل بود و در وقت
 در هر وقت در روز و بپایان نهد مگر در روزی که اگر یک وقت باشد
 اما در وقت خروج به هر اگر در هر یک از این اقسام بود و اگر
 در وقت نظر عملی باشد نمودیم هم دلیل شد و هر یک بود
 و اگر در هر وقت که حال بود و در آن زمان به و اگر حال
 بد بود و در وقت در آن حال در وقت در وقت در وقت
 و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 با فضل و از هر یک که در وقت در آن حال و در وقت در وقت
 بر طهارت و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 حال که در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 از باب هر یک از این و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

که میان و تندی غشی یا شعاع غشی بر توانی توانی پس اگر چنان
 باشد بدان مدت که سیر مریخ بر زحل رسد سیر آن و تندی بدان
 غشی رسیده باشد یا شعاع غشی پس فساد و شر درین وقت
 ظاهر تر باشد و اثر قرآن غشی درین زود تر شود و دیر تر بر آید
 خاصه در اول سال یا فصل و قوت در میان و خارج بود **نقشه**
سیر مریخ تحت الشعاع در اول سال یا فصل قتها و حرب
 انیز و در پیشون رود و قتها در نهان و اگر در تندی بود آن وقت
 مریخ مغرب باشد تحت تر بود خاصه که روزه بود مریخ شعاع
 و در ترانگاه که این اتفاق در انتها مریخ قرآن **نقشه چهارم** اگر
 مریخ در ترانچه اقیانوس بود وقت تحویل سال یا فصل قوی یا پادشاه
 خلاف کنند و عداوت انگیزند و اگر مقابله اقیانوس بود و دشمنی
 و مخالفت آشکارا شود و هر یک از قتها و قتل و افترده خاصه که مریخ
 در مریخ مغرب باشد و هر این مریخ در وقت راجع بود پس
 اگر مقابله اقیانوس از محل باشد مریخ در میزان بود مخالفان بدی
 کنند و خرابی خانهها بود و در خوف باشد و پشیمان شوند و بگریزند
 یا مراجعت کنند در وقت استقامت مریخ اما ساله بود بر انتها
 مریخ قرآن با خداوند طالع سال بود دشمنان را تر کنند بر پادشاه خاصه

در موضع بد بود و در بر کرد اند و در هر سال یکبار پس اگر مریخ تریس افتاد
از برج برج انشی نکرد و در ششمان پادشاه از قبل بیرون آیند و
جهت دیگر حکم چیز است و اگر مریخ تریس خراوند خانه افتاد
بود قیاس چنین دانند و مریخ را از خانه قریب پنج خانه
بهتر از جواز باشد چون از دبال بیرون آید و بشرف خیر و فی الجمله
است که ضعف مریخ در ابتدا لی و فصل از رطل دلیل فتنه و آشوب
و قتل بود **شماره پنجم** چون مریخ بوقت تحویلها و سال و فصل
بسم السعادة یا بسم الخیر نکرد بعد از آن دلیل در دیها و
قیامتها بود و کشتن در راه دادن و فتنه و حرب و اگر رطل بود
بجای مریخ دبا افتد و شکلی و خواست و ظلم **شماره ششم** در مدینه
سال یا فصل نکرد در برج انتها طالع ولادت پادشاه تا انتها
عاشق و انتها طالع جلوس او اگر کدام از اینها موجود بود و مریخ در رطل
باشد از آن طالع خاصه در حاشیه دلیل نیست و اگر طرب احوال پادشاه
بود و بدتر که در موانع اذنه طالع سال فتنه باشد **شماره هفتم**
اگر مریخ بوقت حرب در برج مشرق بود از طالع پادشاه ظفر او
را تیشد و اگر در برجه مشرق بود ظفر لشکر مغرب را بود
و نه جهت دیگر حکم نیست و اگر مریخ خفیف بود او را پسینت دارد

دلیل قول

دلیل قول ابو شوارب اما ابو نصر مظفری که از احباب احکام است
میگوید که مریخ از ده درجه شور یا درجه اسد مشرقی بود و از نجافته
درجه عقرب جنوبی بود و از نجافته درجه دلو مغربی و از نجافته
درجه ثور شمالی بود پس مریخ در هر برج که بود ازین ازین طرف
لشکران طرف را باشد و این قول را از اسرار هر س بر
شمرند و ابو الحیاء غزنوی در کفایه آورده است **شماره هشتم**
اگر وقت آنکه مریخ دلیل فتنه و حرب خواهد گشت و در اول سال
یا فصل سعدی بوی نکرد خاصه بنظر مودت فتنه بر قوت بود
اما بفعل نیاید و اگر بفعل آید بالا نگیرد و اگر آن سعد قبول باشد
قوت دارد مانع از طبیعت آن سعد بود و موضع او و اگر مریخ در
خانه سعدی بود چون آن سعد راجع کرده مفسدان از فساد
بازمانند و اما ظاهر شود بدی ایشان و اگر مستقیم ماند ظاهر
نشود و اگر شود بجای نرسد **شماره نهم** در استخراج دهم
که دلیل حرب اندکی را بر دوزخ و شب از درجه اصاب گیرند تا درجه
انضم و از طالع بپسندند و دویم را بر دوزخ و شب از درجه مریخ گیرند
تا قسم و از موضع شمس بپسندند پس اگر مریخ یا یکی ازین دهم
بود یا سکر و بنظر عدوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه در و تدبیر

وان و تدبیر اشی باشد **مجموعه** اتصال شمس و مریخ بموت
از غلوط سعدان نصرت پادشاه و لشکر و نظر عطار در با شتری
بموت بسیار شدن خزان پادشاه بود و رابستی پستو خوان
مجموعه قوت ذاتی مشتری بر سهم العاده و بر سهم
الغلب دلیل قی در رستی طوک و سلاطین و خلائی باشد
و قسم در اس در وسط السامیادنی دولت و ملک پادشاه
بود خاصه که قسم مقبول باشد و فرزندان این سال مقبول
و باد دولت افتاب در وسط السامیادلیل ظفر ملوک بود بر اعدا
که در نظر مشتری باشد **مجموعه** در این قسم چون در استقبال
مقدم با ذکر و اگر بعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت و شدت
خلائی باشد خاصه که نظر مودت و مقبول بود و اگر محسب پیوندد
و حکم بر ضد این باشد در آن سال با فصل ما این علی در اجتماع
و استقبال نگاه دارند و حکم بر این زده روز از طبیعت ان کوکب
کنند و سعادت و نجات نظر قسم با و جدا که مذکور است در
مس با پیوستن قمر عطار و وقت که از افتاب منصرف شود
بهر نظر که باشد دلیل را چنان باشد و اخبار بد و کسادی بازار
خاصه که نظر عطار و محسن بود و عطار و اگر از محسب منصرف شود

ن

قمر عطار و پیوندد دلیل شدت بود و خلائی و تفاوت مرخصها خاصه
که نظر محسب بود اما اگر از سعدی منصرف شود و عطار و پیوندد دلیل
اجتناب خوش بود و نیز زنی بازار و فرج عوام و از زانی مرخصها و دلخواهی
خلائی **مجموعه** در احکام انشاء طالع قران و برج قران
اشهر در اول در دلائل کلیات دلائل قران اصل است و دلائل
سالی فرج و دلائل فصول فرج سال و دلائل اجتماعات و استقبال فرج
فصول و معظمتین دلائل در احکام سال عالم انشاء برج قران است و
صاحب او سال خداست و صاحب دور از انجنت که طالع قران و برج
قران و دلائل دیگر هر چه و عده کرده باشند در وقت قران ان فیروز در
قوت بود چون نوبت بدان دلیل پس ان جز از قوت بفعالی و حکام
موجود شدن ان مهید است که انشاء برج قران یا طالع قران بموضع
خبر رسد و دلائل دیگر همچنین پس واجب ان کند که هر سال نگاه کند
در انتهای سال و سال خدا و بعد از ان صاحب دور از کوکب بمقت کانه
و احکام کلیات سالی زین دلائل کنند و ازین قران اصغر محسب که حکم
پست سال زوی باشد چون این مقدم معلوم گشت در اقل سال
برج انها معلوم کنند از برج قران که بروی انعام پیش است و سال خدا
و صاحب دور اما اگر سال خدا کوکب مستحق فخر یا مستحق بر فرد قران

دور زایل قوت حال پادشاه بود و اگر برود خداوندان دولت مضاعف
 شود سعادت پادشاه و عالمیان خاصه که سعدان ناظر باشند بر طاعت
 آنها یا صاحب دور خاصه که مستحق شترتی بوده باشد یا مستحق یا صاحب
 دور یا آنها بهیچ قران رسیده باشد اما اگر زحل مستحق بوده باشد
 و درین وقت مزج بد و مکر و فساد ظاهر شود از مقتضای محاربه
 خاصه که منزه عدوت بود یکی بدید اید و اندوه خدایق و شدت پادشاه
 اما اگر در وقت قران قوی بوده باشد و درین سال ضعیف نقصان
 صاحب دولتان بود و آنچه بد و مضروب بد کرد اما اگر در آن وقت
 ضعیف بوده باشد و درین وقت قوی کرد احوال پادشاه و خداوندان
 آن جاه بالا گیرد و فراتی بود خاصه که آنها باصل با رسیده بود و اگر چه
 آن ناظر بودند کار قوی تر بود اما اگر این دلایل در قران و مستحق نگاه دارند
 حکم همین طریق بود اما آن قوی تر بود قیاس در قران دیگر همین است
نمونه دوم در دلایل جزو است چون آنها طالع یا برج قران بدویم رسد
 صاحب دوران کوکب بود که فلک او تحت فلک صاحب طالع قران یا
 برج قران بود و سال سیم آن کوکب که فلک او تحت فلک دیگر باشد قیاس
 همین است تا سال ششم صاحب دور یا کوکب اول شود پس این برج
 آنها دویم برج قران باشد و او مسعود بود و سال خدا قوی حال صاحب

الک

دو نمونه دلایل فراتی باشد در آن سال و بسیاری کتب و تبری باز آن دور است
 همه ملتها و معاشرت مردم با هم دیگر و اگر این سه دلیل بد حال بودند حکم
 بر ضد بود اما چون آنها بخانه سیم رسد و سال خدا قوی حال بود و صاحب
 دور رسد دلیل کند سازگاری مردم باشد با خویش و بیرون بسیار
 حرکت و طلب علم و طاعات فنیکی اعتقاد و باز رکابها با نفع و اگر
 دلایل بد حال باشند حکم بر عکس فتنه و انتقالات افتد بی اختیار
 اما چون آنها بخانه چهارم رسد و سال خدا صاحب دور رسد یا مسعود
 بودند دلیل اما و آنها بود و فنیکی صنایع و بسیاری کشت و زرع و قوت
 کار و هفت و بسیاری ارتقاعات و عواقبت امور محمود بود و اگر
 سودگی خدایق در او طان اگر دلایل بد حال بودند مردم جاهل و ضارب
 کنند با امید ابادی و ضرابها بدید اید و حال ارتقاعات و کشت
 و زرع بد بود و قیاس هر دو از ده برج همین است و سال خدا صاحب
 او دار و چون تنوعات برج معلوم شده است و او تا دطالها احکام
 مناسب آن برج نهند که آنها بد و رسیده بود و چنانکه مثالش تا پنج
 چهارم نمودیم باز سال سیزدهم آنها برج اصل رسد اما در ثوبت آنها
 در وقت قران قوی بوده است یا ضعیف و صاحب او همچنین در
 سال چگونه است چنان است یا خلاف آن پس اگر در وقت قران

برخی مسعود بوده باشد چون وقت بد درسد ان سعادت ظاهر شود و اگر
 محسوس بوده باشد همچنین اثر خود ظاهر کند مناسب طبیعت خود اما اگر نباشد
 باشد در وقت محسوس بود افتد در منوبات او از مردم و اجناس
 و اگر مسعود بوده باشد در وقت نیز مسعود بود سعادت مدلولات
 او بکمال رسد اما اگر بر بعضی محسوس بوده باشد در وقت نیز محسوس بود
 احوال منوبات او نیز بدتر بود و اگر در وقت مسعود بود کار منوبات
 او بهتر شود و قوت گیرد و حکم کوکب همین باشد اما ارسال که بر این انتها
 مسعود و ساطع دلیل سعادت احوال خدای بود و اینی و فراخی و
 باز را در وانی باز او کاینها اما اگر در برج منتهی کوکبی بود محسوس
 حال منوبات او بود از طبیعت ان کوکب از مردم و اجناس
 انوا همچنین و اگر کوکب مسعود باشد عزت مدلولات ان برج بود و ان
 کوکب و یکی حال خدای و انوا و نظایر مسعود و محسوس کوکب را در
 برج انتها بوقت قران افتاده بود نیکو اعتبار کند در وقت **ششم**
 اگر برج انتها موافقت کند باطل باشد یا با انتها طالع یا با انتها طالع
 جلوس او یا باطل بگویند دلیل قوت حال پادشاه بود بوجه حسن و
 فردی مالک و فزاین و نظایر عدل کند و انصاف و اگر محسوس بود
 و جبر و ظلم کند و مکر و دلت رسد بجهت **ششم** اگر در خیر

دال

و قران یا طالع یا بر بعضی که در وی قران مسعود بوده باشد مود کلکی یا کوفی
 اتفاق افتد در منوبت یا ان موضع طالع کسوفات افتد و در ان
 جایها قران محسوس شود یا از د و محسوس یکی نوبت رسد بدی
 احوال پادشاه بود و خداوندان دولت و خوف و مکر و دلت خدای
 و اگر این احوال در او اضر قران واقع شود پادشاه را نیکت رسد
 و خدا را اکابر بود و تغییر احوال صاحب دولستان و توانگران باشد
ششم در هر برجی که مسعودی بوده باشد در وقت قران ناظر
 بسعدی چون نوبت انتها بران برج رسد سعادت پیدا یابد از جوهر ان
 سعد و اگر محسوس بوده باشد شفاقت رسد از جوهر ان محسوس و حکم احوال
 پادشاه از ان برج محسوس بود اما در بر بعضی که یکی از د و مسعود بوده باشد بوقت
 قران خاصه بزرگم چون انتها بران برج رسد زیادتی قوت حال
 پادشاه بود و نزدیکیان او و بزرگان و خواجگان خاصه که ان
 برج موافق او باطل باشد پادشاه بود و حکم سهم السعاده همین است
 و اگر سهم الغیب بود تدبیر کند در کار مالک و سعادت او دلیل
 را بهما اینک باشد و فخرت او دلیل را بهما بد بود و ظلم **ششم**
ششم در مقام کسوف و کسوف افت افت **ششم** اول
 در دلائل کسوف را اثری عظیم است در احوال عالم خاصه انرا که

در دلائل کسوف

در وسط السابو و خسوف در زرات خود مضرت رسانند مخلقا و طایفه
و غادان و زنان خاصه زنان حامله و یحکال بکیت مضرت
کسوفات بود مثلا اگر کسوف یا خسوف کبی باشد اثر او عظیم تر
بود و اگر کمتر بود کمتر باشد و در افاق چندان موثر نبود اما فاعل مضرت
لوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف و هیچ برود و بد بر باشد
با احوال کسوفات پس وقت باشد که بد بر یکی لوکب بود بیشتر
حکم بر بد بر قوی تر نشیند و دیگر اثر او در مزاج بشریک او باید کرد اما
ان لوکب ثابت وقت باشد که کوکی بد بر باشد یا مستعد بود و فعل
او ظاهر تر بود و باز فعل او لوکب علوی از سفلی قوی تر بود
و کیفیت مضرت بر ضعف مدبر باشد اما لوکب ثابت که مدبر بود
اگر کسوف یا خسوف در درجه طلوع او اتفاق افتد یا در درجه مقرر
او اما اگر مدبر زحل بود مضرت از طالع باشد و مشکلی و هراس و فساد
اشیا از مردم زمینی و حلیان مستولی شوند و از ایشان ثقیات
و زنج رسند اما اگر مدبر مشتری مضرت از ارام معرف بود و نهی
مکر و راندن حد و طلب مقوق شرعی و از زانی جزایه خاصه اطعم
و بختی و زور از زان کرد و طبقات مشتری مستولی گردند
اما این هر دو لوکب علوی مستولی باشند ظلمی می آید در صورت

عدان و خون پدید آید بر صفت امن و قحطی بر مزاج رخص و
قباس کواکب دیگر همین است اما اگر پنج لوکب مستولی
بنود مضرت از مزاج ان نیز بود و از ذات صوف یا کسوف و
امکان دارد که چون کسوف شکل باشد یا بیشتر و مفسد گردد
در بری اتشی از ذات الامات جزئی ظاهر شود و مضرت ان
کسوف با فراط گردد و فساد افتد و حرب و مقاتله شود و یاد
شاید نراکت رسد و تبدیل احوال و لتهما چنانچه در مقدم گفته شد
خاصه که شخص حال بود یا نحو پس شخصی خاصه در آخر قرانی یا آخر
و دلی که جهان مستعد فتنه شده باشد **ثرویم** اگر خسوف یا
کسوف در درجه طالع شخصی افتد زیانی رسد بن و جان ان شخص هم
نقصان مصر او رفتن چشم خاصه که در عقده و نب باشد و اگر بر
موکه عاشر افتد بدی احوال عل و دولت بود و الم از پادشاه و
اکابر و اگر در بیت المال افتد فساد حال مال و معاشش بود و خزان
چیزه مضر حکم بخت و دیگر همین است و اگر کسوف یا خسوف در موضع
نیرین یا سهم السعاده افتد آفتها آید در خسوف پیری بود و عتبات
مملکت و فساد بازار خارجی و داخلی و اگر در موضع سهم النیب
افتد فساد و فتنه و طغی باشد چون عقل و دلری و تدبیر و شترای

و نهی و زکام از این **شخص** قابل مضرت در کسوفات برج او
 بود و طالع او و موضع مدبر هر دو برج پس اگر مدبر در برجهای بار خاکی
 بود مضرت او در مردم بود و در هوا و حیوانات و انواع طیور و درخت
 باره و زیاکار و بودن غنایا و اگر در برجهای خاکی بود مضرت در حیوان
 سم شکافه بود و نباتات و عیالها و فرسها و بیم زلزله و هفت باشد
 و بر ما و بدی راهها و اگر در برجهای آبی بود مضرت در آبها باشد و
 مسافران دریا و حیوانات و جواهر آبی و باندگی بسیار چنانکه خرابی
 کنند و اگر در برجهای آتش بود مضرت در معادن پیدا آید و جواهر
 و فساد و زردیسم و بودن کرنا شکستگی سرما در وقت هر یک و فساد
 در کوسفند و اسب و برجهای بال پس اگر مدبر در محل بود فساد شکوفه
 و آنچه در بهار رسد از حیوان و اگر در میزان بود فساد میوه و تیر ماهی
 بود و تغییر هوا و اگر در برج انقلاب افتد خرابی جایها بود و تغییر عیالها
 مردم و مضرت از سرما و گرما **شهر چهارم** اگر مدبر زحل باشد فساد
 از انواع چهارپایان باشد که بر زحل منسوب است و پیدا آید در هوا در شش
 و سرما و ابر و میخ و بیم بود و باران و مضرت در حیوانات بزرگ
 و فساد حال مشایخ و دو قین و خاندانها و قدیم و فقرا و کوشش ایشان
 و اگر مشتری مدبر بود مردم را بر نیکو بطلب مال و معاش و درخت

بها

و جبه و خرابی پیدا آید و سح حیوانات بسیار بود و هوا با شدتال که زرد غنایا
 باشد و باره و فساد و اگر مشتری جبه و اگر مشتری بود فساد پیدا آید و فساد
 هوا و افتادن خصوصتها و قتلها و بیماریها که بجز منسوب است چون تباه
 ایم و بر آوردن خون و اسقاط حمل و آنچه یاد کرده ایم و بودن در برجهای
 و حیوانات و خوف عموم بود در وقت نقصان باندگی و نمودن
 التماس در هوا و فساد حال اشجار و تغییر مال لشکر و بیماریها و کوشش
 و اسب و بزرگسختی سرما در هنگام او و بودن در اوجیف و اگر زهره
 بود فعل مناسب فعل مشتری باشد و در مردم ظاهر شود طلب ترفیع و
 طلب و معاشرت دین در پستی مردم و دردی مضرت نباشد مگر
 سلب شدن زمان و فساد کارهای با شوهران و از زانی برده و
 طلبوست و خور دینها و اگر عطارد باشد مزاج آن کوکب که در که به
 و بوی بسته باشد یا مزاج موضع خود و ظاهر شود از وی فعل آن کوکب
 و آن برج و تغییر حال هوا باشد و باره و مضطرب و کرد و مردم نیز ظاهر
 شوند و حیوانات سازند و ارا حیف بسیار افتد و خطیها و فساد و جزه
 نویسنده و حیوانات کنند اما حکم کلی که چون مدبر کسوف و خسوف سعد
 بود موضع خود را سعد گرداند تا بر او بخیر نیل بود و اگر محسن باشد موضع
 خود را محسن گرداند و تا بشرش بشیر نیل باشد و اگر مدبران بنظر

سعدان مسعود بودند و مضرت کمتر باشد و اگر نظر بخسان بخوبی
باشند تا اثر ایشان در اثر زیادت کرد اند از طبیعت شود **ششم**
تأثیر مکان کسوف از ضوف و کسوف در آن شهر می باشد
که منسوب باشند به کسوف و ضوف و طالع هر یک بکند تا از
کدام منشأ است و آن منشأ دلیل کلام ریح است از اربع عالم و بداند
که تا اثرات در آن ریح بیشتر باشد در بلاد و ادوایا رکنه تا از آن منشأ
که به کسوف و ضوف و طالع هر یک منسوب بود **ششم**
مدت تأثیر کسوف و ضوف مدت تأثیر کسوفات از ساعات
تمام هر یک معلوم بود یعنی از ساعات ابتدا تا انتهای او پس هر
ساعتی را در کسوف یکسال حساب کنند و هر دقیقه را شش روز
در ضوف هر ساعت را ماهی هر دو دقیقه را روزی مثلا اگر ساعات
تمام کسوف یک ساعت بود در دو دقیقه مدت تأثیر او یکسال باشد
و در دوازده روز در ضوف یکماه باشد و بکند **ششم** **مفهم تأثیرات**
این تأثیرات و قیقت که اثر در آن وقت بیشتر و قوی ترست و آنرا
و به عمل در آن نسبت است که ساعات زمانی که میان موضع کسوف
و طالع کسوف است استخراج کنند بدان طریق که بکند در جهت مطلق
میان موضع کسوف و طالع کسوف ببلد و آنرا ساعات معلوم کنند

بهین

چنانکه در این کیفیت اند و بکند که از دوازده چار نسبت دارد و نسبت
که این ساعات معوجه را بود بدوازده همان نسبت بود وقت معظم
تأثیر را با ساعات تمام کسوف مثلا اگر ساعات زمانی سه حاصل
شده باشند نسبت او از دوازده ریح بود پس معظم تأثیر را کسوف
بعد از که شش تن ریحی بود از تمام ساعات کسوف و در ضوف
همین باشد و الله اعلم بالصواب والله الموفق والخاب **ششم چهارم**
در احکام طالع اربعه مولود بدلائل کلیات و جزویات و مفارقات
و مرکبات و عالم و خاص و در سعادت و شقاوت خارجی و داخلی و در
زده خانه و رهنفده شعبات **شعبه اول** در کیفیت احوال مولود
بچ اثنار **شعبه دوم** در اخلاق مولود و شش اثنار **شعبه سیم**
در صورت و مزاج مردم بچ اثنار **شعبه چهارم** در احوال خود پس
قوت های نفسانی یا زده اثنار **شعبه پنجم** در احوال عمر مولود و وقت اثنار
شعبه ششم در احکام طالع شانزده اثنار **شعبه هفتم** در احکام
دویم شش اثنار **شعبه هشتم** در احکام خانه سیم چهار اثنار **شعبه**
نهم در احکام خانه چهارم بچ اثنار **شعبه دهم** در احکام خانه
پنجم شش اثنار **شعبه یازدهم** در احکام خانه ششم بچ اثنار
شعبه دوازدهم در احکام خانه هفتم شانزده اثنار **شعبه سیزدهم**

در احکام خانه ششم سیزده شمار **شعبه چهارم** در احکام خانه ششم
 پانزده شمار **شعبه پنجم** در احکام خانه دهم **شعبه ششم** در احکام
 خانه دهم **شعبه هفتم** در احکام خانه دهم **شعبه هشتم** در احکام
 خانه دهم **شعبه نهم** در احکام خانه دهم **شعبه دهم** در احکام
شماره اول در مقدمه این شعبه طالع مولود عبارت از آن برجست که بر
 افق مشرق بود بر زمان ولادت در آنوقت که یکم از مادر جدا شود و در آن
 از جهت آن برج بابت حاجت باشد و پنج آلتی برتر از اصطراب نیست تا که
 ولادت بروز بود ارتفاع پس گرفته اگر شب ارتفاع کوکبی از آن
 بر اصطراب رسم کرده باشند اما بعد از اصطراب آلتی دیگر است
 که بدان ارتفاع گرفته و ساعات معلوم کنند از روزی شب و از یک طالع
 استخراج کنند و این همه علمها در پنج شهر داده اند اما اگر مخفی خاطر
 بنود آلتی نبوده باشد و آن زمان فوت شود و در یافتن آن ممکن نبود
 پس بستاند آن این صنعت طریقهها آورده اند و آنها را نمودار نمودند
 تا بدان علمهای درجه طالع محقق شود بوقت که نجم را خبر داده بودند آن زمان
 ولادت پس نجم آن زمان را تخمین کنند و بگویند که از روزی شب چند ساعت
 گذشته باشد و از آن ساعت درجه طالع و ادناه ثبت کنند و بر نمودار
 عرضه دار و اگر موافق افتد با طالع تخمین بر آن طالع اعتبار باید کرده لابد آن

نمودار

نمودار که خواهد طالع درست کند و باید که تفاوت جزو پیش از هفت
 نبود و جز این اصلاح دشوار بود بر اما در طالع تخمین علی نمودارات
 چون میزان و معاریت و نمودارات بسیار است آنچه بروی نمودار
 نمودار سقط لطفه که منسوب به رسم حکم و در بیشتر روایات
 این رسم در رسم بنیامت علیه السلام پس قول داشت که موضوع
 قمر در وقت سقط لطفه طالع مولود در دو طالع سقط لطفه
 موضع قمر ولادت و بعد از وی نمودار بطلیوس است پس قول و
 آنست که هرگاه که درجه طالع وقت مثل تقویم کوکبی شود که مستولی
 بود بر جرد مقدم اجتماعی یا مستقبل شخصی از انسان در دو جور آید
 از آن نمودار بسیار است و از آن بزرگداشت باز خوانند و دیگر بزرگان از پیش
 اسکندرانی و شاهان مصری و اهل هند و غیر ایشان هر کس نمودار
 یاد کرده اند و اما این اعمال را جهت آن ثبت نموده ایم که مطلوب از این
 مسوده احکام است ولیکن در یک روش کشف ایم و نشانها
 نموده و طالعهای ارتفاعی شماری و لیلی **شماره دوم** در کیفیت اصول
 نمودار بوقت زادن قول بطلیوس آنست که بنا آفرینش از روی
 بر هفت قوت است و هر قوت منسوب به هر کوکبی **اول قوت طبیعی**
 و او بقر منسوب **دوم قوت حیوانیت** و او بنفش منسوب **سوم قوت**

قوت شهوانی و از بزره مویست **قوت** تفکر و تکریم و در
 بطن و مویست **قوت** غضبی است و از بزره مویست **قوت**
 نفسانی است و از بزره مویست **قوت** ماسک است
 و از بزره مویست پسین هفت کوب بر آسمان بر مثال هفت چشمه
 بر روی زمین و چنانکه شش هفت چشمه زمین که هفت بحیرت
 در وقت زمین میرود از اینجا حاصل عروق آنجا میرود و هر غری بقدر
 استعداد نصیب خود میگرد و از آن رسیدن و قبول کردن شود غده اصلی
 فی الجمله آنست که قوت نفس کلی به هفت کوب می پیوندد و بسط
 فلک ثوابت و از گذر انوار کواکب باز کان از بهر برسد و از آن
 اثر مواید موجود میشود و مولود را این همه قوتها و استعداد قبولیت آن
 قوتها در زمان تولد کسب میگرد و بقدر ریاضت فلک و شکل کواکب
 و حالات هر یک در آن زمان و غرات آن بمراتب این اهرام از قوت
 بفعلی آید هر یک در وقت خویش بقدر قوت موثر در برادر حال
 و استعداد قبولیت متاثر میگرد و مولود پس چون حقیقت شد که قوت
 و محاسن و سعادت و غیره در شرف و غیره و افعال آنکه از
 صفات انسانیست آدمی را برین قوتها دست و این قوتها اثر انوار کواکب
 اند و بسبب آن که در ابتداء حال احوال کواکب در قوت و ضعف و قوت

و از آن

و مخالفت معلوم کنند از اینجا حالات مولود را پست لال گیر و حقیقت
 آنست که سعادت مولود از قوت و موافقت کواکب باشد و شقاوت
 از ضعف و مخالفت پس هر کدام از کواکب که بقوت تر بود و در
 آن حال اثر او در مولود ظاهر تر باشد اما حالات و قوت زادن اگر تر
 در وقت طلوع مادر بود و آن برج مذکور باشد و صبح جل او آسان بود و اگر
 مولود مذکور بود و برین در برج مذکور خاصه شش آن فرزند و اگر مولود مذکور
 بود و برین در برج مویست خاصه قمر حکم میماند و اگر زحل و روده
 طلوع مادر بود دلیل دشواری و صبح جل بود تباه شدن مولود و اگر زحل
 در برج بود حکم همین بود و اگر در ششم بود مادر بعد از وضع جل بیمار شود و به
 عجب که معلول ماند و اگر در ششم بود خوف مرگ باشد و برج ذنب در برین
 سه خانه نیز باشد **نفس** در صحت طلوع و ولادت حکم بر مولودی
 از طلوع آغاز وجود کند و آن سقوط نقطه باید که باشد و در یافتن آنرا
 در وضع نجم نباید و اگر به نمودار مسقط نقطه معلوم میشود اما احوال و بر طلوع
 ولادت پیش باشد و طلوع سقوط نقطه را اثری بود بی شبهه اما احوالی
 که مولود در رحم بود و چون موجود گشت از حال عظیم بحالی دیگر رفت که از آن
 عظیمتر است پس حکم از آن برهاست و برین نشانیست پس شش ختن
 کیفیت و کیفیت حالات مولود و قابلیت صفات جمیده و از جمله او در وقت

مردی باشد چون این اصل معلوم شد واجب کند بر هر عاقل که بر مرتبه عقل و فصل آراسته بود و این احوال کوکب و برج در زمان ولادت تا از آنجا دلیل کند بر سواد و شفا و ست مولود از او اهل و عیال و عیالت و عیالت و هر وقت که دوی را بود **فصل چهارم** در احوال مولود بعد از ولادت بجهت آنکه از او جدا شود و منزلت غوره بود از آنجا که آدمی بر شال نباشد در قوتهای طبیعی پس چنانکه بر غوره حکم انکوری نتوان کرد آنجا که در دوی صفته انکوری تمام شود بر مولود نیز هیچ حکمی نشاید کرد تا وقتی که در دوی بیشتر تعلقت انسانی تمام نشود چون حرکات و سکانات و بر آمدن و ندان و قوت بطق انشالی این دین در مدت چهار سال شمسی باشد و این چهار سال را مدت تربیت خوانند اما دلیلهای تربیت مولود در این مدت دو نوع است خاص و عام خاص درجه طالعست و صاحب او مینویسند و از باب شدت طالع و عام شش است و قسرا از آنجهت که بقاء شخص بقوت این دین است و قسرا در خصوصت باحوال بچکان از آن روی که بچم خود فرزند فر دارد که سر آن بفرست خاصه که صاحب نوبت قسرا باشد و اگر دوی بود صاحب نوبت شمس باشد از روی فراربت پس اگر طالع و صاحب او و هر دو نیز از باب شدت طالع خاصه رب اول

مستعد باشند و بعد بکوناظر خاصه که در او تا و بوند و هر یک در جایگاه خود مقبول مولود میبایست شد رست بود و یا اشتها در از عمر و عمر در میان مشایر و مردم تمام اما اگر بعضی دلایل بنگنی ل بوند یا هم میانه حال باشند تربیت مولود و احوال او بر وسط گذرد و مناسب آن دلایل و مواضع هر یک اما اگر وقت دلایل یکی از این خاصه تربیت بکوف باشد مخصوص باشد با بخت و نوبت نامن و یا راجع اگر آن کوکب محسن بود یا محسن کرد خاصه در وقت طالع آن مولود و در دیگر اما اگر صاحب طالع در وقت اول محرق بود یا محسن بخداوند نامن و یا راجع محسن بود اما اگر محرق در وقت طالع باشد مولود غذا و تنواری پذیرد و اگر قسرا پس از اجتماع یا استقبالی مقدم بر طالع یا بعد از ولادت محسب کرد و در قوی باشد و اگر مسود بود نفع او قوی بود اما اگر این دلایل یا بیشتر او در و بال باشد یا به طالع یا ساق یا محرق مولود بی مری باشد و اگر قوی ترین دلایل یا قسرا محسود میان دو محسن و دیگر یا دو برج که در وقت باشند مولود زود مرد یا بدست میرسان بداند و معیوب کرد و خوار و عیب او در آن عضو بداند که در آن برج مینوب باشد خاصه که برج قمر معنی الطالع بود و بدتر آن بود که خانه سیم بود اما اگر قبل از میل دیگر در میان سعدان افتد بسیار کین تربیت او کند و باید تربیت تمام اگر زهره و قمر و طالع ساقط باشند

مولود از مادر تربیت نیابد و بر اثر غذای غرضی و صاحب هر دو به حال بوند
و منفرد از صاحب طالع با از طالع ساقط باشند اما اگر بعد از آنکه در روز
قمر سعدی بپسوند در وقت خاصه که آن سعدی بره بود و در آن وقت او را نیز
بسیار بود و بگویند و مولود غذا بیکم قبول کند و اگر بخی بپسوند و بپسند
رسد شیر نقصان کند و مولود غذا نتواند قبول کرد **نیمه پنجم**
در اقسام تربیت مولود تا مدت چهار سال رب ثلثه اول از طالع تربیت
مولود است از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه و رب ثانی
دلیل تربیت اوسط است و آن بعد از یکسال و چهار ماه است و دو سال
داشت ماه و رب ثالث دلیل تربیت آخر است و آن بعد از دو سال
داشت ماه است تا تمام چهار سال پس هر کدام از این ارباب مثلثات
قوی حال و سالم بود از صاحب مولود در مدت تربیت او شد تربیت
باشد و تربیت نیکو باشد و اگر به حال بود و حکم بر چند بود خاصه که این
کوکب در عاشر بود و محسن محسن بود یا بطل بود در افلاک خود یا بخی
دیگر بود بدین صفت مولود از خانه بگریزد و خاصه که آن کوکب حل باشد
اگر آن بخی آبی باشد در آب افتد یا در جبهه و اگر بخی بدی باشد یا در دره
خانه یا از در بگریزد و اگر بخی آتش بود در تنوره آتش شد آن افتد و اگر
خانی بود از دیوار یا از بام خوف بود و اگر آن کوکب صاحب شمشیر باشد

کوکب اول

مولود پسر و اگر صاحب ساقط باشد عیبی در وی پیدا نمیدارد
عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد و آنرا نمودیم که محل مرست و
اطراف و بر طالع مثل و تا دو دوازده خاصه اما اگر آن کوکب مسعود نظر
سعدی مسعود شد و باشد و صاحب طالع بودست ناظر بود مولود را
افت نرسد و اگر رسد صحت یابد و اگر سعدی در اوقات بود و بپسند
یا ششم مولود بسلامت ماند و رحمت نیابد و الله اعلم **مطلب ایدم**
در اخلاق مولود پیش از شش ماه و شش ماه و اول در دلائل کلی بر اخلاق
مولود خلق مردم غریب مردم بود و خود بسیار است و هر یک بر خلاف یکدیگر
چنانکه صورتهای مردم لیکن اصل همه سه وقت یکی عقل که منسوبست به عطارد
دویم غضبی که منسوبست به جمیع شهابی که منسوبست بزهره و فروعات
این سه اصل چه ندارد و سبب عارضات این سه کوکب با هم دیگر و کوکب
و دیگر بودن ایشان در برج هر یک اما اقتران عطارد با مشتری دلیل قوت
عقلست و راهبهای صواب و طلب علوم نافع و نمودن دیانت و دانست
گذاری و عدل و انصاف و نظر بحقایق اشیا و امور آخرت و مانند این
اما اقتران عطارد با زحل دلیل راهبهای بد باشد و عطلا و جستن علوم
مطلعون در پسندیده بود بخور معانی و باریک اندیشی باشد و رکافت
و خرد اما اگر اقتران با مریخ کند راهبهای او بگریزد و حلیت کند و طلب صواب

کنند و قابلیت و نیرجات و مانند این و سخت دل بود و غریزی باشد
و بسیار غضب اما اگر مزاج به نفس کند رای او بر روی بود و ملک داری
و اینست علم سیاست و زور کننده باشد و مکر و بکارهای مکر است
اما اگر مزاج با زهره کند رای او به شربت بود و من گشت و طلب شرف
و موسیقی و اصوات و الحان و زامیر و آواز و تعلیف و خوش
سخنی و نیک خواهی خلاق و نظر باور دین و سیاست و حرکت و علم
مساحت و مدای و نظر با امور اسفار دارد اما اگر در محبت و دین
گوشت اتفاق افتد با عطارد و مزاج همه را ترکیب باید دادن چنانکه
در ادلی کتاب بخوده ایم و غالب را از مغلوب جدا کردن و معطی را
از مانع و بنیاد احکام بران نهاده و دیگر از اشتغال و ساختن است
ان و برودن انصاف سخن را ندان اما اگر عطارد و نبات خور قوی
بود در صورت طالع مولود در پیشوای قوی کرده و مردم برای و تیز
او متسک سازند و قول و وقت باشد اما اگر او ضعیف باشد مولود
کم تیز بود و از شکر دادن بکی باشد اما اگر قوت عرضی دارد مولود قوی
حال بود در ملک باشد و در آن مشهور گردد و محترم و جاه بود اما اگر
بسعدی مسعود بود از هر طریقی و دینی که دارد و مستحقها کرد و اگر خوش
بود بخشی حضرت باشد از آنچه بداند **نجم** در ادلی کتاب

و عام بر اخلاق درین قضیه و نوع است اما عام را ادلی کتاب گوشت و بروج
و گوشت عطارد است و زهره و مزاج و قمر شریک ایشان اما از بروج جزا
و پسند و میزان دلیل فکرت اند و اسد و عقرب و جدی و لیله شمس
اند و پسند و میزان و قوس دلیل عقل اند و ثور و عقرب و حوت
و لیله حق اند اما ادلی کتاب خاص طالع است و صاحب و مستولی و گوشت
منبر و قابل تیز قوی تر از همه گوشت منبر است خاصه که در تیز طالع
عاشق بود و آن موضع خانه یا سرف باشد بعد از وی گوشت مستولی خاصه
که صاحب طالع بود بعد از آن قابل تیز تر پس هرگاه که گوشت در صورت
طالع منبر بود مدار خلق مولود بر مزاج منبر باشد اما اگر منبر بود مدار خلق بر
مزاج مستولی باشد و بر طالع و بر موضع او و اگر مستولی بود مدار خلق بر
قابل تیز تر باشد موضع او اگر قابل تیز تر هم نبود هم نبود مدار خلق او
بر طالع بود و صاحب او اگر هم ساقط باشد پس بنگرند اگر ادلی کتاب
مولود که عام اند در برجی باشند که موافق مزاج ایشان بود از و هم عام پس
چگونه اخلاق آن مولود از و به خواست و عام کنند مثلاً چنانکه عطارد و شریک
از دیگر گوشت بعقل و او در برجی بود که بعقل منسوب از آنچه گفته ایم
مولود را عقل بکمال باشد خاصه که عطارد و منبر افتاده باشد پس
که دلیل خاص و عام چه آید مدلولات آن بکمال رسد چنانکه در مرقه

اقتضای شریعت آن داده ایم پس از دلایل خاص و عام هر کدام که نباشد خود
قوی تر باشد ایشان در خلق مولود ظاهر تر بود و آنکه ضعیف تر باشد ایشان را
موضع نبهان تر باشد **سوم** در دلایل جزوی بر اخلاق اخلاقی
بسیار است آنچه قریب است که در دلایل خلایق یا بیشتر آن در برج است
مولود ساکن بود در کارگاه و با و قار و آب گشته و بر رای خود استاده و بخوا
اما اگر در برج بود و جسدین بود مولود رنگ آینه بود و مصحح و مخلص کننده
در کارگاه و همان و اگر در برج مقبض افتد هیچ دشت دوست دارد و بزرگ
دشمن بود و بی التفات و خواهد که از هر طریقی وضعی چیزی بداند و آفریده
بود با مردم اما اگر دلیلهای خلق یا بیشتر آن در برج بود هیچ باشد مولود خلوت
جوید و متفر بود از خلایق و اگر دلیل راجع بود رای کردان باشد و بزرگ
قرار نگیرد و در کارگاه میماند و اگر بر موضع دلایل خلق محض است و مستولی باشد
مولود چیزی بی طعم و بجزه دوست دارد و بویهای با خوش و خوش
کند و خفاها و شیوه های ناپسندیده را قبول کند و اگر زهره و برج از طالع
ساقط بودند خاصه در برجی که هیچ بود مولود احمق باشد و بدگوی خلق
و تحت نموده و دروغ ساز اما اگر برج قوی بود و زهره شریک بود
مولود مایل بود بطرب و شوق و غرور و لهو و زینت ساختن بطریق
عنف و زور و عریضه کننده باشد اما اگر قوت زهره بود دلیل ایشان

کند اما

کند اما بلطف و شیرین سخنی و مزاج و بازی و اگر قوت برج را بود نکند
عطار و مولود در خلوتی بود و محبت کرد و خصوصیت و خلاف کننده سخن
خود باشد و بران مجتهد آورد در سخن شده تیز بود اما اگر عطار و قوی حال بود
و برج بزرگ او مولود سخن کننده باشد و مزور و منافق باشد و عام و در شب
بهقت و توب اما اگر قوت زهره را بود و شریک او عطار و مولود
جوینده و نلوت باشد و خلوت و طالب حکمت و حق گفتن و سخنان
خوش و شیرین و معنوی و شعر و غزل و دانشه موسیقی و زدن
ساز و اگر قوت عطار و در او بود زهره شریک او مولود با خود و عیش و سرور
و مناظره و منادمت مایل و سخنان تکلیف و خوش گوید و طرب بگریز
و با موسیقی آشنا و رفاص بود خاصه که دلایل در برج میزان اما اگر عطار
در برج با دوازده مولود شعر خوان باشد و اگر زهره در برج با دوازده مولود
قوال باشد خاصه در میزان اما این قوتها را از روی ذاتی و عرضی تفاوت
کند بسیار احتیاط باید کرد در معارضه و تفریق و مستحق بود بقت احکام
نهم چهارم در حکم مفردات بیا به در نسبت که مهارت طبع در کارگاه
از قوت دلایل خلق است و حیقت طبع از ضعف دلایل خلق و منفعت
از چیزی که سعادت و نیست و مضرت از نخوت او و شدت او و این
از دند و رفعت از صعود در افلاک و قول و کنام از سقوط دلایل

و حیض و عزت از شرف و ذلت از بهبوط و اعت و صحت از فتنه
در پنج درخت از دبال و شادی از فرح و اندوه از مرع اما اگر در صورت
طالع دلایل موصوف باشند بصفت پسندیده و در موضع بگو
دقت نهایی ذاتی و عرضی دارند مولود نادره جهان بود و اگر نسبت به
و اخلاقی که شرف و کمال و فضیلت است این را الیه از فاضلی در
اما اگر دلایل ضعیف و نحس پس و یا قطعه تحت الارض بودند
که هیچ کوب بطلان ناظر نبود مولود در مرتبه بهایم بود و بی قدر و بی
تراکم دلایل در برج بهی بود ما برج آنکه نه گفتن دارند و نه شنیدن
خبر پنجم اگر عطر در درختها و زحل بود فاضله از بهبوط فکر نهایی
صواب کند و طلب علم فلسفه و طب است و هندسه و مانند آن دست
دارد اما اگر درختهای مزاج بود و دشنام دهند بود و بداند نشیمن
در غل غدر ساز و کید کنند بود و محدعت دوست دارد اما اگر درختها
زهره فاضله در نور مولود زحل کوی بود در روع زن و تمهت نهند
و بخود مغرور و عجب آورنده در میزان لطیف طبع و زیرک و بسیار
مزاج و اگر درختهای مشتری بود فاضله در قوس مولود و پیوسته
بود و در حوت حکیم و داننده علوم دقیق و اگر درختان قمر بود مولود نجات
ساز بود میان عام و کافی و اگر درختان آفتاب بود نیز خشم باشد و تند

از این

و زیرک باش و اگر در سنبله صاحب رای بود پیش بزرگان و پیوسته
و فاضل و دیر و اگر در جوزا مانند حکمت بود و کم ثبات و زیرک و فاضل
و نویسنده یا نقاش **خبر ششم** اگر طالع شخصی سنبله اتفاق
افتد آن شخص مصالح خود را خود سازد چنانکه بهر نهایی عالی رساند
خود را بعقل و کفایت چون دزرات و نیابت و مانند این و اگر طالع حوت
بود حکم همین باشد و دلیل مولود خود را بمنصب قضا و حکومت رساند
اما اگر طالع جوزا بود و در کار تعطیل کند و بزیان برد و خود را از مرتبهایی
عالی بزند و اگر طالع قوس بود حکم همین بود اما اگر طالع حمل
اتفاق افتد مولود خود را بدست هلاکت دهد سبب خیانت و کارهای
شکریان و اگر طالع میزان بود حکم همان باشد و لیکن سبب زیان و
در اندن شهوت اما اگر طالع ثور بود مولود خود را در کجی دارد و ستمکار
بود و در رجهت اندازد بسبب بیماری و غلت شود و مکرده از زمان و شهادت
و طالع عقرب مثل و باشد و لیکن سبب مازرت و خیانت و مکرده از
خدا و شر اما اگر طالع دلو بود دشمن انگیز بود و در اب دارد و مکار و بخند
و اگر جد بر بود مولود کاسب باشد و سخت کوش و جمع مال و نگاه داند
اما اگر طالع سرطان بود رسالت دوست دارد و مساهت و الفت کرد
با عوام و اگر اسد بود مولود ریاست دوست دارد و سپردری و حجت

فلوک و اکابر این حکم فطرت طبعی از مرکبات نشأت کند و الله اعلم بالحقائق **شعبه سیم در صورت و مزاج مولود است**
تفاوت اول در نمودن دلایل از روی کلیات صورت و مزاج
 مولود از روی کلیات چنانکه بران افتاد باشد بر طبیعت مبرزود یا بر طبیعت مستولی بر طالع یا مستولی بر موضع قریب صاحب طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی مبرزود او قوی ترین دلیل مولود بود بر این احوال و اگر مبرزود و مستولی بر طالع مدبر این احوال باشد و اگر این نیز نباشد حکم بر مستولی موضع قریب و اگر او نیز نباشد مدبر صاحب طالع بود و اگر این چهار دلیل حاصل آمد آنرا که قوی تر بود مقدم دارند و دیگران شریک او باشند چنانکه نمودیم چون آن مقدمه معلوم شد دلایل مفر و نیز باید کنیم **شعبه دوم در صورت و مزاج بدلائل منفرد** اگر مدبر برین حال زحل باشد و او مشرقی بود مولود بسیار جوده بود یا انگیس رنگ و آب آبی تن و سیاه موی و سیبیه او موی که باشد و بر بار و معتدل باشد اگران طبع و مبرزی بر مزاج او غالب و اگر مغربی باشد مولود کندی کوله بود و بسیار چشم و لاغری و خرد اندام و اندک موی و غالب بر مزاج او سردی و خشکی بود و اگر مشرقی مدبر باشد و مشرقی بود مولود سفید اندام بود و پاکیزه و بسیار موی و بزرگ چشم در راز با او

دلیل

و ساکن و کم سخن و کم آواز و غالب بر مزاج او گرمی و تری و اگر مغربی بود رنگ او سفید بود و نیکو لون نباشد و موی کمزدار و مثلاً چشم و خرافانم و غالب بر مزاج او تری و اگر مریخ مدبر بود و مشرقی باشد رنگ مولود سرخ و سیبیه باشد و از رزق چشم و نیکو قامت و آب ران تن و میان موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی و از مغربی بود خرد اندام باشد و خرد چشم و مریخ موی و بسیار رنگ و اندک موی و کومه کردن و غالب بر مزاج او خشکی بود و اگر زهره مدبر باشد و مشرقی مولود پاکیزه روی و تن اندام بود و خوب صورت و معتدل قامت و زکتن و سیاه موی و اندام در بزمان مانده بود و مقبول بود و نیکو شکل و خوش حرکات و بسیار چشم و نیز شش و مزاج او معتدل میان پسری و تری و اگر مغربی بود رنگ او سیبیه بود که نزدی اند و مریخ در دست دولت دارد و جانه با زمین پوشد و لطیف طبع بود و نیکو قد و بسیار موی و سیاه چشم و موی بر اندن ششوت پاک و غالب بر مزاج او تری بود و اگر عطارد مدبر بود و مشرقی رنگ مولود کندی کونی باشد وایل بسیار و معتدل اندام بود و با رنگین و نیکو الفت و خرد چشم و میان موی و غالب بر مزاج او خشکی باشد و اگر مغربی بود رنگ او بسیار زرد اندام کندی کونی و لاغری بود و خوب اندام و پاکیزه آواز و چشم او در خاک رفته و حدقه او مانند حدقه بزر و نیز فهم و نشاء

بروزی که در کفری و خشکی و اگر شمس بر سر بود مولود لاغرتر بود و رنگ او برزری
 زرد و بزرگ سپر بود و قوی بصیر و معتدل قامت و با شکوه و هیبت و غالب
 بر مزاج او کفری و خشکی بود و اگر قمر باشد و در شرقی بود مولود سپید رنگ
 بود که بسیاری زنده و بیکو مظهر و متحرک و پاکیزه اندام غالب بر مزاج او سردی
 بود و اگر در مغرب بود و قمر باشد دست اندام و بیکو معیشت و با غایت
 او مایل بود برزری و شمس و در از موی بود و اعضا او در حرکت و تیر
 کام و غالب بر مزاج او سردی بود و غایب از دنیا و زین بزرگ و کلبه و جفا که
 آفتاب یاری دهد در هیبت و جمال و قریبی و بزرگی قامت و در کفری
 و خشکی مزاجها و قیاری دهد در اعتدال هر صفت و تری مزاجها و حرکت
تشریح در احکام بر حالات پنج کواکب خستیم چون در اول
 تشریح بود تشریحی شد و در بود و توانا باشد و چون مقیم راجع بود و مولود
 خود قوی بود و ضعیف و چون مقیم استقامت بود و مولود معتدل است
 بود و چون در شعاع شمس بود مولود حساس باشد و در انجمت و نزار
 و افهام بد رسد اما اگر صاحب طالع برزده فلک تیره بود مولود کشیده
 بالا باشد و تن او در طرف بالا و قویتر باشد و اگر در خفیف بود مولود
 کوتاه قامت باشد و غراندام و طرف زیر او قویتر و اگر در میان رزده
 خفیف یعنی در یکی از دو مقام بود معتدل اندام بود و قوی میان

و اگر

و اگر گاه و اگر اتفاق چنان افتد که صاحب طالع در اوج بود یا نزد یک
 باقی در انوقت هم بدو تیره باشد بالای مولود از حد اعتدال
 بگذرد و برزری و اگر این اتفاق در خفیف باشد بالا و در غالب کوتاهی
 باشد اما اگر در جبه طالع از اوایل برج باشد مولود دراز بالا بود و اگر از
 اخر افتد کوتاه بالا بود و اگر از وسط افتد معتدل باشد و اگر بیشتر در
 درازای پاکوتاهی و قریبی و لاغری و قوت و ضعف و رنگ و مزاج چنان
 باشد که موافقت کنند مولود را از حد اعتدال بگذرانند در ان صفت و
 هیبت و مزاج و رنگ **تشریح در احوال قوتیهای لسانی و مزاجها**
تشریح اول در حد و سن ظاهر حسن است ادنی را اول حاسه است
 یعنی شنودن اوزار و والی نه بنویسند امواج کلی و حدوث ان از
 گوش است و ترتیب کننده او رطل است بشرکت مشتری و برج
دوم حاسه بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال و حدوث ان از چشم
 است و ترتیب کننده او مشتری است بشرکت قمر حاسه ششم است
 یعنی بویدن جزء از خوشش و دانستی بوها و خوشش از ناخوشش
 سبب امواج حدوث ان از بینی است و ترتیب کننده او زهره است
 بشرکت مریخ **حسام** حاسه ذوق است یعنی حسیله و دانستی
 تلخ از شیرین و با مزه از بی مزه و حدوث ان از زبانت و اطراف دهان

و ترتیب کننده او عطار است بشرکت قس **چشم** حاسه است
یعنی در استی نرم از درشت و گران از سبک و این قوت از همه
اعضای برکنده است و بیشتر او در سر انگشتان و ترتیب کننده او قس
است بشرکت زحل و اما هر کدام که از این کوکب قوی بود در دراز خانه
ششم هشتم و از حواس حس که به منسوب بود بحال باشد و اگر ضعیف
باشد و در آن دو خانه باشد یعنی محوسل ان حس نقص بود و ماضی
و اگر هم دلایل پاک بودند از محوسل و قوی حال یا بیشتر ایشان به حدیکه
ناظر بودند در ادای مایل لاده باشند ایل سلامت بودن اریخ
خوارس بود و برتری بودن آن قوتها اما اگر ایل قوت حس از محس منفرد
شود و بعضی متصل کرده از موضع بد بیرون آید و بعضی یکدانه
بود یا از حیض روی باج دارد یا راجع بود مستقیم شود یا از شمع
افخاب بیرون آید حس که به منسوب باشد قوت او زیاد شود و باج
نقصان نپذیرد اما اگر از سعدی منفرد شود و بجای متصل شود باز
موضع یکدی روی موضع بد دارد یا دانه بود بحیض راجع خواهد شد
بارشع خواهد رفت آن حس که به ماضی دارد و ماضی بد در نقصان
و اثر آن وقتی ظاهر شود قوت گیرد که ترتیب منوعی از انواع بد در
و آن اکثر بحسب ضعف و قوت آن دلیل باشد در وقت ترتیب او

نور

چشم و **چشم** از خواست **چشم** بچشم که حواس ظاهر است حواس باطن
نیز است و در سیم و صفت ایشان خلاف بسیار است پس
منهورات است که **اول** قوت و هم است و او را نیز ظاهر خوانند
دوم قوت مصورات و او را محله خوانند **سیم** قوت متفکره است
و او را نیز مدبره خوانند **چهارم** قوت حافظ است و او را نایب نیز خوانند
پنجم قوت واکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این خواست باطن
اگر هر یکی بصفتی و فعلی مخصوص است چنانکه حواس ظاهره او از این احوال
حواس منسل است یکدیگر و یکفعل تا خلق نشاز بدیگری دان
بدیگری موصوف نشود بدان صفت بجای عقل و نفس بعالم بخورن به
و معلوم می شود و ما را در **چشم** است که هر یکی از این پنج
حسن کوکبی منسوب به شتری و قوت مصوره منسوب به خر و قوت
متفکره منسوب به زره و قوت حافظ منسوب به رطل و قوت ناطقه
منسوب به عطار و پس هر کدام کوکب که قوی حال بود از این پنج کوکب
بقوتها ذاتی آن حس ضعیف بود و چون کوکب بقوتها ذاتی و عرضی
اراسته باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان باشد اما قوت
و ضعف این حواس را هم بدان طریق استدلال کنند که در خواست ظاهر
گفته شد و در اتصال و انحراف و دلایل و حالات و بجزایات و نقصان

که در ترتیب است چنانکه در انصاف بدانند

قسمت دوم از عقل نظری در قوت دیگر است در ادنی یکی را عقل علی
 خوانند و می شناسد دوم را عقل نظری و غیر نظری گویند پس ادنی
 بعقل علی خوانند شناختن یکی از بی و نظم از عدل و بدین عقل معلوم
 شود که محض است و در کلام بهتر است از امور دنیای و عالم شایسته شخص
 بدان قیام نماید و در اینها می دیگر گفته اند و او منسوب است بقدر دوم
 عقل نظری است که به و شناخته ذات و صفات خدای تعالی و متعلق
 اشیا و معقولات رسد و تفریق کند میان حدوث و قدم و ادیان
 و اجسام و ادیانهای دیگر گویند و او منسوب است با ثواب پس کلام
 ازین دو نیز که قوی حال بود در مولودان عقل کمال باشد اما اگر قوت
 بقوتهای عرضی موصوف بود اثر او عظیم تر باشد و اگر ثواب بقوتها
 ذاتی را پستتر بود اثر او قوی تر بود و اگر این هر دو قوت به یکدیگر نماند
 بنظر حدوث و بطلان نکرند یا بصاحب او یا بهر دو ظاهر را و او را این
 هر دو قوت در مولود بی نهایت و نهایت باشد و مولود در امور دینی و دنیای
 برتر که بود دان و هر محض را در وقت او گذارد و بجای آورد و یکدیگر
 و در اندک ناموس پس شد و اگر نظر عادات بود کاره ضعیف سازد و در علم
 بنیاست نیک باشد و اگر هر دو ضعیف باشند از طالع و صاحب طالع
 ساقط باشند مولود در کار دنیای و اخروی بی تدبیر بود و جاهل و غیورانه

و اینها

قسمت چهارم از قوتها انسانی بگوای قوتها و لغزش
 بر هر قسم آید که ترتیب دهنده بود انخاص را اقل روح طبیعی است که
 موضع او در کبر است و پنجمه او سه قوت است اول قوت غذا دادن دوم قوت
 تالیف ستم قوت توالد و تناسل و فعل روح در جزایا کثرت طلبیدن
 است و در شتهای و تعطیل در کارها و کامیابی و از روی جستن و در ناز و نفست
 بودن و از نگاه در شستن و تنهائی و صوری و او از ناز و نفست قوت
 بشکر شستری دوم روح حیوانی و موضع او در دل است و پنجمه او دو قوت
 است اول فعل کردن دوم در یافتن خبرها اما هر چه ادنی چشم را ندانست
 و فکر کردن و بعضی و حسد و کینه و طمع و شجاعت و معصوب جستن و نما
 و قاعده بدین روح تعلق دارد و او از ناز و نفست بشکر ستم
 روح انسانی است و او از ناز و طمع خوانند و قول بعضی است که موضع
 او در دماغ است اما در حقیقت او را نشناخته اند و دیگران کرده اند هر قوی را در روی
 خویش و محققان گفته اند که او را عالم غیب دارد روح است و تعلق او در ادنی
 نه چون قوتها دیگر است و این قوت است که ادنی را از حیوانات جدا کند و او
 باری تعالی بخود اخلافت کرده است که نفعت فیر من ادنی و دیگر فرمود که قل انما
 من امره و هر چه طلب است و ادب و حکمت و سعادت آخرت و جستن از غلات
 و رستگاری و طلب در شستن از غلای طبعیت پسوند و بنام آخرت و من

و قصد و صفت است بیاری عقل نظری و بعضی گفته اند که او همان عقل نظری
است و تربیت کننده او عطار و است بیکت زهره پس هر کدام
که از این کوکب ازین قوی حال باشند بقوتها و ذاتی معهود باشند
نظر و محسوس با عطر مولود از روح بکمال بود و انظر ظاهر تر باشد و بخت
ان بنایت رسد هر کدام که ضعیف بود اثر او پوشیده تر باشد اما
اگر کوکب بهر یک نظر بودند و در او تا باشند این قوتها عظیم بود و در
ترتیب و ظاهر امان اصل را نیز انجی بکار دارند که در غره حواس ظاهر
گفته شد در زاده و نقصان سبب اتصال انحراف و دیگر حالات
و لا یعلم قوت و یکمست که از افواج طبعت خوانند و ان قوت سبب
ضاد مزاج است و باطل شدن مخصوص او خاص بر عقل تعلقی دارد و بعضی
گفتند که گفته اند که ترکیب او قرات و از هر دو یک ترکیب است که کوکب است
که دلیل موت باشد در صورت طالع همانکه نموده شد **عمره چشم**
در حدیث و اقسام و الفسان و این حالات از ساقط بودن
قمر و عطار و است از حد یک و سقوط هر دو از طالع و صاحب او و اگر در
برجهای صبی بود تر باشد و مولود بخت احمق بود و جاهل و اگر نحسان
بدیشان نظر بودند ایشان نحوس بودند و مولود بیمار باشد بدید آید از
انواع صرع اما اگر طالع مولود را چون بدید آید خاصه که برج ثور بود اما

و لایح

و یواز ساکن بود یکم از ارض و خاوش و اگر طالع شما بود مرغ بر مرکب
باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود دیوانه نشود و دیوانه مضطرب
و مختلک و ان بدتر بود که قسمر و عطار و چنان بود که گفتیم و الله اعلم
نهمین اگر مرغ بر لایح و حاف و تد بود در حل سبب خاصه که یکی
ازین دو بخش در سلطان باشد یا سنبله یا حوت یا بعضی ازین
و لایح در طالع بودند در سر و دماغ مولود و طوبت غلبه کند که ان نحس
مستولی بود بر موضع قسمر و قمر صرف از افواج یا استقبال قاصم
که در عقده در کس بود در عقده ذنب بدتر بود پس مولود را
دیوزده و پری زده باشد خوانند و هر علت که سبب غش کردن
و هدیان گفتن بود ظاهر شود و ترس و بدولی و هزیمت بدیدان
خاصه که مرغ در طالع بود و بد حال یا راجع و بد تر آنکه معهود از وی
ساقط باشند یا زنب بود پس ممکن باشد که مولود خود را از ترس
و خیال بدانیختن یا طلب کند و مصالح خود را بسیار بریان برادر
دهم بودن بریز و در برج مذکر در افزاینده و زن که مردان و طالع
زنان مایل کرد اندایش فرا بطلعه مردان و اگر بریز در بر و
مشت باشند مایل کرد اندایش را بطلعه زنانه و زن از افعال
مردان **یازدهم** بودن زهره و مرغ و در برج مذکر در افزاینده

اینکه گفته شد در افعال زنان و مردان خاصه که در قرآن هم نوبت ذکر در
 برخی مومنت باشند در تائید زنان زبانت کنند و مرد ابراهیم
 زنان نیز **مومنت** اگر طالع مرد عقرب بود و زهره در طالع
 و نحس بود و ناظر مولود فعل زن کند یافت باشد و اگر مریخ در ثور
 بود طالع نور باشد حکم هانت و زینت کنند باشند و اگر زنا
 طالع بدین صفت افتد از عقرب یا نور زن سحرش کند و عقرب
 فویر بود و با پس در شش بر شکل مردان دارد **مومنت**
 اگر عطارد و زهره و مریخ در بروج موافقت باشند خاصه در سنبه
 یا حوت یا عقرب و زحل بدینان ناظر بعد اوست خاصه زهره یا عطارد
 مولود اگر مرد بود عین باشد و اگر این دلایل در بروج ذکر شوند و
 مولود زن باشد عقیق بود و مردان بی رغبت خاصه در بروج سنبه
 یا میزان که هر دو برج عقیق بود و اگر این سه دلیل در بروج ذکر شوند
 باشند و یا بعد مریخ یا عطارد و نحس بودند بعضی در هفتم بود بعضی
 در طالع و زحل در هفتم بود یا صاحب طالع در هفتم مولود فاعل
 و مفعول باشد **مومنت** بودن زهره و مریخ در بروج
 مومنت و عطارد و زهره و ناظر یکی از اینها در ششم و نود بعلوان و
 فدم مکانان مایل بود و بسیار عزت باشد در کسان خود خاصه

اگر این

که دلایل ضعیف بودند و اگر زهره ساقط بود از طالع مولود کم شهوت
 بود و اگر این دلایل یا بعضی یا صاحب هفتم یا صاحب یازدهم
 نکرد بطلان مولود عاشق شوند باشد بر اطلال و اگر در این دلایل در
 برج مذکور باشند و ناظر بطلان مولود عالی بود درین فعل و نیز شهوت
 باشد اگر اکر طالع خانه یا مریخ بود مولود و در بروج فعل و اگر
 خانه زهره بود یا زهره در خانه و مریخ یا اردو در خانه و یکدیگر مولود
 نیز شهوت باشد و بعد کار و همه نوع بروی را بود و حکم طالع زن همین
 باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود یا زهره و ان برج همین باشد مولود
 با جوی جی اید و بعد انوال کند و لذت از خود سازد خاصه عطارد
 یا زهره بود یا نظر دار و **مومنت** در احوال **مومنت** اینها

مومنت این اصول پنج شت نیست که شناسا لحوال
 عمره عند الله تعالی و تقدس است اما بزرگان این صفت شریف
 تجربه و قیاس اصولی با کرده اند و ان دو دلیل است یکی اهلای و دوم
 که خدا و صلاح دلیل بر است و کیفیت مسر که خدا دلیل حجت
 و کیفیت مسر اما اول کسی که در کیفیت و کیفیت مسر معنی گفت
 این است و بعد از وی بطیموس کی مسر است و بعد از ان بزرگان
 دیگر پس چون اهلای دلیل روحت و که خدا دلیل بدن و بعضی

بود والا ترک او نیز کند به پنج هر دو و بنزد پس اگر طالع اجتنابی
 روزی یا شبی اولی بزد اجتناب نکند اگر در اوقات بود یا مایل بود
 شایسته بود بهیلا جیت والا او را نیز بزرگ گویند و نظر سهم الله
 کنند اگر او نیز در اوقات یا مایل او شایسته بود بهیلا جیت والا
 او را نیز بزرگ گویند پس هیلاج در طالع ثابت شود که بطبع هیلاج
 است اما در طالع شنبی مقدم قسم بود بر شمس و اگر در اوقات یا مایل
 الاوقات و شمس بود شمس بنزد اگر او نیز در اوقات یا مایل الاوقات
 بنزد پنج هر دو و بنزد هم بران صفت و ترتیب که در پیش گفته ایم
 و اجتناب یا استقبال مقدم در روز و شب اعتبار کنند و اگر این هر چهار
 نشاید معلوم را عمر باشد اما قول مقدمان که در طالع روزی و شبی
 اگر آفتاب در برج مذکور بود و برج مذکور بود شایسته بود بهیلا جیت
 الا در خانه و از هم و ششم اما قمر بر روز و شب یا لا زمین و نیز زمین
 اگر در برج موش و برج موش بود شایسته است بهیلا جیت و در
 نیم آفتاب شاید اگر برج مذکور باشد و قمر در شمس شاید بر روز و شب
 که قمر اولت اگر برج موش بود اما قول در شوشی است که آفتاب
 در خانه هفتم نشاید اگر برج مذکور باشد و یا کرده ایم در شرف اول
 که درج مذکور از در طالع است تا درجه شصت و آن رجب دیگر که در قاعده

اول

است و بدانند که بسیار اختلاف اتفاق درین محل است اما محقق
 است اما شایستگی و شایستگی هیلاج هر دو نوع است یکی موضح
 چنانکه گفته شد و هم مکه خدا چنانکه اگر هیلاج بموضع شایسته بود
 چون او را که خدا بنده شد و چو روی بودی بدن اما از روی حقیقت
 هیلاج و که خدا بنده شد در صورت طالع جیت بقا و جود از زمین و
 نیز چنانکه عوده شد پس این اتفاق را در را یک طالع خود هم در
 هیلاج است و در مواضع شایسته روزی و شبی از آنچه در زمین
 گفتیم باشد بی باشد و سطر اولی را یک طالع که بر شرف نوشته است طالع
 روزی و سطر دوم که بسیاری نوشته است طالع شنبی است و درین
 محل را یکجا بسجای کشید اند ازین مختصر تر نبوده و معانی دروی
 در آنچه طالع اینست که مثالی را نمی دیم **نمونه سیم** چون هیلاج است
 از آن پنج اصل ثابت شود بر روی که خدا اطلب دارند و که خدا از آن کوکب
 بود که مستولی باشد بر موضع هیلاج از ارباب فطوط و ظاهر بود اگر در
 نباشد بر جیت جایز باشد اما بعضی کسان اتصال محل را نیز روا
 داشتند اند اما اگر شمس یا قمر هیلاج شایسته نباشد در خانه
 یا شرف خود نباشد و نیز نباشد مکه خدای اوقات باشد که در صورت
 طالع هر پنج اصل هیلاج باشند بموضع و که خدا پس حکم بران

بنشد که آن همه قوت باشد بحد و کد خدا و کثرت بیلان و دلیل قوت است
 و سلامتی مزاج و بسیاری که خدا دلیل طول عمر است و خوشی
 عیش **خروج روم و کیت** هر کوی را چهار عطیت
 اول عطیتی ثانی کیری ثانی و سطلی رابع صغری اما عطیه عظمی
 در دواتها و ملتهای بکار دارند و باقی را در موالید و کد خدا عطیت
 عسر بکب موضع خود میدهد چنانکه اگر بحقیقت وندی بود از او
 تا در سالها و کیری خود عطا کند و اگر بحقیقت مایل لوتدی بود
 سیالها و صغری عطا کند اما اگر سدی بکد خدا نظر بود از درج
 وندی سیالها و صغری خود در عطیه که خدا زیادت کند و اگر از درج
 مایل لوتدی نکرده و ثلثان عطیه صغری خود زیادت کند و اگر از درج مایل
 لوتدی نکرده ثلث عطیه صغری خود زیادت کند اما بعضی گفته که اگر
 انشد در وند بود سیالها و صغری خود زیادت کند و اگر در مایل لوتدی
 بود بعد سیالها و ماه زیادت کند و اگر زایل لوتدی بود بعد سیالها و
 روز زیادت کند اما اگر نرسیده بود بکد خدا بنظر مودت زیادت
 کند و در عطیه چنانکه گفتیم و بنظر عداوت بهمان نسبت کم کند
 عطیه که خدا اگر بخش بکد خدا نکرده بعد از وندی سیالها و
 صغری خود از عطیه او کم کند بهمان نسبت که در سعدان گفته

که

شد که زیادت کند در هر خانه اما بنظر مودت بهمان نسبت کم کند وند
 زیادت کند اما در افزایش از خوشی عیش مناسب بنظر قبول در
 دو سعدان بنظر بخش خود چیزی کم کند پس اگر کد خدا قوی حال بود
 مولود خوش عیش باشد و زیادت و پاکیزه پیش و فراخ روزی
 و ترهها و بنک باید و پیوسته تن درست بود و عطیه خود را تمام کند
 و اگر ضعیف باشد مولود نزار بود و بیارناک و اند و بکین و کم ترب
 و عطیه خود را تمام نتواند کرد اما اگر کد خدا خرق بود بکد خدای نشاید مگر در
 خانه یا شرف خود بود و سعود بد و ناظر اما اگر انشد که بکد خدا ناظر
 بود قوی حال بود بنظر قبول شد از مایل لوتدی و دانک چنانکه گفته ایم
 و ام تمام کرد و اگر ضعیف و نا قبول بود ماه در و زیادت کند اما
 حکم بخش کم کند همین باشد اگر ضعیف بود و از جابهها و بکد ماه
 و روز کم کند اما ابو محشر آورده در موالید بکیر که اگر موضع بیلان یا کد خدا
 پیش از هرگز وندی بوده غایت بخ و در هر راجع از حساب ان وند را و
 اگر از ان برج بوده از برج پیش از وی اما بسیار طالع مولود در نظر اند
 عمل استادان معروف در استخراج بیلان و کد خدا و دیگر دلایل تنویر
 اسوت را اعتبار نکرده اند و بر حسب رانگاه داشته و در بعضی طالعها
 دیده شد که حکم او از صاحب او کرده اند اگر چه طالع او از برج افتاده بود و

نکرده بر آن پنج درجه که پیش از مرکز باشد هر خانه است از درجات بنشینند
و مرداد و در بعضی طالع دیده شده که چون درجه طالع بعد از بنیزده درجه برجی
افتاده بود حکم آن طالع از صاحب طالع گرفته و هم از صاحب دویم بچین
هر دو از ده خانه طالع ابوالخا بد غزنوی در کفیه آورده است که برتر چینی
است و اگر پیش از بنیزده درجه بود حکم او صاحب و مستولی او کنند
و نه در میان برانند که پنج درجه پیش از مرکز هر خانه ضعیف بود و خانه که
گفته شد بی آنکه شکست بخیزد سازند یا حی آرند و دعوی میکنند چون
کوکب در این پنج درجه بود خانه که مشهور از وی بی بهره باشد و چون
انوز در هر خانه دیگر رسیده بود آن خانه از وی نصیب نیافته باشد
پس این پنج درجه مدار این خانه نسبت داده و نه از آنی نه پیش از او
ضعیف و ترشند و میت و مرد را فراموشند و بعضی کسان در جات
در جات حشر گفتند و می گویند چون کوکب در این حد بود ضعیف شد
و بعضی اصحاب حکام گفته اند که طالع مرد درجه که خواهی کو پیش قوت
طالع از اول برج بود و بعضی گفته اند که آغاز قوت طالع پیش از درجه
او پنج درجه و نهایت قوت قوت وی اول پنج درجه خانه دیگر باشد
بعد از وی و بعضی گفته اند قوت طالع از درجه طالع بود تا اول درجه
خانه دیگر اما اصح آنست که آغاز قوت طالع از اول برجست و عایت

انرا

قوت او بر درجه طالع و نهایت قوت او از آخرین اگر چه درجه طالع آخر برج باشد
باشد چنانکه قوت طبیعی هر برجی بدیگری نسبت دارد پس کوکب
چون بطالع را بدیده آغاز کند از مزاج خود قوت دادن طالع را با مزاج
طبیعت و چون در هر طالع رسد قوت او بتدریج بحال رسیده بود و چون
از آن درجه بگذرد او روی بنقصان نهد تا در آخر برج متقی نشود و چون
برنج دویم انتقال کند آغاز کند اثر قوت بخور نمودن بهمان نسبت
که گفته شد از مزاج خود و طبع آن برج همچنین تا در ده خانه طالع
پس حکم این مقدمه کوکب در خانه که بود حکم او از همان خانه کند
و بعضی گفته اند بر جیت را اعتبار کنیم بهیچ طریق که گفته شد
بودی که حکم بر حال او ظاهر مولود کنیم و سعادت و غایت و ستون
البت اعتبار کنیم و حق که حکم بر حال او ظاهر کنیم و سعادت و غایت
و در استخراج اصلاح واجب بود اعتبار تسویه السوت است آنکه
این عمل داخل بدست و مروج بخارج بدن تعلق دارد اما استخراج
که در بعضی گفته اند که بر جیت را اعتبار کنیم که او دلیل عمر است و طالع
خارج اما اصح آنست که در طلب او تسویه السوت را اعتبار کنیم
که او دلیل عمر است و عمر از جمله قوتها و باطنی است حقیقت این عمل
بر بزرگان **نفره جسم در خانه طالع و خواص او که** طالعها که در

شود از نصف پیرون یا قایم بود یا مایل باز ایل و علت این تفاوت از
 عرض بلدان باشد اما قایم آن بود که طالع بر می افتد و مرکز از
 دوم از آن برج که بعد از وی بود و سیم همچنین تا دوازده خانه اما
 مایل آن بود که طالع بر می بود و مرکز بر می دوم از سیم بود و مرکز
 بر می سیم از بر می چهارم پس مرکز عاشر بود و از هم بود اما از ایل خانه
 بود که طالع بر می افتد و مرکز دوم از بر می افتد و مرکز سیم
 او از دوم بر می و مرکز چهارم او از سیم پس مرکز عاشر از بر می
 بود مثال طالع قایم طالع میزان پس زده درجه و عاشر و سرطان
 بیازده درجه و مشتری در پنجم بده درجه و نجاه و نه دقیقه و زحل
 در پنجم بیخ درجه و چهل و نه دقیقه پس مشتری در آخر بر می چهارم
 است بنویسند پس حکم مشتری هم از آن بر می کنند و حکم زحل را
 از چهارم مثال طالع مایل جدی است بدرجه آخر و مرکز دوم او
 از حوت در پنج درجه پس عاشر و میزان بود از عقرب و مرکز
 ثانی عشر قوس بود از جدی بخشش درجه و پنج در جدی اول
 درجه و زحل در جدی بده درجه پس بر می درین صورت طالع در
 پست با درم بود و حکم وی از آنجا کنند از آنها که تسویه السوب را
 اعتبار کنند و زحل در پست و دوازدهم حکم وی از آنجا کنند مثال طالع

دوازدهم

زایط طالع سرطان باشد بولی برج و مرکز دوم از هم از سرطان باشد در
 پست و سر پس عاشر و ایل بود از حوت با ایل بر می مشتری در پست
 و پنج درجه سرطان بود و اقاب در او سط حوت پس حکم مشتری از
 دوم طالع کنند بنویسند و حکم اقاب از دوم طالع پس از آنجا معلوم
 گشت که کوکب وقت باشد از یک بر می در بر می معین بود و خانه بر می
 و سال طالع مایل جدی اما بنویسند و از دوم پس از مرکز و صورت
 بولی خوشی بودی در طالع بودی بنویسند چون مرکز ثانی از پنج درجه
 حوت فرض کرده ایم اما چون طالع قایم افتد مولود با و غایب بود و بلا
 او در حد اعتدال و مزاج او معتدل باشد جهت آنکه او را دلیل چهار
 طالع اند پس راستی او را دلیل اعتدال مزاج بود و اگر طالع مایل
 بود مولود شش بکار بود و کوتاه قد و مخوف مزاج و رای کران و کم
 ثبات و اگر از ایل افتد مولود کامل بود و دراز بالا و کران کار و متغیر
 حال **ششم در کیفیت عطیه کوکب** گفته اند عطیه کبری ثانی
 مقدار درجات یک سمت است از دور فلک و آن صد و بیست و هجده
 است هر درجه را سالی او حکم فرمایان اما بیست که عطیه او کم است
 و چون قدر دوازده درجه در حقیقی افتد آن مقدار را از صد و
 کم کردند باقی صد و هشت مانده اما عطیه صغری اقاب مقدار درجه

شرف بهر دو سال و عطیه وسطی و از مجموع ربع عطیه کبری و نصف
عطیه صغری است و آن سی و نه سال و نیم باشد اما بقول دیگر عطیه
وسطی و مجموع نصف کبری و نصف صغری او بیست و پنج سال است
بقدر آنچه او در هر جزوی که با جمیع بیست و پنج سال دیگر
باشد تا در همان جزو بیست و پنج سال و عطیه وسطی و مجموع ربع عطیه کبری
و نصف عطیه صغری است چنانکه در اثبات گفته شد پس معلوم این
نیز سی و نه سال و نیم باشد مثل اثبات و بقول دیگر نصف عطیه کبری
و صغری است و آن بیست و شش سال و نیم باشد آنچه گویند دیگر را
عطیه کبری مثل از جهات عدد و هر یکی است از عدد و صغریان بهر دو سال
اما از هر دو در هر جزوی که حقوق شود بعد از بیست سال باز از همان جزو
باعتراق رسد پس عطیه صغری او بعد از این سالها گرفته اند و برخی
را در این سال این حال افتد و مشتری را در او از ده سال و نصف را
در سی سال بقدر سالها صغری هر یک است اما عطیه وسطی هر یک
از این پنج کوکب نصف کبری و نصف صغری او باشد بیست و پنج سال
و نیز در آن عطیه وسطی آن کسان که خلاف کرده اند برین قیاس کنند
و تا درین جدول نمودیم و جدول نیست درین گفته شد که اگر که خدا بفرماید
و تدوین عطیه کبری دهد و اگر بر حاق مایل شود بود عطیه

وسطی

است و آن بیست و نه سال و نیم باشد
اما قراعه عطیه صغری او

وسطی دهد و بر حاق مایل شود بود عطیه صغری دهد اما اگر که خدا از در
در که گفته شد و او را بعد از آن و تدوین قط آن بعد از نیم عطیه
او کم کنند و حکم مایل و کوکب زیادت کنند و کم کنند و همین
باشد و این عمل تعدیل القسط خوانند و خلاصه است درین عمل نیم
پسندیده تر است اینست اما اگر که خدا مایل و تدوین مایل شود تا
باشد بعد بگیرند در و تدوین تا در که خدا درجات سودا و از است
خوانند باز نقصان کنند عطیه وسطی و از عطیه کبری او و آن باقی
را تفاوت نام نهند و از در و تدوین مایل کم کنند و باقی را اس
نام کنند پس ساف را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس
قسمت کنند قسط بعد که خدا از و تدوین حاصل آید سال و ماه و روز و ساعت
آن قسط را از عام عطیه کبری که خدا کم کند آنچه ماند عطیه معلوم
بود بجهت بعد از درجات و تدوین مایل قوسین بخندین **۲۷**
مرکز مایل شود از جدی این **۲۸** و مشتری که که خدا است
در قوسین بخندین **۲۹** در مایل از دی کم کردیم باقی ماند رفت
این **۳۰** بخش او بد قاف **۳۱** سالها و وسطی و از دی کم
کردیم باقی ماند این **۳۲** و این سی و نه سال و شش ماه
باشد سالها در و از ده ضرب کردیم و عا مایل جمع کردیم شد ماه این

پس در هر طالع از درج مایل کم کردیم مانند اساس این **۳۵۵**
 برج و درج و دقیقه جنبی و به قایق این **۳۵۱۲** پس مسافت
 را در تفاوت ضرب کردیم کشت مضروب این **۴۰۴۹۰** بر
 جنبی اساس قیمت کردیم شد خارج **۱۶۴۰** و کسور باشد این
۱۶۱۳ پس ماهها بدوازده قیمت کردیم حاصل بد چهار سال و آن
 کسور را درین **۳۰۶۰** ایام ضرب کردیم مضروب این **۵۰۶۱۰**
 م بر دین اساس قیمت کردیم خارج شد این **۳۰۶۱۰**
 این همه ایام بود و اگر مانند این **۳۰۶۱۰** ایام را برسی قیمت کردیم
 حاصل آمد ماه جنبه این **۳۰۶۱۰** و روز جنبه این **۳۰۶۱۰** پس کسور را درین
۳۰۶۱۰ ساعات ضرب کردیم شد مضروب این **۳۰۶۱۰**
 م بر دین اساس قیمت کردیم خارج این **۳۰۶۱۰** و اگر مانند جنبه این
۳۰۶۱۰ در شصت ضرب کردیم و م بر مسافت قیمت کردیم حاصل
 شد این **۳۰۶۱۰** و قایق پس مایل این عمل باشد جنبه این **۳۰۶۱۰**
۳۰۶۱۰ و این چهار سال و یا زده ماه و شانزده روز و پنج ساعت
 و نوزده دقیقه این تقدیر را از قام عطیه کبری مشترک که شصت و پنج
۳۰۶۱۰ کم کردیم باقی ماند این **۳۰۶۱۰** و این افتاد و چهار سال
 شمسی باشد و سیزده روز و هجده ساعت و چهل و یک دقیقه و سالها

تم

فسر باشد افتاد و شش سال و سه ماه و هفت روز و هجده
 ساعت و چهل و یک دقیقه پس بقدر از عمر طبعی مولود
 باشد ماه بعضی کس آن مسافت را از که خدا کند مایل لوند
 و همین عمل کنند اینچه حاصل بد از تقدیر مایل بر عطیه وسطی
 افزایند اما اگر که خدا مایل لوند و زایل لوند افتد عمل
 همین است لیکن عطیه صغری از وسطی کم کنند و اگر که خدا
 میان زایل لوند بود و آن و تدوین عمل همین باشد لیکن تمام عطیه
 صغری را تفاوت نام کنند و قسط نقصان او را نام از وی
 کم کنند اما در زیادت و نقصان صعود و نحو سالی است که حصه
 هر یک را همچنین محدل کنند پس کمران سعد یا بخش و
 بود عمل همانست اما اگر در مایل یا زایل بود طریق اینست مثال درج
 زایل این **۲۰۶۱۰** تقویم زهره این **۲۰۶۱۰** از درج
 زایل کم کردیم باقی ماند این **۲۰۶۱۰** و این مسافت است جنبی
 بد قایق این **۲۰۶۱۰** زهره چون بتوسط در مایل لوند است عطیه
 صغری او که است سال است است ماه بود درین وقت بقول بعضی
 و در زایل است روز پس عطیه زایل او را که است روز است از است
 ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این **۲۰۶۱۰** هفت ماه و هفت

و در روز جنس او این روز **۳۳۳** پس در جمعی مایل بودند
که است **۳۳۳** از زایل که است **۳۳۳** کم کردیم
ماند این اساس **۳۳۳** جنس او بد قایق این **۳۳۳**
پس مسافت در تفاوت ضرب کردیم کشت مغرب این
۳۳۳ این را بر اساس قیمت کردیم کشت خان این
۳۳۳ ایام کسر ماند این **۳۳۳** از این کسر مسافت در قی
پس از این در این چنانکه نمودیم حاصل آمد **۳۳۳** و این
ماند بود و در از ده روز و در از ده ساعت و بیست دقیقه چون در
مایل و زایل است جنوب این تبدیل بر عطیه خانه زایل که است روز است
زیادت کردیم شد چندین **۳۳۳** و این به ما است
و بیست روز و در از ده ساعت و بیست دقیقه و این قسط زهره
است که زیادت کند بر عطیه مشتری پس این عمل بر عکس عمل است
که مسافت از زهره که نیستیم بدرجه زایل و او در مایل است تا شمال
و یکبار او در در نقصان که جنس در زایل است در و تدو مایل بود
شمال حاصل باشد سال درجه زایل این **۳۳۳** درجه عاشر
۳۳۳ تقویم زحل در **۳۳۳** درجه زایل از او کم کردیم باقی
ماند مسافت این **۳۳۳** جنس **۳۳۳** پس عظیم صغری

زحل که سی سال است در و تدو ضعیف خانه زایل سی روز بود از سی سال
کم کردیم باقی ماند بیست و نه سال و یازده ماه با او جمع کردیم شد مبلغ
چندین ماه **۳۳۳** پس درجه خانه زایل از و تدو عاشر کم کردیم
باقی اساس چندین **۳۳۳** جنس او بد قایق این **۳۳۳**
پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم کشت **۳۳۳**
بر اساس قیمت کردیم خارج شد این **۳۳۳** ماه و کسور ماند
این **۳۳۳** پس ماهها را بر سال بردیم یعنی بر دو از ده قیمت
کردیم حاصل آمد و در از ده سال و چهار ماه و از آن کسور ماه در و تدو
و در قایق حاصل کردیم شد چندین **۳۳۳** با آن سالها و ماه
جمع کردیم شد مبلغ چندین **۳۳۳** و این سال و ماه و تدو
و ساعات و در قایق است این مبلغ را از عطیه صغری او کم کردیم که زحل
میان زایل و میان و تدو است باقی ماند این **۳۳۳** سال و ماه
و در از ده ساعات و در قایق پس این از زحل است که نقصان کنند
از عطیه که خدا چون در عمل اندک و قی است نسبت تقریبی کردن سال
و ماه و در و تدو لها و او را شش نمود شد و الله اعلم باقی **۳۳۳**
۳۳۳ در مقام **۳۳۳** طالع **۳۳۳** شمس **۳۳۳**
۳۳۳ اول در مقام **۳۳۳** طالع **۳۳۳** چون بر طالع بود

مک خواهند کرد اول دلیل طلب دارند و حکم نزد لایل مستول باشد از
 ارباب خطوط چنانکه نمودیم در اول کتاب و اگر هیچ مستول
 نباشد حکم بر صاحب طالع نشیند اگر چه ساقط باشد از بروج
 طالع و اگر مستول و اگر مستول از یکی زیادت بود قوتی را مقدم
 دارند و دیگران شش یک را به باشد اما اگر صورت طالع کوکب نیز باشد
 حکم کلیات دیگر از قوتی کند و اگر تنبلی باشد قوتی را مقدم
 دارند و دیگران شش یک او و دلایل خاص و عام را نیکو اعتبار
 کنند و این اصول در هر دوازده خانه واجب باشد اما ارباب ثلثات
 طالع و بروج دیگر را نیکو بداند که ب اول دلیل است بر ثلثات
 وسط اول عشر مولود در دوم دلیل است بر ثلثات وسط و در سیم
 دلیل است بر ثلثات آخر سیم هر کدام که کوکب ازین سه دلیل قوتی باشد
 احوال مولود در این قریب اول ظاهر شود اما در سیم ترکیب ر اول
 و دوم است در غیر و شش و چون ترتیب بدو رسد این دو ترکیب او
 نباشند مگر با نظر بوند که معاونت او نمایند و ارباب ثلثات بر او
 زده خانه را حکم همین است اما مردم که در اول عشر کم سعادت باشند
 در میان عشر با آن قوتی که نباشند و سعید یا در اول عشر تو که نباشند
 و در میان نه در آخر و نه پیش و بخت کردند و چند نوع دیگر که

اول گوزن

در صورت اتفاق افتد یکی سبب این ارباب ثلثات بود از خانه
 اسباب و حکم و عمل و عمل و سفر و حضر و آنچه بدو از ده خانه سبب
 همین باشد **نقشه دوم در احکام سی و بیست و یک طالع اگر مستول**
 زحل باشد و او قوی حال بود مولود در اندیشش شد و زیرک
 و قوی رای و بصورت و تحمل و راز دارد متنی و عجب بزرگان و بزرگان
 و ابا و اجداد و املاک و خویش و قبیله و مایل بخت و زراعت و اگر
 ضعیف حال بود مولود و ملک و حرم و کینه دارد و ستمکار و در وقت
 طالع و خوار و غلغله کشش و بخت و شش و تکدل اندرون باشد
 و نه با متق و کینه کار و سخت و دشوار و نامشغول بود و بر او بدو
 و قبیله و استخوان و اگر ششتری با او بود یا با نظر بدو مولود مطیع
 و شایع بود و علماء اهل تحقیق و زاهدان و اهل دروغ و غیر کنند باشد
 و غیر مردم و نیکو رای و خوش خلق و درست کوه و درست قول و غلط
 و با ارباب و اگر ششتری ضعیف حال بود مولود معالج بود و غیرت خوان
 و نا ابر و دید اختیار و مار ساد و بدو رخ و مزدور با طبع و اگر مرتجع باشد
 بود یا با نظر بدو بی قوت و سخت کشش و بد دل و بد معامله و بخت
 و بد خور و بد خور و فقر و کار و غلبه کننده و مضطرب و دشمن
 مردم نیک و سخت کوشش اما برانده حاجات مردم بود و اگر ترس

ضعیف حال بود مولود زبانی کننده بود و راه زن و کسب ادا از نیست
و ظلم و ازار بود و خدا نا ترس باشد و مشغ و اوارا دوستی بنزد
و کور شکاف و مرده کشتن باشد خاصه که زحل نیز بد حال بود و از
سعادت دینی و اخروی بی بهره ماند و اگر زهره با او بود یا ناظر
مولود با زنان چنان خوش بنور و کار و نیک دوست دارد و
مشایخ طلبه شود باشد و ضعیف زندگانی و از مردم رنجه بود
و عزت برنده باشد بر از قاج و دوستان و اگر زهره بد حال بود
مولود مردی باشد بر زنان و محسن بی تمیز و با پسران و دختران
محبت دارد و حی و خواره بود و نکو بنده مردم باشد و اگر
عطارد با زحل بود یا ناظر بود مولود نیک کند و صاحب خیرات بود
و کار و پریشیده و عجب کند و قنار و تلخ سخن باشد و حاصل
بود و علم نامم و نماند دوست دارد و نجوم و طلب و آنچه دقیق
نیکو بداند و علم دوست بود و اگر عطارد بد حال بود مولود را حقیر
گرداند و دشمن دارا قریب و سا بزد و کاهن و تعدید نویسن و
فریبنده مردم و عقل نده و خلیق و حاجات از وی روا شود و عیبه
بود و غریبت خوان و الله اعلم اما اگر مشتری بیستوی بود بر طالع
و اوقوی حال بود مولود صاحب منصب بود و ولایت دار و نیکو

کار و عابد و اسان گیرنده کار و متحد خود عالم و مدبر پس مفتی
و امام و با و ع و دانشنده تواند اعدایان و ابا رانی دوست دارد و
عبادت خانها سازد و سبب تحصیل علم میا کند و کریم طبع دوست
دار مردم باشد و با صبا و لغت بود و از مردم بخوبی و عادل و رحیم
و عیب استادان و مربیان و پراهن و قسیده مشفق بود و اگر ضعیف
حال بود در ریاست و بزرگی جویده حکومت بر مردم کند و سبک باشد
و منقلب دشمنان است و نام جوی و کم اعتقاد و محب و کامل و رکار
دین و طاعت و خویش تن دارد کم خیر بود و آنچه بروی مردم
کند و با اتفاق و بد دل و ترسیده و کم عار باشد و نامشقق در
حق استادان و مربیان و مردم عزیز نفس و زهد بر آید
پوشیده اسرار باشد و اگر مزاج او بود یا ناظر بد مولود عالم
کرد یا قاضی و دراشت کوی و حق کوی باشد و عیض خوب بود و دوست
کننده یا ابراشکر بود یا قاضی اشکر و رحمت دوست باشد و نعمت
طلبه بر مردم و خداوندان مرد نمی باشد و خشم گیرنده و انتقام
جوینده و قصاص خواننده و اگر مزاج بد حال بود مولود بستره
کار باشد و پیوسته آشفته و زود سیر و پشیمان شونده و بنوار
درای کردن آن و بجز خود را ندیده و مختلف خود مضطرب و خوال

و کم غرور است نموده و کرم او از خوف باشد و یا بر وی خلق کند و غیبت
 کند بتحیر کواکب و دم و جن و غفارت و علم سیما و مانند این در
 زهره یا ششتری بود یا نظریه بود و بسیار خبر بود و بر این کار
 دوست دارند و اهل بیت و سلیم دل و راست کار باشد و دردی
 همه خبر و دانت بود و پاک، ش و پاکیزه سیرت بود و درین نذیب
 با حقیقت بود و نو آنکری و زرد و پیوسته تقسیم باشد و پاکیزه روی
 و مطهر کننده بود و اگر زهره بد حال بود و آنرا یک مزاج و ملول بود
 و خوش عیش و حریص بر نان در اندیشه شرموت بود و عطف
 کننده مال و فعلها، زنا کند و لعین و زل و دست دارد و دست
 گیرنده مردم بود و اگر عطارد یا ششتری بود یا نظریه بود و ملول و عالم بود
 و علم او این نیکو اند و اقام و معنی و اعضاء بود و معنی سبب
 خاطر و نیکو رای و خوب تدبیر و پیسنده مشورت و نیکو خلق و
 دانت و دانت و اواب و معارب و نیکو اخلاق و روا کننده
 حاجات بر روی و مضف شود در هر علم که بداند و غیبت او بعلم الهی
 بود و معقولات و شریع و منقولات و اگر عطارد بد حال بود و ملول
 بد زبان بود و بدین کوی بود و حقیر و نظر خلاق و بخود کن برزگی
 بود و ایت و حکمت و مضطرب حال و تلخ سخن باشد و زحمت و فصول

و انقلا

و ناقبول و صلوات سازد و آن را بر و نوسینده بیکلها و طواری
 و خاتما و معان کشنده بود و اگر قریب مستوی بود بر طالع و قوی
 حال باشد و ملول و لشکر کش بود بر طالع و امیر و حاکم و صاحب ولایت
 بود و دلیر و مردانه و سلاح دوست و متعجب و سپاس و عیار
 و مایل بود و با قضا و ارشته و در خطر و عظیم بود و دلاری و قری
 جوید و ششم الوتند و بکشایند بود و ملودی مشرق بود و ششم و ششم
 و مرد سخن و بخت کوی و بی رحمت و خوریز و بد فعل و کینه کش
 و صورت و زود و قسند دست و شش و ترسند و غدا رنده
 و حرام خوار و جامه بایسند و دیوانه شکل و خیال ناک و اگر زهره
 باد بود یا نظریه ملول و آن زید و خوش عیش و معاشق را
 بشعوت حرام اما عاقل بود و بتیز و برانده حاجات و کرم طبع و نیکو
 کار و شایسته و رواج کند و در ستر کند و اگر زهره بد حال بود و ملول بسیار
 امیر و زان و کوه کان و پیغمبر کار بود و پر شرموت و او را خوب
 و زشت یکسان باشد و در رخ زن بود و خاین و مضطرب و ملول و
 عقل باشد و ناپرسا بود و دلیر بر حرام و فسق و فجور و زل و اگر عطارد
 با قریب بود یا نظریه بود و ملول و در علم نیکو اند و مجاز و لشکر دار
 باشد و حلیت ساز و حاضر جواب بود و صاحب طبع و ضبط کننده

کارها و چیزها و بد فعل باشد و زود فهم و فریفته و بد کننده باو نشان
و نیکوئی کننده با دوستان و جوینده قصاص و انتقام باشد و با
بوفارسا و صاحب رای بود و خدایت و مکر کننده باشد و اگر عطا
بد حال بود مولود زود سیر باشد و پشیمان نشود و دانسته حیلت و
خلاق و شست بکار و پلید شوال بود با اموال و معروف نیز انجمن
در راه زدن و طرازی و زری و قمار و ساختن طلمست و چلهما و
و نیز در هم و دانسته سخن و خواننده غریب پری و دیوانه اگر زنده
بستولی بود بر طالع و ادقوی حال باشد مولود متهم بود با کینه و باز
و سود است و بکار و زنده عطله و نیکو کار و لطیف و ظریف و ازنده
کار و ظیف و ساکن باشد و سخت عزت بر اهل بیت و عذای و خوش
و لطیف و پاکیزه طلبد و خوشخوار بوده با لطافت و دشمن دارد با
دوست دارد نیکو و بسیار خیر باشد و راست کار و راست قول و
انجمننده و خوبه منافعت و نیکو سیرت و فریاد رس و دیگر
در اندیشه اصوات و الی و شوق و معانی و یاد کننده حق تعالی بود
و مایل بشکل زمان و لباسها و ایشان و خوشی حرکات باشد و نیز
ایم و دوستی و زود و مطیع بکار بود و شوق بر مادر و پدر و اقربا
و بنده کار و گرم عزیزی دارد و صلب بود در کار دین و تدبیر و اگر

زیر و خفیف حال حال بود مولود و محاشیه بود و مایل بفسق و مجور و شقی
و شاهد بازی و مناکحت و رانده شوق بر نیک و بد و طرب کننده باشد
و نزل کوی باشد که زنده ساز و موسیقی بود و قیادت دوست دارد
و به مطر ساز بود و راغب بشکل و شمایل زمان و ایشان و خادمان و مکر
کنند و خدمت مطربان و زاز و زای و ریاضین فروشی و مادر از ارباب و
مهربان بر خویش و اقربا و بیکان بر مردم و اهل بیت و خدایه بدخور و نیکو
و در برگ و نیز فاطره و شاعر و سخن ساز و بدیهه کوی و حاضر جواب و نیکو
اخلاق و خوش صحبت و نیکو جالس و شفیق و نیکو پیشه و شیرین کن
و حبت ساز بود حسن و عالم و حکیم و نیکو ظن و خوش خلق و عاقل و عالم
و متعلم و حجت بان و زاهد و اهل فضل و نسبت با نیکان کند و با اموال
و خلاصان در ابریزد و غرور بود و اگر عطله در بد حال بود مولود بلید باطن باشد
و مکار و خاشخ سخن و کم حیا و در زمان و دوری و فریفته بدو
و بد رای باشد و در اندیشش در خشت و بد سیرت بود و خداوند
تشنه و بی کردن و عیب کردن و سالوس باشد و بی عاقبت و اگر
عطار و بستولی بود بر طالع و ادقوی حال باشد مولود عاقل و عالم
و فاضل و شفیق و بیرونش و دانسته فلسفه و کلام و احکام بخیر و طلب
و مناظره و شعر دان و سخن ساز و مصنف از علوم و صناعات

و مستوفی باشد یا وزیر و صاحب بخرم بود در کاره و کافی و محاسب
 دان و فایده دهنده و خور و مند و نیکو طبع و خورده دان و باب
 روی و پوشیدن اسرار و اعظم باشد و سخن فردش و علم
 و مدریس و دوست داند و خواران و برادران و اقربا و شفقت
 بر نه خلاق و اگر عطار و ضعیف حال بود مولود رزق کننده و زور
 و کاهل و دروغ فروش و بیجا کننده و منافق و بدیان کوی و جایل
 و اهل و رایها و او خطا افتد و گناه بد برد و بخور و خور و بخیل
 خود کار کند و زور از راه برود و در کاره چندان قهر ندارد و خیر
 و طار بود و زور در راه دارد و در معاملات نادرست و مردم را در غلط
 اندازد و دعه دهنده بود و پشتران خلاق کند و دشمن دارد و برادر
 آن و خواران و اقربا بود و کم شفقت باشد و بیگانه دوست و کم تشنه
 و بیگس اینک بخواند خاصه که در خانه زهره بود و بد حال و بیاراضی
 اگر عیش مستوی بود بر طایفه و او قوی حال باشد مولود پادشاهی
 و حکومت و سروری طلبید و خود را با شکوه و عزه جاه و رفعت
 دارد و شرف نفس و بزرگی جوید و با سباحت و دیوباد و قار بود و
 توانگری نماید و عالی بخت و کم التفات و عادل و مایل بکاره آن
 چنانی و مصنف بود و تقویت کننده ضعیفا و زیر دستان دوستی کرد

اینک بخواند

و بخت کننده بود و ترتیب کننده خردماندگان و عاجزان باشد و مشفق در
 حق ابا و اجداد و خویشان بزرگتر و ایستادان و مریدان و کرم طبع بود
 و سخی و نیکو کار و حق گذار و یاد دهنده نیکوکار مردم بود و طلب کننده
 انصاف و اگر بد حال بود مولود خوشتر پس بود و خوارای و سخن
 بزرگان کوشش ندارد و معوف و بزرگی جوید و جایل و خیر باشد و کم
 دوست و بی جسم و نامراد و مشفق بر ابا و اجداد و دستاران و ظالم
 بود و دنیا دوست و کاهل در کار دین و امور آخرت و اگر زحل شمشیر
 بود یا فلز بد و مولود سخت جبار بود و کینست عظیم دارد و سخت گوشت
 باشد و پست است اینده انصاف بخور و زور و کاره و درت بردار دارد
 عا رتباد عالی و حصه سازد و اگر زحل بد حال بود و ظالم بود و در کیش
 و سختی غای مردم و در از صفیان و صدان و غلیل خزان باشد و خوار باشد
 و املاک و عجب بود و بخور و مغرور و اگر ششتری یا شمشیر بود یا فلز بود
 مولود عادل باشد بجای و در وقت کند آنچه کند و سپاس بود و در وقت
 و حکم ناز با حکم و قاضی باشد و عالم و پاک دین و راست کار و نیکو فراه
 جو اتمرد بود و بطبع و حلیم در وقت و معصب و بخت کننده و مردم دارد
 و توانگر و نهنده و جبار و باشد که وزیر پادشاه بود و اگر ششتری بد حال
 بود مولود ظلم کند در صورت عدل و بخیل در صورت جور و خود را راست

کار و منفق نماید و معانی کند و وعده دهنده بود و کارگاه او دایم بود
 در پایتخت بجای خود کند و اگر تریخ یا شپس بود یا ناظر بود مولود ظاهر بود
 و تحت حمایت و سیاست و کرم و بخش او بجای خود بود و اگر تریخ
 به حال بود مولود خود را به سیاست کند و لشکر و دیاران یا او خلافت
 کند و ترسینده و منظم باشد و دزدی خیانت کند و خدا ترس باشد
 و به کار و جاهل و اگر زهره یا شپس بود مولود پاک دین باشد و معتقد و
 عادل و داد دهنده و قلیس و با هو و زینت و عطارد است و او در راه
 بزنان و راندن شهوت و خوش زنگانی بود و خوش خورنده و میگو
 نویسنده باشد و دوست دارد مردم و معاشه کریم طبع و پاک و عاقل
 و مقبول دلها و طبعها باشد و سازنده صورتها از جزای و غایبند و عیالها
 و شش سده در صورت پیرایه و حیلها و آرایش و جامها و نیزه و نقوش
 برج کردن و اگر زهره به حال بود مولود دشمن و از زبان باشد کم شهوت
 بود و تنهایی جوید و محبت او با او پیش و در نور بود و در خوردن و
 و آشامیدن خندان عالی بنا شد و باشد که صورت او چندان خوب بود
 و اگر زهره خرق بود جوهر کشنده باشد و ظلم بر زنان و باشد که زن
 او بیارنگ بود یا بر است او هلاک کرد و خاصه که راجع بود و در موضع
 و اگر عطارد و با او بود مولود زبرک و عاقل بود و در سینه بجای و مقبول

۴۰

و علوم الهی و سیاسی و دپری داشت و دوستیها و صاحب رای بود
 و مردم دارد و بیکو بصیرت بود و در بیشتر علوم و ضحاکت بدانند خاصه
 که در فنی و صورت کرم و قنایب و جوهر شناسی و دانسته بود
 محاکم و آثار این و با بصارت باشد و نازک بود و غیر فاضل و مودب
 و حرکات و سکنت و فعل او با عدال باشد و مقبول بود در دلها و
 شیرین و اسباب محبت او بکسیتمه میا بود و اگر عطارد به حال
 بود مولود عذار و مکار بود و ظلم و بجن مردم رو و احمق شود و اگر
 عطارد و خرق شود مولود بیچاره و نازک بود و مستوفی ظلم و رای کران
 و در کانی تدبیر بود و حازمه نده اگر قمر یا شپس بود یا ناظر بود مولود
 و محرک باشد و کایل و در کار نایب انگیزد و آنچه او را بخورد بید کردن
 بیدگری حواله کند و سفر دوست دارد و حاکم کرد و احکام نهایت بود و زود
 سیر و باشد که ولایت دارد شود یا هم صحبت پادشاه و بزرگان بود و در
 دینی و دینوی میگوته بر باشد و عقل و معاش و تجربه به او پسندیده
 افتد و اگر به حال بود حصین است باشد و محبت عظام جوید و محالست
 بزرگان نخواهد و سفره ای رضا دانستوده کند و خدمت اکابر
 اگر قمر مستوفی بود بر طالع و ادقوی حال بود مولود بیکو و قوت و تلا
 واری برسد و با خفاقت و صاحب و نایب و رسول باشد و داننده

عوام

مساحت و علم طلب و سواری و صفه‌ها لطیف دارند و حاصل بشی
و صاحب تجربه و زیرک باشد در معاملات و مخترک و شتابکار و نیز
زقار و کاشی و دانا و مقبول عوام باشد و مشفق بر برادران و خویشان
و مادر و اقارب و سبک‌روح بود و محبوب خلایق و خوش‌حالت
و اگر ضعیف حال بود مولود کم‌خرد باشد و کاهل و بی‌کار و بی‌ثبات
و محمول و بی‌فربنگ و بد صفت و کذاب و غافل‌گوی و قیاد و نیک
و بی‌سوس و قواده و آبکار و چاه‌کن و بی‌رحمت در اقربا و نادان
و خواران و دون‌هت و بی‌ارزنگ و کم‌نویشت و اگر زحل با او بود
یا ناظر به مولود مزاج بود یا ستیان و هم‌وار و سفا و حکم طلب
و در او خردش و بنا و اگر زحل بد حال بود و کرمه المنظر بود و تارک
دل و کار صیبت نکند و کم‌خرد باشد و طیب و مکمل در راه نشین
بود و اگر مشتری با قسیر یا ناظر به دایب قاضی بود و یا وزیر و حاکم
و کارکن علمی باشد و رسول بزرگان و کاساز خلایق با او استعدایت
و علم شود و طیب و معالج و زیرک باشد و مشفق بر اقربا و دوستی
کننده باشد با بزرگان و اهل خیر و توانگران و اگر مشتری بد حال بود
خادم مسجد شود و خائنه و کارکن علمی و صلی و تند ویرکنده باشد
و سانس و اگر مزاج با او بود یا ناظر به مولود لشکری بود یا پیش

الکلیه

رو سپاه یا سوس و رسول لشکر و سلاح ساز و سازنده نیزه
و تبر بود و انواع خوشنما و سلاح‌ها و سوار جلد بود و بدتر کاروان
شود و یا راه بان و زیرک بود و حیلت ساز و علم فریب و اگر یخ
بد حال بود مولود چهارپایان دارد و یا در دانه درایز و خبیثت
کنند و شاکر مسافران و بخار بود و کرمه به بان باشد یا طبع یا این
کرمه قصاب و مانند این و اگر زهره با او بود یا ناظر به مولود را بر
مطربان باشد یا سازنده ساز و طرب و دانسته علم موسیقی
و رقاص بود یا دیبایی و عطاری کند و یا شاطره بود و در کار مرغ و
دبستان باشد و اگر زهره بد حال بود شاکر و مطربان بود و در
و کارکن ایشان یا جولا یا حلاج یا جبراف باشد یا ریاضی‌فرشته
و آلات زینت زن سازد و اگر عطارد با او بود یا ناظر به مولود در
شود و عدل و قباله و خطه نویسد یا یاب و دیوان یا منزهات
بود و بزرگتر عوام از اهل بازار را دکاندگری کند یا نقاشی
و کتاب و دیوان شود و در علم حفظ و نقطه و دایره و مساحت براند
و باشد که دلال ضیاع شود و اگر عطارد بد حال بود مولود در سنجاق
بود و جولا و کار و دایره ساز یا زهتاب یا جبراف یا زنی خیر
سازد یا خراط یا دروگر باشد اما از پیستولیان هر کدام که در عقده

را پس بود قوت و سعادت او را زیادت کند و در مدلول بیشتر
 و در عقده ذنب بود سعادت و قوت او را کم کند و مدلول او را نقص
 کرد اندا عا این احکام مستولیان را در او تا در مایل تفاوت بسیار
 کند و مواضع هر یک و منظر قبول در دو موت و عداوت چون
 نمودیم احکام هر یک در قوت و ضعف در قوت امتزاج نیکو این ط کند
 و غافل نباشد از آنچه باره یا کردیم و شش ابط بجای آرند تا اغلب
 احکام راست رود **فصل سیم در احکام کلیات طالع** بیا بدین
 اگر در طالع و مستول بر وی و صاحب طالع و ارباب منشآت و یرین
 و او را در سهم السعادة و صاحب وی قوی حال باشند و خوش پس از ایشان
 ساقط مولود بیشتر تا قاتل تندرست بود و بسلامت دقوی حال و مستقیم
 و آسوده و محترم و توانگر و مقبول خلائق اما اگر دلایل خندان باشد احکام
 بر ضد افتد و اگر بعضی از این دلایل قوی و بعضی ضعیف باشد حکم
 بر حسب آن کند و اگر صاحب طالع با قریب یکی از این دو از سعدی باز کرد
 و بسعدی بودند و مولود از اول عشره آخر عشره خوش کنانند از آن جهت
 که انصراف از کوکبی لیل اول عشره و انصراف به بیکری لیل و آخر عشره
 و بر مزاج که بیان انصراف و انصراف افتد لیل او اسطخر بود و اگر صاحب
 طالع با قریب از حسن منحرف شود و مجنس بیک متصل کرد و احوال مولود از اول

م

طرا آخر عشره ناخوش گذرد و اگر از سعد منحرف شود و مجنس متصل کرد
 او آخر عشره خوش نباشد و اگر از حسن منحرف شود و بسعد متصل شود
 او آخر عشره شش خوشتر باشد و این حکم را در دو از ده خانه طالع نگاه
 داشت و اعتبار کردن در منظر عداوت و موت و عداوت و قبول و رد و **فصل**
چهارم در بطریق پس میگوید که سعادت بزرگتر مولود است که کوکبی از ثوابه
در عظیم اول یا دوم بود بر در طالع اتفاق افتد و در به شش جاری
 عشره یا در به نهم یا در به سهم السعادة و لکن عاقبت آن بد بود خاصه
 که کوکب حسن بود اما از بودن کوکب ثوابه بر این درجات و در طالع
 طلوع او میخوابیم چهارم دی اینجا بود که اگر چنین فهم کنند که در به تقویم
 ادباید که باشد آن خطا بود و **فصل پنجم** اگر طالع مولود موافق طالع قران
 افتد با او را موافق جزو قران یا منشآت او مولود بسعادتها و نیکبته
 از مزاج آن قران دان دولت و دان علت و مولود از حاکمان آن ملک
 خاصه که مولود از قبیل آن قوم بود و **فصل ششم** اگر در به طالع مولودی
 در به شش افتد بر دوازده طالع یا دولتی موافق در به قریب است از آن
 دولت و علت با موافق در به سهم السعادة او مولود سعادت تمام قوی
 یا بد مناسبت آن دولت و علت **فصل هفتم** اگر طالع مولودی در سال
 اتفاق افتد و دلایل او را اندک قوت بود مولود سعادت تمام و بزرگ

اگر در طالع او از بزرگتر از این باشد
 در به طالع او میخوابیم چهارم دی

باید و عطایای قوی از مزاج آن قرآن و محاسن وی آقا اگر قوتها و دلائل
 بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد و در آن قرآن و دلائل
 پس از او از ده خانه مولودان برآید و دلائل او کثرت داشته باشد
 سعادت و دولت مولود از آن خانه ظاهر شود بر طبیعت آن کوکب
 دلیل و عطیت فاضل حال قرآن باشد و حکم مولود از آن همین باشد آقا
 اگر این اتفاق در سال قرآن بخیر افتد در هر طالع حکم بر ضد افتد
 خاصه که قسود در هر طالع بود و هر چند دلائل طالع مولود قوی بود
 عطیت نیکو نباید که قرآن بخیر مانع شود و بشکند قوتها و دلائل او را
 پس یکی از اسباب که مولود را طالع ضعیف افتاده بود و آن
 نیکو حال و دولت باشد و بعضی از بختان ندانند که آن از کجایی و بیکدلی
 است آقا اگر طالع قوی افتاده بود و مولود را در حال پیش چون
 و حال قرآن بخیر راییده بودیم ندانند که آن از کجاست و بیکدلی
 بوده است **فصل ششم** اگر طالع مولودی موافق در جبر سعدی افتد از
 طالع قرآن یا برج قرآن یا از طالع مولود صاحب دولت یا در جبر عاشره او
 موافق آن سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد مطینها و نیکو به دولت
 آن صاحب دولت و اگر یکی سعد بخیر باشد حکم بر عکس افتد
فصل هفتم اگر در طالع مولودی اجتماع کوکب بود مولود بد و ضعیف و عظیم

یا لعل

برسد و قوتها خارجی و داخلی و بحال باشد و هر چند کوکب بیشتر بود قوی
 حال تر باشد و صفات حمیده او بر طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب مقبول
 در طالع و صفات ذمیه او بر مزاج کوکب نحس بود یا کوکب مقبول آقا
 هر خانه که کوکب در وی جمع آید از ده خانه طالع مردم بمولود رغبت
 چهره طبیعت آن خانه غایب و هر کوکب که قوی تر بود و مقبول رغبت کننده کان
 از مشروبات او باشد مثلا اگر کوکب در طالع جمع آمده بود و عطایا مقبول
 باشد و بمولود مردمان دیر و حکما و صفا و آنچه بطلار و مشربند پیش او
 نزد کنند و جمع آید بسبب عقل و هنر و کیم است و فراست و علوم آقا در
 چیت المال جمیع افتد عطایا قوی حال باشد مردمان بزرگان و دستان
 و میان و کیلان بزرگان و بیایان پیش او بسیار آیند و روزه چهره و آید
 و معاملات و بیع و شری و مانند این و قیاس بهینت برنج دیگر را و
 برنج التشی و بادی و خاکی و آبی را نیکو اعتبار کنند آقا اگر در طالع قرآن
 شتری و زحل اتفاق افتد که آفتاب و مریخ و عطایا از ده باشند
 و مقبول بود مولود و عوهرها بزرگ کند و چه عجب که دعوی کرد و تحت قیادت
 و اگر مشنری و زهره و مریخ نیکو حال باشند موصول دولت با سائترین و جوه
 باشد و بیشتر از اقلیم عالم منقاد شوند و اگر مریخ نیکو بود در دیها کنند
 و خیمت و جایها بسیار غراب کرد و در غرب و مقامه افتد **فصل هشتم**

اگر آفتاب بر روز طالع بود مولود حاکم کرد و ملک و ولایت شود خاصه که تقوی
 بود و ضاعده در فلک خود صورت مولود با هیبت کرد اما اگر قسمی در
 طالع بود اگر ضاعده بود در عرض شمالی و زاید التور صورت مولود
 با سپرد محرف شود و باشد که حاکم و ملک دار کردنی نایب شود
 و حکم در آن شهر کند و نیابت را اند که موضع آفتاب یا قسمی منسوب
 باشد اما اگر آفتاب بر روز در حاشیه سهم الساعده باشد و بطالع منسوب
 او نظر باشد و مقبول بود مولود حاکم کرد و یک موضع و نظاد و اگر
 طالع منسوب بود و قسمی در حاشیه سهم الساعده حکم همین و اگر منسوب اشتقاق
 سهم الغیب افتد مولود حاکم و معروف و مشهور گردد اما بسبب کرات
 و تخلف غیبی و فراست و کیمیاست بود **فصل در رسم اگر طالع مولود**
 مریخ آرد در طالع افتد با نزدیک بدو بر سپرد روی مولود زخم و شمشیر
 بود یا بر دندان او و مولود مشهور بود و خصوصیت کتبه و غلبه جوید و صورت
 او بر مکان ماند و مردانه و هیبت دار باشد و حکم سلطه نیکو داند و اگر مقبول
 بود ترسیده باشد و کم و خاف و خسته انگیزد و در هر خانه که باشد از صورت
 طالع چون ضعیف بود مولود ترسیده بود و فتنه و مجور گشته اما اگر طالع
 در طالع بود بر روی مولود خالها بود علامتها و پیوسته ترشش روی بود
 دانه و مکیه در پشت صورت خاصه که ناقص بود و اگر خال بود مولود فریه

انعام بود

انعام بود و اگر جنوبی بود لاغر اندام **فصل در رسم اگر طالع مولود**
 این بد حال و بساطت باشد و بخشند و بخشان ناقص بود مولود احمق باشد
 و اگر کوکب در برین بهی بود قوی تر بود و مولود چپس بود و جاهل **فصل**
سین در رسم چون در طالع دلائل نبوت قایم کردند اگر سفلیان قوی و فر
 بنک بقوت بود مولود و عوی در کودکی جوانی کند و اگر آفتاب قوی
 خال بود و جلوه این معنی آرد عوی در پس قوت کند و کسولیت یا در پر
 و قبولیت او را قبولیت دلائل باشد و باکی و با پس و قوی او از زنده
 و طاعات و طهارت و عدل او از مشتری و شکر و تحریف او از مریخ یا
 و وصیت و حرکت و امانت او از قمر و حکم را ندان و صلاحیت و سیاست
 از آفتاب و بخت و شدت و ظلم او از زحل و قواعد و تدبیر او از عطارد
 و عدت دولت او از عطیون و حکم را پس و ذنب همانست که گفته شد
 اما اگر قران بوقی اشتقاق افتد که نقل دوری بود یا فصلی بفضلی
 از دور دولت او مولود بکمال رسد و بیشتر از ابدانی عالم است او
 بگزید و حکم او در دان باشد بهشت بدلائل قران و مدبران و دریا فصل
فصل در رسم اگر مولود را مشتری در طالع بود مولود دین دار بود
 با اعتقاد و عابد و امانت گذار و خوش صورت و اگر صاحب طالع بود
 ناظر باشد حال قوی تر بود و قوی را پیشوا کرد و اگر مشتری مقبول بود و خلافت

بود و نسبت نمایند و اگر مشتری راجع بود کم اشتقاق باشد و بی طاعت خاصه
که عطار در ساقط بود و مردم در اینست **فصل پنجم** اگر زهره در طالع بود
مردود عین باشد و بکینه و خورنده و خوب صورت و تر اندام خاصه که بر وجه
طالع بود و اعیان باشد بزبان و اگر مقبول بود زان به و نسبت نمایند و در
وین اسلام با اعتقاد بود و دانسته موسیقی خاصه که در خانه او نعل
بود و دانسته موسیقی بود و رنده ساز و در نوقی تر باشد خاصه که در
خانه پیچیم با هم افتد و کینه المظفر بود و طلب فسق و فجور دارد و در خانه
ترجی غالب تر بود بزرگ و مزاج و بازی و طرب و خوش صورت بود
و در خانه عطار و طلب کوکان داد و کاین معانی را در قره افلاک
مشترک گفتیم و اگر صاحب طالع بدو ظاهر بود که رفی تر شود و مشهور
گردد و در روش خود **فصل ششم** اگر عطار در طالع بود و مولود
فقیح بود و وزیر که خاصه که مقبول بود و اگر راجع باشد رای کردان بود و
ثبات و دهنده خاصه که بر وجه منقلب بود و اگر در خانه نعل بود
مولود حکیم و محقق شود خاصه که نعل با و بوزید و ظاهر و اگر عطار در طالع
بود مولود فال کوی و زراف بود و راه نشین و اگر عطار در طالع خانه
مشتری بود مولود عالم کرد اما کسان بده و نسبت نمایند و حاضر باشد
و خوشش بهر و اگر در خانه مزاج بود مولود خوان کرد و ظالم و خای

و اگر نحس بود عاثر شود و کاین را در زراف و راه زن و اگر تری با و بود با نظر
به دایره لشکر شود و اگر در خانه زهره بود مولود ارفی گفتن دوست
دارد و در شور و قوت باشد و اگر زهره با و بود یا ناظر مقبول باشد و طریقه
و خوش سخن بود و اگر عطار و راجع بود رای کردان باشد و سرکار
و اگر عطار در خانه خود بود خاصه پسند مولود بزرگ قدر بود و وزیر
شاه و در پیر و عالم و عاقل و منصف در امر حکم گفت و صاحب رای بود
در سنده بخور جزا و دانسته علوم دقیق و معمولات و با تدبیر و ساکن
باشد و اگر در جزا بود خط و بلاغت و فصاحت و کمال رسد و نقاشی
و علوم دقیق بگوید و در فلسفه دهند و منصف شود و اگر در سلطان
بود و این قوت عقل میباشند و باشد و صاحب رای بود و سیاست
کننده و اگر فخر با و بود یا ناظر به و محرک باشد و حاضر جواب و عاقل
و عالم و اگر در اسد بود تیر و با غیرت و عسک بود و اگر اقیاب با و بود
حاکم و لایت کرد و صاحب رای بود و سیاست کننده و اگر راجع بود
منصف باشد و به تدبیر و مردم از او ظالم اما اگر عطار و از طالع بساقط
بود و نحو پیچید شد مولود لشکر کرد خاصه که در خانه و مزاج مشتری
یا رعل بود عیبی در اعضای او بدید اید پس اگر بر نعل منسوب بود و در
خانه او سبب لنگی و عیب او اما سها بود و حرارت و رطوبت و اگر

فصل پنجم و ششم و اگر در خانه

بیجا بود سبب لشکی و عیب او از ریشها بود یا لیس یا آتش که
عطار در اطلاق ساقط بود یا درین بهی و بیج کنگ باشد مولود سخت
نیکوتر باشد گفتی و در زایشش غلبه باشد و اگر در عقب بود بدتر باشد
در سخن گفتن اب از دهانش بیرون جمد اما اگر قفسه از شعاع
افتاب بیرون آید و بطارد بیرونند و عطار در برخل فحس بود مولود
سخت نیکو گوید و اگر در برجهها کنگ باشد بدتر بود و اگر قفسه در طالع
بود و طالع مقرب یا حوت یا دلو و برخل فحس و عطار در ساقط بیج
برخل مولود در خانه سخن گفتن اما اگر صاحب طالع در طالع بود و بیج
کو کب باشد و غلبه باشد مزاج مولود بر طبع و مزاج طالع باشد اما اگر کو کبی دیگر بود
حکم همین است و لیکن ضعیف تر باشد و هر کو کب که در طالع بود اگر راجع
باشد مولود را یکران بود و تدریجاً حساب شود و اگر مستوی بر طالع
که نظر باشد بطالع راجع بود یا صاحب طالع بیج شود حکم همین بود خاصه که محسن
بودا بود و راجع راجع دلیل اجابت دعا او بود و طلب زهد و تقوی
و طاعات و عبادات و شناختن ذات یاری تعالی و نقد بیس
و کرامات فردوسی و گفتن سخنان عینی خاصه که سهم الغیب بود دلیل
صحت و بیانی بود اما حکم ذنب در طالع خلاف این باشد و مولود بیجا نیکوتر
و در چهاره و عیب و مزاج و هدیه کوی و دروغ و چشم با اعضا و خلقت

لغز

شیخه فیسیم در احکام خانه دویم از طالع شش اشجار
شماره اول در احکام کلمات احکام کلمات او همین خانه است
و صاحب و مستولی بر وی و سهم السعادة و سهم المال و صاحب
هر دو و مشتری و کو کبی که در وی بود و ارباب منشآت او پس
اگر این دلایل یا بیشتر از قوی حال بودند و از بیس و در بهی که نظر
و بطالع و صاحب او را نظر مولود تو نکرد بود و فراخ فحشست و رفاهیت
و راحت خاصه که دلایل در اوقات و با مایل الاوقات بودند از مال و شش
بر خوراری یا به دیاری که آن مطلع او باشد و در محاسن او و زبرد
بفرزند و اگر احوال دلایل برخلاف این باشد حکم بر عکس بود
اما سعادت این خانه و صاحب و مستولی او و سهم المال و صاحب
وی دلیل بودن مال باشد و سهم السعادة دلیل بسیاری داشت و بر
خورداری و مشتری دلیل تو انگری با پانی و مال حلال و ارباب
منشآت دلیل ثبات تو انگری و درویشی و اگر کو کبی در بیجا بود حکم
بر نسبت حال و باشد و بودن دلیل او را دلیل بسیاری مال بود و
ماندن او و در مایل تو که ترازی و در زایل الوتد دلیل فقر بود و در
دو از بیس و ششتم دلیل قرض باشد **شماره دوم در حکم جزئیات**
اگر صاحب دویم در طالع باشد مولود را مال و محاسن بی بیجا

و شفقت حاصل آید و اگر مقبول بود مال باو ماند و اگر مقبول بود زود
از دست رود خواه که راجع باشد و اگر در مال یا بهیوط بود مال رضایت
بدست آید و از خازنه می کارند و اگر در مال یا بهیوط بود مال رضایت
باشد و اگر در جسدین بود محالست کنند و اگر در مال یا بهیوط بود
و خزینه یا خازنه حاجت کند و تلف کنند و اگر صاحب طالع در دهم
بود مولود پوسته در طلب مال بود و کاسب باشد و مال و معش
پرست بزرگ حاصل کند اگر میان صاحب طالع و صاحب دهم نظر مودت
بود مال و معش در آسان بدست آید و اگر نظر عدوت بود بدست
دستی و خیزش و اگر کوکبی که در طالع بود صاحب طالع نور بهر کوکب
که در دهم بود و آن قوم بود که آن کوکب میسوب بود از دهم عاقل
و از دهم خاص و اگر کوکبی که در عاقل بود مولود جواهر باشد و معروف
و در تو انگری و در راجع صد این **فصل دهم** بودن زحل درین خانه
مولود عسک باشد و بدخواره و کسب او از کار و سخت باشد
و دشوار و طالع بود و از این طالع او تا نمیدانند حاصل نیاید بوقتی
که حاصل اینده بود و آن نظر مودت صاحب طالع و صاحب این ثبیت
و دیگر کوکب بر زحل در کسب مال و اسانی در اخذ آید و در یاری کران
همچنین حکم آن مناسب کوکب باشد و اگر نظر عدوت نکند حکم برین
جای

و سختی بود و رسیدن رزق او در **فصل نهم** بودن مشتری در
درین خانه مولود گریه بود و توانگر و خزان و پاک مولود مال ملال حال
آرد و کرم بجای خود بود و در وقت باشد و اگر مشتری با سهم الساعه
بود مال او قوی تر باشد و اگر نبیند بدو نظر مودت تر باشد و اگر
نظر مودت بود و قبول باشد پس مال از پادشاه و بزرگان حاصل آید
و خورنده و خورانشده باشد اگر میان مشتری و صاحب طالع به حاجت
این خانه نظر مودت مولود توانگر شود و بی رنج و دشواری و اگر نظر
بود توانگر شود و بی رنج و دشواری و در حاجت مال و تلف شود و اگر
بیشتر کوکب مشتری ناظر باشند مال او از هر نوع بدست آید
و اگر عطار و مشتری ناظر باشد کسب بزرگانی باشد و دوبری بخت
یا و کالت و اگر میان ناظر بود از امارت و عزارت بود و حساب
و اگر عدوت بود مشتری بد حال و نامقبول مال او از دزدی و خیزش
در صورت اعانت **فصل دهم** بودن مریخ در این خانه مولود کرم بود
بر روی مردم و ناایسته کند آنچه کند و اگر میان او و صاحب طالع یا
صاحب این خانه نظر مودت بود مال او آسان بدست آید و اگر نظر
عدوت بود کسب او بزرگ بود و اگر مریخ بد حال بود مال حیران بدست
آرد و تلف کند و اگر نیک حال بود مال او امارت بود یا از امراد بزرگان

در مکان دشمنان و اگر عطا او بدو نظر قوت باشد و باشد که مال او
از دیوان بهر سبب و با سلاح فردشی یا ساقی سلاح و چوب و یا
حافظت هر چیز اگر زهره بدو نظر باشد مال او آسانتر بدست آید و کم
مشقت باشد و اگر افتاب ناظر بود از کدیر پادشاه حاصل آید و باشد
که از دزدان و دیر دغا که منظر حسن بود و اگر غویان بدو مکنند مال او از
بزرگان بدست آید و اگر سفلیان مکنند از فرودستان بدست آید
ششم اگر افتاب در این خانه بود یا ناظر بود به صاحب طالع
مولود توانگر شود و فقر و جوع آید و اگر کم بود و عالی بخت و سخت کوشش
در کسب مال و خزان روزی باشد و مال او از حکومت بود یا کاره که بخواهد
تعلق دارد یا معادن و اگر مقبول بود کار قوی تر باشد و پادشاه بزرگان
او را توانگر گردانند و اگر میان او و صاحب این خانه منظر مروت باشد مال
بی رحمت حاصل آید و اگر منظر عداوت بود توانگر نشود و اگر سختی و اگر مصلحت
ناظر شود مال او از غنائی بود و از پسر دزدی قوی و اگر پرد و بد حال
بوند مال او از ریاست ده بود و همسانی و اگر مشتری بدو ناظر بود
از امانت حاصل کند یا خسران داری و اگر عطا او بود مال او دیری
حاصل کند و مصلحتی بدیری و شطری و نیابت و تجارت و اگر زهره یا او
بود مال او از پیرایه سازی بدست آید و سیج افی یا مظهر فردشی و از غنائی

و از غنائی

و غنائی و طلب و اگر قسیر بدو ناظر بود مال او از نیابت در سالت
در سولاری و از فریبستان کسان تجارت و از کاران سالت
و مشتری عوام آقا بودن را پس در این خانه دلیل توانگری بود و عطا
خردن و حکم ذنب خلاف این باشد اما قوت رب منشیه اول این
خانه دلیل توانگری مولود بود و را ابل غسره و قوت رب منشیه
دویم دلیل توانگری بود در آخر عمر و اگر میان این ارباب منظر
بمروت از اول تا آخر عمر توانگر باشد و اگر بر خلاف او بود حکم
بر ضد باشد و الله اعلم بالحقایق **شبهه ششم** در احکام خانه و
سیم از طالع چهار اشعار **شبهه اول در احکام کعبیات او**
دلایل و میس خانه راست و صاحب او و پستولی بر دی و سهم الاقره
و صاحب او و زحل و قسره زهره و آن کوکب که در وی بود از ارباب
منشیه است او پس اگر این دلایل مسعود بوند بیشتر ایشان دلیل
کند بر سعادت احوال عاوان و خواران و اقربا اگر همه بیکر ناظر
باشند بنظر مروت دلیل سازگاری بود میان ایشان و اقربا
محبت و طلب یکدیگر در سائیدن منافع بهم و اگر دلایل او را نداد بود
دلیل سعادت کثرت برادران و خواران باشد اما اگر دلایل
مخو پس بوند میان ایشان منظر عداوت دلیل بر

و مشقت ایشان بود و بودن حضور تمام در میان و اگر در میان صاحب
 طالع و این دلایل منظر مودت بود مولود باین جماعت دوست بود و قدم
 مولود بر ایشان مبارک باشد و اگر نظر عدادت بود دشمنی افتد در میان
 و سازگاری و اگر در خانه ساکت بودند با هم دیگر میفرزند و در افتند
 اما بودن صاحب طالع در این خانه مولود مطیع ایشان بود و اگر در
 این خانه مقتول بنزد مطیع ایشان بود بمفرودست و رنج و اگر صاحب
 این بیت در طالع بود خویشان نفاق بودند او را و اگر مقتول باشد
 بکوه و اگر اه باشد و اگر میان صاحب طالع و زحل منظر بود عودت نمود
 با خویشان برزگز دست بود و از همه بگرفتند و اگر نظر عدادت
 باشد حکم بر صد این باشد و اگر این دلایل در او افتاد باشند و آن
 بر جهاند کور شوند و دلایل همچنین مولود را برادران دیگر شوند و اگر خوش
 بودند خواهران شوند **فصل دوم در احکام جزایات** بدان یکی
 دو پنجس بر هر کز این خانه یا نزدیک هر کز این خانه دلیل مروت و مشقت
 خویشان باشد خاصه که بر حال بودند و اگر این خانه و بال یا بهبوطه بود
 رحمت و مشقت زیادت بر سر صاحب آن شخص و حکم زب میهن
 باشد **فصل سوم** بودن بیشتر در این خانه دلیل سعادت خویشان
 بود و مبارک بودن قدم مولود بدین قوم و نذر بستی و صلاح و مشقت

چون

در یکی و یکی انتقالات مود با طرف و بسته بودن او و اگر صاحب
 طالع بیشتری ظاهر بود حال قوی تر بود و اگر قسور و زهره
 بیشتری گرفته احوال خویشان خود نیکوتر بود و مولود حرکت داشت
 بسیار کند در مسافت و موسیقی بداند و اگر آفتاب بیشتر
 ظاهر باشد زحل احوال خویشان برزگز نیکو باشد **فصل چهارم**
 بودن عطارد در این خانه دلیل رای و تدبیر خویشان کند و مولود
 از علم حکمت چیزی بیاموزد و تجارت کند و مقیم شود بر خویشان
 اما بودن در پس در این خانه دلیل کثرت برادران و خواهران
 بود و صلاح حال ایشان و حکم زب خلاف این بود اما حکم
 از باب ششست چنانست که گفته شد هر کدام قوی تر بود احوال
 خویشان در آن وقت نیکوتر بود **فصل پنجم** در احکام خانه
 چهارم پنج شمار **فصل اول در احکام کلیات** دلایل او همین خانه
 است و صاحب دستبندی او و سهم آباد صاحب دی و آفتاب
 و زحل و زهره و قسور و کوبی که دردی بود و از باب ششست
 پس اگر این دلایل پیچیده باشند بیشتر ایشان و بهمدیگر ظاهرند
 و از نحو پس یک دلیل سعادت احوال پدر باشد و مادر او و سگ
 هر یک و نواگیری و عز و جاه و نبریت یافتن مولود از ایشان

و سازگاری مولود با هم دیگر و شفقت بر او و اگر دلائل در او باشد
 زیاده و دولت و شرف ایشان باشد خاصه که مقبول بوده و دلیل
 بر حصول اطلاق و مقام عالی و آبادانی و سعادت حال مولود در
 عواقب امور و اگر این دلائل بطلان صاحب طالع ظاهر بود مولود
 تربیت تمام یابد از عاقل و پیر و سعادتمندان ایشان
 و از ضیاع و عقار غیرات یابد و اگر صاحب طالع بد این دلائل
 یا بدین خانه ناظر بود منظور موت و دلیل سعادت و الدین باشد
 از قبل مولود و مولود بنگاه ایشان بود و اگر منظور موت بود
 بکراه خدمت ایشان کند با الشفقت نماید و پیر می کند و از
 ایشان تربیت نیابد و اگر دلائل از هم دیگر مسقط باشد جدای
 افتد میان مولود و الدین اما اگر مزاج بر مرکز این خانه افتد و حال
 بود دلیل موت باشد و حکم ذنب همین است و اگر زحل باشد دلیل
 مشقت ایشان بود و رنج و بیماری و اگر مقبول بود دلیل کشت
 و زرع و عمارت بنگو **شماره دوم در احکام جزو است** بودن
 مشتری در این خانه دلیل عار و تمایز و خوار شدن و بیافتن مسجد
 و صومعه و دلیل توانگری عاقل و پیران باشد و بزرگ بودن
 قدم مولود بر ایشان و سعادت حال مولود از روی ایشان

دینی

و یافتن تربیت و عزت از اطلاق و نیکی عاقبت امور و اگر صاحب طالع
 بد و ناظر باشد آبادانی بد بخوشی کند و موافقت بود میان مولود
 و پیران و اگر منظور موت باشد بنگو بنگو باشد و اگر مشتری مقبول
 باشد و آفتاب بد و ناظر زحل و چنان دلیل یافتن و دین باشد
 و طول عمر پیران و توانگری هر یک **شماره سوم** بودن آفتاب
 در این خانه دلیل جاه و رفعت پیران بود و نیکی حال مولود و چنان
 عاقلان و عالی و منافع از اطلاق سعادت عواقب و اگر آفتاب
 مقبول و صاحب طالع بد و ناظر زحل مقبول مولود در مقام پادشاه
 و اکابر نشیند و چون این خانه سعد بود مولود هر چند که بزرگتر بود
 کار او قوی تر بود **شماره چهارم** بودن زهره در این خانه دلیل
 فسخ و ناکحت پیر باشد خاصه که آفتاب بود یا زحل و آن در بود
 که موافقت میان الدین زیادت باشد خاصه که قمر در این بیان
 بود و دلیل سعادت یافتن پیر و عاقل باشد و از آن تصافات
 و اگر زهره و زحل در این خانه محرق شوند موت پیر و عاقل باشد
 خاصه که قمر پیش از زحل بد حال بود و اگر زهره قوی حال بود و
 مولود بنگو حال کرده و اگر مزاج در این خانه محرق شود پیر مولود را
 قتل رسد و اطلاق را از آتش خنوب بود و اگر صاحب طالع در این

خانه منجوس پس بود مولود بجای در خانه بنا کام و اگر خانه دایان بود
 اد بود مجوس پس شود **شماره پنجم** بودن عطار در این خانه مقبول
 و زهره باد یا نظر به مولود و جابه و منقش سازد و اگر قسری او بود
 جوی و حوض بیرون از خانه که برنج آبی بود دلیل رای بداران
 و دادان باشد و بیشتر اندیشه مولود در عاقبت کار باشد
 و بیج املاک و پاشان و بیستان و در ریسر و کنجی نه
 زحل بدو نظر بود زاده و خانه سازد و جابه و ضرب آید
 کند و اگر زحل در خانه ششم بود و بد حال بود که خانه سازد و در
 عمارت پیش کند و جابه و حصین سازد و اگر مشتری بدو نظر
 بود و بد حال باشد در مدرسه و مسجد پاک شود و اگر مریخ
 بدو نظر بود در مطبخ و شکرگاه و میان ترکان و جام پاک شود
 یا جای که لاس و آتش باشد و اگر آفتاب با او بود در سپهری
 و زرا یا جابه و بزرگان پاک شود و اگر این قسرها نظر بود و جابه
 و جابه که آب روان شود و پس ازین که آب هر کدام که قوی تر
 باشد او را بجابه و نیکو برود هر کدام که ضعیف باشد او را بجابه
 بسته ده ساله مناسب که آب و دلایح و بکر و نظرها و مروت
 و عداوت چنین مثلا اگر نظر مشتری بود و مروت اینک مدرسه

منجی

کفیم سرای و زرا بود و جابه و خوش و عالی سازد و باقی را چنین
 همین است چون میباید که یک در حال و قوت و ضعف نموده ایم
 اما اگر این برنج خاکی بود مولود در رت و زراعت باشد و اگر برنج آبی
 بود حوض و کاریز و بندان سازد و اگر مادی بود قصر و دیگر
 سازد و اگر آتش بود حمام و دکانها و طباطبی سازد و اگر صاحب
 رایج در این زایل بود مولود از وطن اصدا و در افتد و در شهری پاک
 شود که چون برنج منسوب باشد خاصه که مقبول بود و اگر در خانه ششم
 بود یا ششم مولود بیفر کند و کاریش قوی تر باشد و در آن شهر پاک
 شود که بدان که یک خلق دارد و موضع او و اگر صاحب طالع در این
 خانه بود مولود در وطن خود ساکن شود و اگر حرکت کند مناسب
 فاین تیرا کند و اگر مقبول بود در این خانه بدو خوشی باشد اما
 بودن قسرها عطا و در این خانه مولود از میسر بیرون
 برود و بدو بی رسد که منسوب صاحب چهارم بود از جهات
 عالم یا بدو بر که صاحب طالع بود یا بدو یا بدو که صاحب نهم بود یا بدو
 که قابل تیر قسرها عطا و بدو یعنی مواضعی که منسوب بود بدو
 که کلب از اقلیم و ناحیت و شهر و اراغ عالم و این دلایل هر کدام
 با قوت بر بود از آن غالب تر باشد خاصه که در وقت تربیت

ان کوکب و اگر هر یکی بجای ناست دارند مولود شرف و بسیار
کند از دور و نزدیک اما در او ایلی کتاب که شسته شده که از درج
طالع تا درجه هاشم دلیل ایام طفولیت است و از درجه هاشم
تا سیاه و دلیل ایام جوانی و از درجه سیاه تا رابع و دلیل ایام کهنیت و از
درجه رابع تا درجه طالع ایام پیری پس هر کدام از این چهار
اربع که نرین دردی بودند یا بعد احوال مولود در آن پس
قوی تر بود از طبیعت ان کوکب و موضع او و اما اگر شش اید سفر
قایم کردند مولود در آن پس سفر پیش کند بدان اقلیم ذنبت
و شهر که بدان کوکب منسوب بود و این اصل را معتبر دانند که در
دی تجربه بسیار کند اما بودن را پس در این خانه دلیل بودن
اطلاک بوده صلاح حال مادر و پدر و ذنب خلاف این باشد
اما منظر صاحب طالع بر رب مثلثه اول بموت و دلیق تربیت یافتن
مولود بود از پدر و مادر و دیدن سعادت که باین خانه تعلق
دارد و اگر منظر عداوت باشد حکم بر ضد باشد و اگر منظر رت
مثلثه ثانی دارد این احوال در رد اسطعسر بود و اگر بر رب مثلثه
ثالث بود در اد اسطعسر بود یا عتبار قبول و منظر و الله اعلم
بالخفاق **شعبه پنجم** در احکام خانه پنجم از طالع است و شش

مقدم

شعبه اول در احکام کلیات دلیل همین خانه و صاحب و پیشانی
بردی و سهم الاولاد و صاحب دی و آفتاب و زهره و قمر و
ارباب مثلثات دی و کوکبی که در دی بود پس اگر این دلائل
بیشتر ایشان قوی حال بود و بهر یک ناظر منظر مودت و دلیل
بودن فرزندان بود و اگر در اد و بودند دلیل بسیاری بود و احوال
و جاه ایشان و اگر احوال دلائل ضد این باشد حکم بر عکس افتد و اگر
این دلائل در راج مذکور بود مذکور بودند و مرد صفت خاصه و دلیل قوی
تر مذکور بود و اگر بر ضد این بود در قرآن باشند اما اگر هم الاولاد
در منظر طاعتات سهم ناظر بود فرزندان پس باشند و عقیل خاصه
که در اد و بودند و اگر این حال یا قمر باشد و قرآن باشند و جاد
چنانچه کوکب دیگر یکی است از مذکور و موش و مسجد و محسن
اگر خانه پنجم بر بسیار فرزند باشد و ان مثلثه ای است فرزند
شود و اگر بر رب عظیم بود و ان اسد و پسند است فرزند کم باشد اما
صوائع فرزند شش است و برج ذحل و عطارد و ذنب پس بوان
ایم دلائل بصاحب پنجم مکرر منظر عداوت با در این خانه افتد
فرزندان کم زیند اما زحل دلیل موت و ریح فرزند بود و اگر بر جمل
بود و ریح دلیل قتل و اسقاط باشد و اگر بر حال بود حکم اول

باشد و عطا دگر بخشن بود یکی از دو بخش فعل او بطریق این بخش
از تب دلیل بر این رفتن فرزند باشد و اگر بخشن بنظر عداوت
بسم الولد نکرند حکم همین باشد اما اگر صاحب طالع در این خانه
بود پدر بطبع فرزند ان بود و اگر مقبول باشد بکراه و عجز و اگر
صاحب بخش در طالع بود حکم همین بود از طرف فرزند ان و اگر میان
دلایل پدر و فرزند ان نظر عداوت بود باید بکسر سازگار باشند
و مطیع و اگر نظر عداوت بود خلاف این باشد و اگر هر یک فقط
بود در میان ایشان فراق افتد و از ان طرف افتد فراق که دلیل
او در خانه با ساقط بود با دلایل بخش باشد اما بپوستی صاحب
بخش بصاحب معقم یا کوکی که در وی بود دلیل بود ان فرزند بجهت
بود از جهت و اگر بصاحب ششم نکرند دلیل بود ان فرزند بود از
کنز که با فک کار **ثمة اویم در اقسام خبر و با** است اگر یکی از زمره و بر
بصاحب بخش نکرند یا در این خانه باشد یا صاحب طالع محبت کند
فرزند از معشوق شود خاصه که از این دلایل یکی صاحب از سیم
بود یا صاحب اویم و برین دلایل نظر باشند یا در این خانه و اگر دلایل
فرزند ان میان طالع و بخش بود مولود را فرزند ان در فرود می شود
و اگر میان بخش و صاحب بود در پس و قوف شوند و اگر میان

بخش و صاحب و رایج بودند فرزند ان در کسولیت بود اگر میان رایج و یکی
بود در پس می شود و رواست که بپس و دختر این از این رایج است و دل
گیرند و از بروج دلایل و گواهی **ثمة سیم در طرب و عشق بازی**
اگر زمره در این خانه باشد یا ناظر به و بصاحب او مولود بسیار طرب
باشد و با نسج و بازی و مزاح و زینت و مزاج کننده و عاشق شوند
خاصه که عطا در زمره بود یا ناظر و اگر مزاج بود فتنه و خجور بسیار کند
عاشق و دلیرانه کند **ثمة چهارم** اگر علویان در این
خانه بودند یا ناظر این خانه مولود طرب با بزرگان کند در پس بری
و اگر سفلیان بودند طرب با فرما بکان کند در پس جوانی و اگر
بعضی علوی و بعضی سفلی بودند از جوانی تا به پیری در طرب بود
خاصه که در این میان بود یا ناظر برین دلایل **ثمة پنجم** اگر مشتری
در این خانه بود یا ناظر به و بصاحب او مولود با طلال اهل ارباب دوستی
کند و اگر همین خانه از خانه ها زحل باشد یا شهاب و درویشان شرفها
کند و سماع و رقص دوست دارد و نظایر باشد و سوز کند عوزنده
بود **ثمة ششم** صاحب بخش یا از اویم یا صاحب طالع نظر دارد
دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و فتح ینکوبد و اگر زمره
در این میان بود قوی تر و خشنتر باشد و اگر صاحب این خانه نور

بصاحب طالع دهد گمان بر مولود عاشق شوند و غنیمت رسانند
 بمولود و او را جدا از دوزی نمید بود و اگر صاحب طالع نور بدو
 بمولود عاشق شوند بود و غنیمت رسانند بدان کس **در وقت**
 بودن قسمر در این خانه دلیل رسالت کند و اگر قسمر بخشتری نگرد
 توسط کارگاه کند میان مردم برابستی و اگر عطا او در این میان
 باشد دلایلی کند و خط نویسی و معاملتها و اگر قسمر در نزد
 این خانه بد حال باشند یا بدین خانه ناظر بوند و نقل نور از
 صاحب طالع بگو اگ دیگر کنند یا جمع نور کنند مولود عادت
 کند حکم عطا در همین باشد و قوی تر خاص که محسن بود **در وقت**
 حکم ارباب مثلثات است که در خانه ها دیگر گفته اجم و اوقات
 ترغیب نموده و اگر ارباب مثلثات این خانه از این کواکب افتاده
 باشند در مدلول زیادت کنند و اثر او در وقت تربیت او
 ظاهر تر باشد اما بدون رایس در این خانه دلیل کثرت او لا
 باشد و مدلولات دیگر حکم ذنب بخلاف این و بدی حال عشق
 و اولاد و در رسالت خیر است و و الله اعلم **شیخ** **یا** **م**
 در احکام خانه ششم از طالع پنج آغاز **نور اول** **در احکام** **مقتضی**
 دلائل او همین خانه است و صاحب دستوری بر وی و فرمان

لک

کوکب که در این خانه بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلائل
 با بیشتر ایشان مسعود باشند و قوی حال و بهتم ناظر و محسان بساقط
 دلیل صحت و سلامتی مولود باشد و پاک از عیبه ها و اگر نجس و بد حال
 بوند حکم بر ضد باشد اما اگر دلائل بر صل نجس باشد بیماری از
 طبیعت زحل بود و از آنچه بد و منسوب است و اگر هیچ نجس باشد بیماری
 از منوبات برنج باشد و اگر دلائل بوضوح بد حال بوند بیماری یا عیب
 در آن عضو ناظر شود که بدان هیچ نسبت دارد مثلا اگر دلائل در زحل
 بوند یا در طالع آن اثر در سپرد روی بود و اطراف آن قیاسی
 دیگر همین است و اگر دلائل بیماری در برج آتشی بوند سبب علت
 گرمی و خشکی بود و داده صغیرا نکند و اگر در برج خاکی بود از سپردی
 و خشکی بوده داده سودا و در برج آبی از سپردی و تری بوده داده
 بلغم و انقباض کند مزاج و دلائل را با مزاج برده وقت استخراج در وقت
 و خلقت اما اگر صاحب طالع در این خانه باشد مولود خود سبب بیماری
 در پنج خود شود و خاصه که طالع نور با عطر بود و اگر صاحب این خانه و طالع
 بود مولود بیشتر وقت تن درست باشد و در هر چیز نگاه داشتن
 خود بود و اگر میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل سلامتی مولود
 و اگر عداوت بود مولود پکارناک بود یا از سبب پربز بسیار خود را

پار کند و در زحمت درین باشد و اگر قسمر در موضع بخشی بود یا ناظر بخشی
مولود بیمار نک بود خاصه که در طالع یا درین خانه بود و اگر نظر آفتاب یا
سعدی بود مولود بپوسته سلامت باشد **فصل دوم در احکام خورشید**
بودن بخندان درین خانه مولود بیمار نک باشد و عیب دارد از طبیعت
بخندان و اگر سعد بودند درین باشد بپوسته و بی عیب و اگر سعد در
نظر مودت بخشی افتد مولود بیمار نک بود اما منفر باشد و کمین نبوده و اگر
نظر عداوت بود بیماری او یا نفرت بود و عیب دارد **فصل سوم در احکام**
آفتاب درین خانه بود یا کوکب احطافی محالی و در درجه طلوع او
مولود بیمار نشود و اگر اهرافان یکی دو بخشی باشد حکم همین بود اما اینجا
سبب در چشم بود و دارد و اگر زحل محرق باشد فساد چشم
افشکی و غوغ و فرود آمدن آب پیما و کوکب یا فتن از چیزی قوی
و اگر برتری محرق باشد فساد چشم او از آتش از این بود و در سید
چشم ناکاه و دارد و نیز آفتاب درین بیت مشکف شود و بیم
ناباشد و باشد خاصه در عقده زنب و اگر بخشی زنب بود و کسوف
نباشد رکها و ابها در چشم پدید آید و اگر بخشی را پس باشد رکها
بود کم زیان و حکم قسمر در هر دو عقده همان بود اما کمتر از آفتاب اما
قسمر اگر بقران زحل بود چشم مولود را آب فرود آید و اگر در ان

نیز

وقت قسمر ناقص نوز بود نقصان بهره پدید آید یا سبفیدی
در چشم پدید آید و اگر بقران برنج بود رکها پس پدید آید چون
پسیل و ماهر و حوت و عقرب و مانند این و غنی شود بدست
کاری و آئین چشم بردن اما اگر در عقده زنب بود و در برنج یا او ناظر
به در چشم رسد و چشم او باطل گردد و نظر آفتاب یا بخشی
تاب در چشم پدید آید یعنی احوال شود خاصه که در برنج معوج الطلوع
بود خاصه که طلوع برنج معوج الطلوع بود و این از اقل جدی است
تا اقل پس طالع و اگر نظر آفتاب یا بخشی بعد اوت باشد
دلیل نقصان بهره باشد چنانکه چشم مشک نکند جزیر اینکو
نه باشد و اگر این دلایل به حال بودند فساد زیادت بود در هر خاصه
در چشم راست و اگر این احوال قسمر را بود نقصان در چشم چپ
پیش باشد **فصل چهارم در احکام صاحب طالع درین مذهب** بود مولود
خود را در خدمت اندازد یا بنده یا پسر گردد و اگر بر زحل بخشی کرد
و در بنده کی و بها افتد اما اگر این خانه سود مولود پسر شود و اگر مقبول
بود بعد اتمها برسد و الاربع کشد پس اگر بخرنج بود کله بی کند
و اگر این مذهب بود خانه عطل بود و یا عطل در درین میان افتاده باشد
و بخشی بود برنج مولود بطاری کند و اگر برنج آتشی و صاحب طالع

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مقبول در وی و عطارد و مشتری ناظر برین بیت و این بیت
یکی از خانه های عطارد و یا مشتری بود و مولود طیب بود خاصه که یکی این
دلایل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر برین دلایل ناظر بود
باشد که و پستکار یا جراح یا حجام بود اما اگر در وقت نیرین باشد
ناظر باشد از خانه های زهره یا عطارد یا مریخ باشد و مشتری ناظر خاصه
که زهره صاحب است و چشم یا یا در قسم یا قسم یا عطارد
و یا قمر چین بود مولود کمال کرد و در سه ساله باشد که عطارد
امروز یا شطر بود **نجم** در احوال بندگان قریب طالع
و صاحب او و نظر صاحب ششم بود و نمود و قوت سرزمین
و صاحب او دلیل بود و بندگان باشد و اگر قوت از خانه های
نچین بود بندگان او کارکن در پنج کشور باشند و اگر از سعد
بود بندگان او با اعتقاد باشند و شوق و از ایشان خیر حاصل یابد
اما دلیل بندگان پیغید زهره و عطارد اما اگر دلایل بندگان
عطارد و زهره و قمر بودند غلام و کنیزک او جوان بودند و خوب صورت
و پیغید پوست خاصه که مشرق بودند و اگر خانه ششم از خانه های عطارد
یا زهره بود کار قوی تر بود از این و شرار ایشان خیر و منفعت حاصل شد
خاصه که یکی از این دلایل صاحب ثانی بود یا صاحب ثانی ناظر او در نمود

۱۰۰

بر حکم ستاره نیز همین باشد و اگر دلایل بندگان مشتری بود و در
و زحل بندگان او کمان سالی بود خاصه که مغرب باشند و اگر دلایل
بندگان مشتری در او تابد بودند یا علی او تابد بندگان مشتری
بودند و معروف کردن و در زایل و پست قطعت این بودند و اگر دلایل
بندگان در مریخ مذکور بود مذکور بودند غلامان و اگر در مریخ
مؤثر بود مریخ مؤثر بودند کنیزکان او و اگر بعضی در جیج مریخ بود
مذکور بعضی در مریخ و خاصه که بر ششم و جسدین باشد یا دلایل در
مریخ و جسدین باشند اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان بودند یا به هم نظر
عداوت کنند یا بد دلایل بندگان بعد اوست نکرند بندگان مولود در او
گوی و حیانت کنند افند و اگر موجود نکرند بندگان را است کار و با
و یا بودند اما اگر دلایل زهره و عطارد و قمر باشند بندگان او خود
سال بودند و خوش طبع و نظره و دلایل با هم خاصه نمودت پس اگر
این دلایل در خانه های مریخ یا جیج یا زحل خاصه بقا بله دلیل بودن
خدا است و اگر دلایل در خانه های زحل بودند و در نظر مریخ حکم همین باشد
و اگر دلایل مریخ نکرند مریخ بد حال بود حکم همین باشد و اگر دلایل در
خانه های زهره یا عطارد یا قمر بودند و مریخ یا زحل ناظر نمودت حکم همین
باشد و دلیل غلامان امر بود خاصه که یکی از دلایل صاحب ششم

افتد و حکم فدرمکار همان است اما اگر افتاب و اسد دلیل بندگان بودند
بندگان کردن کشتن افتند با کبر و باشد که اصل ایشان بزرگ باشد
و باشد که بر مالک خود حاکم شوند و حکم ارباب ثلثات ایشانست
که تقسیم باره در پس درین نیست دلیل تن درستی است و افزونی
بندگان و ذنب و دلیل جاری است و بودن ریشها و زوری و افزونی
و چپها و ریختن موی و جزئی از انواع صرا و کبر و خفتن و بد افتادن بجهت
و خدمت کار **تفسیر اول از دهم** در احکام بیت ساج نشینان افشار
شماره اول در احکام کلیت و دلیل و معنی خانه است و صاحب مستولی
او و سهم الرق و صاحب دی زهره و قسره و ارباب ثلثات او و کوی
که درین بیت باشد اما در طالع زنان افتاب و زحل دلیل بندگی
زهره و قسره و سهم شروع از هر دو صاحب سهم اگر این دلایل قوی حال
و همه بیکر نظر میان این دلایل و دلایل طالع نظر باشد بمودت دلیل
باختن سعادت بود از مملکت و بر فرداری و بودن موافقت و بخشی
عیسای اگر دلایل در او اند چون قوی تر باشد و مدت محبت مدینه
و دلیل کثرت نکاح بود و خاصه یکسان معروف و قبیله اکابر خاصه که دلایل
در خطوط خود بودند و حکم شرکت همین بود و اگر احوال دلایل خلاف
این باشد حکم بر طرف خدا افتد و اگر صاحب انصاف مستولی بودی

دلایل

بدلایل طالع ناظر باشند به رهنده و بنظر از زنان بمودت و نیست کنند و اگر
دلایل رهنده بودند بدلایل دیگر منقسم تا بدان دلایل پیوسته باشند
ممود بنظر زنان طالع بود و بنظر اسد و موافقت باشد در میان و بنظر ثناء
عداوت می افتد بود و اگر دلایل زنان در طالع مرد افتد زنان مطیع و مقار
و زیر دست او بودند و اگر دلایل مرد در منقسم افتد مقار و مطیع زنان
در خصوص آنها حکم همین باشد **شماره دوم** در احکام جزئیات اگر زحل درین
خانه بود مودت ازین بیکرند خاصه که در آخر برج افتاده بود و مغربی بود
و زن بزرگ صورت باشد و اگر مشتری بود زن میان سال بود
خاصه که در میان برج بود و معنی باشد و شیرین صورت و اگر برج بود زن
بی شرم خواهد و کم ستر بزرگ باشد و محبوب صورت و اگر در آخر برج
بود مغربی بود زن پر بود و اگر زهره درین خانه بود زن جوان خواهد
خاصه که در اول برج بود و لطیف طبع و ضرب صورت و خوش طبع
بود و خوشی حرکات و اگر عطارد بود زن با فتنه خواهد و کدبانو
و زبرک و سخن کوی و دانا و اگر افتاب بود زن بیکر کشتن افتد و حاکم دو
و دیگر بسط یا متعلق بزرگان یا از اصل معروف و مایه صورت
باشد و اگر قمر بود زن از عوام الناس کنده و اگر دلایل زن در برج
خوب صورت باشند زنان خوب صورت باشند زنان خوب صورت

خواهد فاحمه که دلیل زهره بود اما هر کوب که دلیل زن چون مشتری بود
ناظر باشد صالحه و عقیقه بود اگر مریخ ناظر بود بی شرم و بی تره باشد
و تاجیس کواکب دیگر چنین باید دانست اما اگر دلائل زن در خطوط غرض
بوند زن از اصل بزرگان بود و او را تا از موقوف بود و در بایل
الا تا از مردم متوسط الحال و در زایل از مردم کم نام مجهول و غلط
فصل بیستم اگر دلیلهای او تا بوند زن بسیار کند فاحمه که بزرگ
هفتم متقلب باشند و در بایل کمتر خواهد فاحمه که بی هفتم و بیست و نهم
بود و در دلائل زن کم خواهد یا نخواهد فاحمه که بی نایب باشد
اما اگر دلائل او را دلائل بیج بود زن اندک خواهد و اگر در او اخراج
بود زن بسیار خواهد اما اگر در این بیت کواکب جمع آمده باشند زن
بسیار خواهد و اگر صاحب استواری این بیت با کوبی که در این بیت
افتاده بود بسیار کواکب ظاهر باشند زن بسیار کند و حکم حرکت
همین باشد **فصل سی و دوم** اگر صاحب هفتم محرق بود زن
مولود ببرد یا بچا زناک بود و اگر راجع بود جدای کند و بی وفاست
و اگر در مقام اول بود شوی نخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود
فرا د کند اگر چه خواهد یا باشند فاحمه که به صاحب طالع ناظر بود
و اگر عدوت بود دشمن ببرد شوهر او اگر متصرف باشد جدای کند

طالع

حکم دلیل مرد همین است **فصل سی و سوم** اگر سعدی در این خانه بود
اوایل بیج و مشرق باشد و از جنسان پاک زن او خرد سان بود بی
عیب فاحمه که آن زهره بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعد
نخس باشد حکم بر صداخته فاحمه که آن مریخ بود اما اگر صاحب هفتم در
مقام ثانی بود و از هر کوبی مقبول معرفت نشده باشد و به صاحب طالع
متصل شوند زن را شوهر دیگر بوده باشد پس اگر کواکب سعد بوده
باشند و این که بدو خواهد بیست و نهم سعد باشد زن از هر دو شوهر
دیده و اگر هر دو حسن باشد حکم بر خفته این باشد و اگر جنس دیگری سعد
حکم بر حسب آن کنند **فصل سی و چهارم** اگر میان زهره و صاحب طالع نظر
و هفتم یا چشم بود و بیج از مبارک افتاد باشد فاحمه که در طالع باشد
مولود تیز شهوت بود و مولود زنا و عشق بازی باشد که زن مطرب
باشد و اگر این احوال زن را بود حکم همان بود و اگر بیج هفتم بیج بود
و صاحب طالع در وی مولود و آب و آب جمع آید و اگر بجای زهره مطلق
بود مولود زنا و از زمین بی بر کند و بود که زن از انظار بران زشته
بود و اگر زهره در این خانه بود با عقل ناظر باشد و اگر بیج باشد بدتر بود
و زن در حرام و غیر باشد **فصل سی و پنجم** اگر صاحب هفتم در ششم بود
یا در از هم جفت او عیب دارد یا نبوده یا نبوده زاده یا طرب بود

یکسی منفرد خاصه که از آنها زحل بود یا مریخ یا قیام عطارد و بعد حاصل باشد
ثمره پنجم اگر صاحب هفتم در نهم بود صاحب طالع در نهم
 باشد و صاحب هفتم یا کوکبی که در هفتم بود بدو پیوندد و جفت مولود
 غریب باشد و اگر صاحب نهم در نهم باشد و صاحب هفتم یا کوکبی که در هفتم
 یا کوکبی که در هفتم بود مولود در غربت زن خواهد و اگر هفتم یا کوکبی که در
 زن او محرک بود و کم ثبات **ثمره ششم** اگر صاحب هفتم یا کوکبی
 که در وی بود به صاحب سیم یا کوکبی که در وی بود و صاحب طالع مولود زن از
 خویشان کند یا خویشان او را زن دهند **ثمره هفتم** اگر صاحب
 عاشق به صاحب هفتم پیوندد یا کوکبی که در وی بود یا نور صاحب هفتم
 به صاحب طالع دهد یا پیوندد مولود را برزگان زن دهند یا کاره
 نکاح او سازند **ثمره هشتم** یا **ثمره نهم** این حکمها بر مردان و زنان یکی باشد
 اما اگر احکام بر طالع زن نهند سهم بردن آرند از زهره یا شمس
 و از طالع بیفکنند و دلیلها جفت او آفتاب و زحل باشد یا فی احکام
 همین باشد **ثمره دوازدهم** اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع
 و استقبال افتاده بود مولود در جوانی زن کند و اگر میان استقبال
 و اجتماع بود در بیری زن کند اما در طالع زن اگر آفتاب یا زهره
 بود در جوانی متولد کند و اگر زهره یا شمس بود در بیری متولد کند

افزون

ثمره نهم اگر صاحب هفتم سعدی بود یا کوکبی در وی باشد صاحب
 طالع از وی متصرف شود و بعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد
 و دیگر خواهد و هر دو نیکو باشند و اگر بخشی متصل شوند زن دوم
 بد شواری بآوردند و اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در هفتم باشد و صاحب طالع
 که از وی متصرف شود بسعد پیوندد و از بد خلاصی بدو نیکو پیوندد
 و این استصالات و انصرافات نیز بخودت و عداوت اثر کند اما
 دلایل حالات پیری و جوانی نیز اعتبار کنند اما جمیع التور در هفتم
 دلیل بسیاری زن خواستن بود و در طالع زن حکم همین دارد خاصه
 که دلایل در برج بسیار نکاح افتاده بودند **ثمره دهم** اگر دلایل
 جوانی زن بد دلایل مردان پیوندد و دلیلها مردان فوق الارض باشد
 از طالع مولود در جوانی زن کند و اگر دلایل تحت الارض باشند مولود
 در پیری زن جوان کند خاصه که دلیل قوی تر مرد زحل افتاده بود و او
 در اول برج و دلیل زن زهره باشد و او نیز در اول برج و با هم دیگر یا طالع
 و قیاس طالع زن همین باشد **ثمره یازدهم** در حکم ارباب ثلث
 اگر رب ثلثه اولی بین خانه نیکو افتاده بود احوال مولود از زنان در اول
 عمر نیکو باشد و اگر رب ثانی نیکو افتاده بود در میان عمر نیکو تر باشد و اگر
 رب ثالث نیکو بود در آخر عمر نیکو تر بود و حکم نخست را قیاس همین

است **موت نهم در غیبت صاحب** اگر صاحب دستوری خانه
 بنفتم بصاحب دستوری طالع باشند بموت مولود در غیبت
 کمتر افتد خاصه که سعدان بودند و اگر بعد از آن نکردند خصوصاً بسیار
 افتد خاصه که دلایل نحسان باشند پس هر کدام از این دلایل
 در خلوط خود بودند طفر از آن جانب بود و اگر دلایل منفم و طالع
 بودند و در دویم طالع خضمان یا مال یا باران خضمان بدست مولود افتد
 و غیر از آن اما اگر دلایل طالع در غیبت افتد مولود بدست خضمان و مال
 و باران او اما بهر طرف که بختسان باشند یا نظر بودند یا طالع بختسان بود
 خصوصاً از آن طرف خیزد و بهر طرف که سعدان بودند یا نظر شدند یا
 از آن روی بود و حکم زنان باشد هر چه این باشد اما بودن رئیس در این
 خانه دلیل کثرت زنان بود و غنوت ایشان و صبر خضمان و درین دلیل
 قلت زنان بود و در غیبتی و حب ایشان و قنیه کردن و بلا بودن از ایشان
 و حکم حرب و لشکر همین باشد اما طفر از آن سعدان و کواکب مستقیم را بود
 خاصه در حرب و الله اعلم **شعبه سیزدهم** در احکام خانه ششم پانزده انحاء
نهم اول در احکام کلیات اول دلایل همین خانه است و صاحب
 دستوری بر وی دهم الموت و صاحب او قائل بر این بود و مرکز غارب
 و کواکبی که در این خانه بود پس اگر این دلایل بیشتر ایشان بگویند

موت

و بعد بکیر ناظر باشند از نحس غالی مرکب مولود طبعی باشد یعنی تمام
 عطیه که خدای خود برسد و مولود پانزدهم دامن و در موت و فرقت
 بود و بی بخت زندگانی کند و اگر این دلایل بختی منحوس باشند
 موت از طبیعت آن بختی حاصل شود پس اگر آن بختی
 رخل بود موت از بیماری و راه و از آن کش بود از آن بختی رخل یعنی دارد
 و اگر از آن بختی منحوس بود موت از آن بیماری باشد که بافتاب
 منسوب است و از باد باشد اما علتها و ران برج باشد که بر وجه و کواکب
 منسوب باشد چنانکه شرح داده ایم اما اگر سبب مرکب کواکب
 باشد خاصه که در مواضع بختی باشد مرکب مولود در صورت نامستوده
 بود و اگر سعدان بودند در صورت مستوده بود **نهم دوم در احکام**
جزئیات احتراق صاحب ششم بر مرکب ششم یا مرکز غارب یا بر
 طالع دلیل موت باشد از ماده حرارت یا از آتش یا از کواکب یا از محوم
 و مانند این یا از غضب ملوک خاصه که بر آتش بود **نهم سیم** صاحب
 طالع بقران مرغ یا صاحب تاس و سعدان بساقط باشند از ایشان
 و از این خانه دلیل موت باشد یا بالاس یا بالاس خاصه که بر آتش بود
نهم چهارم اگر صاحب طالع در ششم بصاحب منفم بختی
 و سعدان بساقط باشند از ایشان مولود بدست خضمان و هلاک شود

از طبیعت آن کوکب نحس و آن برج **نهم** و **نهم** قریح چون
 بار آتش الفول باشد و نسیر در طالع یا سیاح یا که خدا ببقا طالع
 رسیده بود خاصه بر سیس الفول و این خانه طالع یا دوم طالع
 بود و سعدان ساقط مولود را بکشته و اگر در آن وقت زحل
 مرکز غش باشد و آفتاب مخوب سیس خاصه با قراق موت او از دار
 باشد و اگر زحل در راجع بود بقا بکشد آفتاب و بیت راجع خاکی بود موت
 از زهره نانی و یوار و خانه بود و اگر برج آبی بود از آب و افتادن موت
 رسیده و اگر برج باوی بود از غنچه کردن و گرفتن دم او باشد و اگر زحل
 در دای بود و قریح بنظر عداوت باشد از ضرب قتل موت رسیده
 و اگر برج آتشی بود موت از آتش رسیده اما اگر این سیس با طالع
 شوند و سعدی در طالع بود یا تا من نسیر لایل عسر و حذر و سعد
 رسیده بودند و طالع تحویل پال و برج آنها سعد بودند بسلامت
 بدون آید از این همه و **نهم** و **نهم** اگر صاحب طالع و نسیر
 مخوب سیس شدند قریح و قریح در طالع یا تا من بد حال بود مولود و در پال
 مملاک شود خاصه که برج تا من آید بود یا جدی باشد **نهم** و **نهم**
 اگر نسیر دوم باشد و زحل در چهارم و عطارد در هفتم قریح
 قریح و صاحب طالع نحس باشد مولود بدست غوغا مملاک شود

و

دشمنه و مضرت خاصه که زحل در دای یا در هبوط باشد و خانه
 غریب **نهم** و **نهم** اگر طالع حمل باشد و قریح در سیس طالع و نسیر
 بود یا زحل در سیس طالع و آفتاب در میزان مولود در حرب
 و مبارزت کشته شود و اگر قریح در میزان بود بدست ضحاک گرفتار
 شود و اگر قریح در میزان تحت الشجاع بود یا در عقیب مولود کشته
 شود بدان بشره ایط که گفته شد **نهم** و **نهم** از طالع میزان بود زهره
 بر مرکز عارب محرق شود و زحل در هشتم باشد و قریح بدو بر طالع
 مولود خود را مملاک کند بسبب زیان و شهوت و ضحاک و اگر زهره
 در عقیب بود یا طالع حمل یا قریح در زهره و سعدان ساقط بودند طالع
 میزان یا قریح در طالع و طالع حمل را زحل در طالع مولود بسبب زردی
 مملاک شود **نهم** و **نهم** اگر نحسی در دوم بود و بد حال باشد
 و نحس دیگر مخوب سیس که در و عطارد دوم از نحسی مخوب سیس کردند
 خاصه که برج دوم خاکی یا آبی باشد و خانه هشتم و صاحب او بد حال
 موت مولود از دار باشد خاصه که طالع حمل باشد یا میزان اگر سعدی
 بود و **نهم** اظفر باشد و نه مضرت کند خاصه که آن مشتری بود
 با آفتاب خاصه بنظر موت **نهم** و **نهم** اگر خانه چهارم هبوط
 صاحب هشتم بود و او در آن خانه بر زحل مخوب سیس و صاحب طالع محرق

یا نجسی شوند موت مولود و زنده ان بود اگر خانه چوب دم مال
صاحب ششم بود و او بجمع نجو نجیس و صاحب طالع بر طالع
نجو نجیس و قسم بر صاحب طالع ناظر بعد اوت یا بصاحب طالع
موت مولود از شکسته باشد و ضرب مولم افتاد لایل موت از
وجه کلیات رسیدن تیرات اصلاح و که خدا و او را در بوم بوا
مخوف در صورت طالع اصلی و قسمی و کواکب تا بزرگ قاطع اند
و ان در عمل تیرات غنوده شود **نموده در قسم و مکررات در**
مقدمه رفته است که اگر سعدی بر مواضع خوف مستولی بود
مکرده از کب فی رسد که توقع ان نباشد و اگر نجیبی مستولی شود
از کب فی مکرده رسد که توقع باشد بخت این خانه بخت ششم
و کتب است پس هر کوب که در این خانه باشد از طبیعت
خود غم و اندوه رساند و از کد رهنوبات خود مثلا اگر صاحب
بخت در این خانه بود بخت و مکرده از خفت و ضدان رسد
و اگر صاحب یا زخم در این خانه بود مکرده از و بستان رسد
و آنچه رسد مناسب طبع ان کوب رسد و ان برج و اگر کوب دیگر
نظر بد و کند و از ان کوب و موضع او نیز اثر باشد بخت نظر
و سعادت و کجاست و قبول و در اعصاب رکند **نموده در قسم**

یا از

در حکم میراث این خانه بخت المال از و اچ است و ضدان
و شتر کا و بخت المال ان موضع است که بفرزوی بد و نجی آرد
پس اگر صاحب یا بستولی او در دیم طالع بود یا پسند و بصاحب
دویم مولود از مال زمان و شتر یکان و ضدان یا زوی بود و اگر
صاحب ششم در اچ بود و بصاحب ثانی نبود و مولود میراث
یا به از طرف پدر ان و مادر ان و اگر از خیم نور بصاحب ثانی
دیم از فرزند میراث کرد و اگر از هفتم بصاحب رابع نکرد میراث
از بخت کرد یا شتر یک یا خصم قیاس پس بروج و یکمین باشد پس کج
نظر یا سعد بود یا سانی رسد و اگر نجیب بود بد شواری رسد اما
اچا پس میراث از جوهر بروج طلبد اگر دلائل در بروج انشی باشد
میراث از انواع معادن بود و اگر در بروج خالی بود از انواع نباتی
و خضای و عقارب بود و اگر در بروج بادی بود از نوع کاریز بود و حوض
و جوی و آبگیر اما اگر در بروج بهی بود از نوع بهایم بود و آنچه
در مهنوبات در بروج و کواکب یا مکرده ایم و کواکب را با بروج
اقتضای دهند و حکم اچا پس از ان میان بیرون آرند اما اگر انس
دلیل بقا بود و کثرت میراث و ایمی و مال طلال و زنب خلاف
اد بود و الله اعلم **شعبه چوب دوم در احکام خانه بنهم با قسمه غار**

باب اول در احکام کلینت اول اینست که خاندان است
 و صاحب و مشتری او و میزبان و عطار و وقت و مشتری
 و سهم العلم و سهم السفر و صاحب او و کوکبی که در این خانه بود
 پس اگر این دلائل قوی حال باشند و بعد که ناظر دلائل بر سفر
 بنک و ناظر و بسیار خیر راغب بود مولود یا مومنش علم و پاکیزگی
 و اعتقاد در دین و دیدن خوابها و بنک و در ایستایی و تدبیر بودن
 علم و عمل پیوسته و اگر احوال بر خلاف این بود حکم بر عکس
 اگر صاحب این خانه در این خانه بود مولود و سفر بسیار کند و خیر
 و مراد دل و اگر سعدی میبود و مقبول غنای بسیار گیرد از سفر
 و اگر در طالع بود حکم همین باشد و آموختن علم بروی آسان بود
 و رغبت نماید تحصیل علوم و باشد که علوم او اغلب از سفر حاصل
 آید و او بعلم و مذاب شهرت تمام یابد اما اگر صاحب طالع در این
 خانه باشد مولود سفر نکند یا رضای در آن نیست و در تحصیل
 علوم کامل بود و در بنحند و اگر ناقص بود بدتر باشد و اگر مقبول
 بود سفر دوست دارد و با حاصل و اگر سعدی بوی ناظر و وجهه
 کسب دیگر سفر نکند دفع باشد و باشد که او را تحصیل فرمایند
 اما اگر جنبی بدو ناظر بود حکم بر خلاف افتد مشقت پسند

و جابل

و جابل و بجای خصل مانند اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه است
 بود سفر بسیار کند و در برود و فراموشی یابد و خاصه که نظر مودت
 بود و اگر این هر دو دلیل در جهت مشرقی باشند سفر او بجای مشرق
 بود و خاصه که در برج مشرقی بودند و حکم در جهت دیگر همین است و اگر یکی
 در جهت باشد از برج و در سفر او در میان آن دو جهت بود از این
 هر دو دلیل هر کدام مقبول بود و سفر بدان طرف شود و اگر هر دو مقبول
 برابر باشند هر دو طرف رسته شود و حکم اراج طالع همین باشد و
 بوی حق سفر این دو دلیل موجب سفر بسیار باشد و در **مقدمه**
در احکام جزایات اگر صاحب این خانه زحل بود و با این
 خانه باشد سفر مولود جهت چهار یا داری بود خاصه که برج بهی باشد و اگر
 برج آتش باشد طلب علوم دارد از علوم دقیق و برده فردا فرود شد
 و در دین مطلوب عیب باشد و کم عبادت بود و خوابها و بخت و در
 دین به سود میزد و **مقدمه** اگر مشتری در این خانه بود یا صاحب
 این باشد مولود جهت بازگانی سفر کند و بارها انقیاس فرود فرود شد
 و سود بسیار گیرد و اگر ناقص بود هیچ و مشتری او در شهر بسیار بود و
 و طعمها و اگر برج بهی بود جهت دو آب سفر کند چون کوکب خند و بخت
 غذا را بنده و اگر برج آتش بود هیچ و مشتری او در خانه و با سها و

و با تحصیل علم جهاد نماید و با درج بود فقر و تقییر برانده و عاید پاک
 باشد و سفر کعبه و هزاره ترک برود و خوابها را است بپند و نهد
 بسته بود و با و با بود عالم و پاکیزه **شماره چهارم** اگر در برج خنجر
 این خانه بود یا در این خانه باشد مولود سفر کننده بود و بر ابرها غرض
 در اضطراب باشد و در میان لشکران و ترکان سفر کند و اگر مقبول
 باشد ابر لشکر بود و در توفی پستل دارد و اگر در برج بهی بود چهار
 پان دارد و اگر در برج آلتی بود فاق مقبول و زود راهد بود در علم
 سلاح و سواری برانده و اگر در برج آلتی بود معاط بود و آشکار
 و شتر سفر بسبب که بختن بود و در دین و مذنب است باشد
 و خوابها و اشتغاف باشد **شماره پنجم** اگر آفتاب در این خانه بود
 یا صاحب این خانه بود مولود سفر کند جهت ملک یا در صحبت
 ملک و اکابر و بازرگانها و عر کند و طلب صحبت یا شاه و اکابر
 در دولت و فرج و نیکی یابد و بیا مولود علم کلام دارد و اوج و مقبول
 و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه که برج آلتی بود یا در برج آلتی و اگر
 با مقبول بود سفر در خدمتکاری یا مردم فرمایند و رنجند باشد و حال
 نماند و در کار دین و مذنب ضعیف بود و خوابها و نیک نبیند باین
 بهضاری و در نیز **شماره ششم** اگر زهره در این خانه بود یا صاحب

ال قمر

این خانه بود مولود سفر کند و خوش کند و در عزت باشد و سفر او
 بیشتر با خدایان و زنان بود و بازگانی او با انواع لباسها باشد
 یا عطر پاکیزه کان و بیا مولود علم دین اسلام و با طاعت و نیکو افتخار
 باشد و اگر مقبول بود این صفتها در وی کمتر باشد و اگر در برج آلتی
 بود موسیقی یا دیبایی یا عطاری و خوابها و نیک باشد **شماره هفتم**
 اگر عطارد در این خانه بود مولود سفر کند و بسیار کند با فقر و منف و در
 بازگانی نواید بیند و در هیچ و شری زبرک و کاروان بود و اگر
 برج آلتی بود هیچ غلامان کند و اگر در خانه و زحل بود کار قوی تر
 باشد و علوم دقیق و فلسفه بیا مولود و در پسنده بود بقدر معانی و
 مصنف شود در علمی که دانش و اعتقاد او روشن حکما بود و اگر
 در خانه مشتری بود و بر کرده و منشی و عدل و نویسنده خطها
 و کتاب فقر و تقییر بود و مانند این و اگر در خانه مریخ بود سفر
 او با خوف باشد و همراه از دوان و لشکران و راهداران کرد و طرار
 و جفاست کننده و قمار باز باشد و اگر بد حال بود تسخیر کند و بودیری ما
 و طلب علم سیمیا دارد و کم اعتقاد باشد و جیسترا و بهطرا کرد و اگر
 خانه زهره بود سفرهای او بد طوی بود و بیا مولود علم دین اسلام
 و خواندن شعر یا مقری شود و اگر در میزان باشد کار قوی تر باشد

و اگر در پند بود سفرهای نیکو کند و در زرا و اکابر و حکما صحبت
دارد و عالم گردد و هر علم که خواست کند بکمال رساند و امانت قوی
در معرفت اشیا و معقولات بهر امانت رسد و ناموس دار
باشد و قوتها و باطنی او بکمال باشد و اگر در جزا بود از همه علوم
آگاه باشد و نویسنده و شفا شس کرد و توضیح و محکم کرد
و حافظ جواب بود و سفرهای نیکو کند و اگر در سفر بود سفر بسیار
کند و در حرکت باشد و کم نشات و بیاموزد علم خواصی و در امان
بسیافت و ساختن انواع مهرها و ساختن ششرا بهر از یک بود
عقل معاش و اگر در جمل نخوت پس بود بنا شود به مهرها و کلی باشد
با بسیار باطن کار بزرگ بود و یا کوزه گری کند و اگر بجز نخوت پس بود
آنگونه سازد یا زنجیرها و غده و جاب و دستبند کند و اگر در خانه ها و کتاب
بود جوهر شناس شود یا صراف یا درم زن و سکه ساز و مانند این
و همه احکام بسبب نظر او بعد و پنجس باشد **نمونه هشتم** اگر قسم
این خانه بود یا صاحب این خانه بود مولود و سفر بسیار کند و حافظه
ربالت و نیکی و علم سعادت بیاموزد و یا بهوسیله در کار این و آن
کم نشات بود و حکم در موت که آگاه مانده بود و بعطارد و آقا بیاید و
در پست که صاحب طالع بهر کوکب که منتقل شود در این خانه مولود

انقرضا

در غایت کند و بعد از آن که جنوب بدان کوکب بود و بنظر موت کار آید
تر نور و بنظر عداوت دشوار تر و اگر صاحب این خانه منتقل بود
بکوکب که در این خانه باشد بنظر موت مولودان علم که بدان کوکب
جنوب بود بکمال رساند و اگر بنظر عداوت باشد بیاموزد بیخ
و ناخوشی و معلوم نکند و یا کار انداند **نمونه نهم** اگر صاحب
این خانه در وی بود و بر ب مثلثه اول ناظر باشد مولود در او ایلی عصر
سفر کند و در تحصیل باشد و اگر بر ب ثانی ناظر کند در او بیط عمر
سفر کند و علم بیاموزد و اگر بر ب ثالث ناظر کند این اعدا در
آخر عمر ظاهر شود و بسیار وی داند که علم را از قبول و رد و لین
داند و برج آتشی و نفخ و خزان از نظر موت و عداوت **نمونه دهم**
اگر صاحب این خانه بصاحب ثانی نظر دارد و سفر مولود جهت مالی
و معاش باشد و اگر بصاحب ثالث نظر دارد جهت خویشانی
و طلب علم و اگر بصاحب رابع نظر دارد جهت املاک بود و پدر
و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهت فرزندان بود و شش
در سالت و اگر بصاحب ششم نظر دارد جهت خوئی بود یا بر
یا مالی زن و انبار و اگر بصاحب هفتم نظر کند جهت عمل بود یا کار
پس سلطان یا جهت خاخی یا پیش بزرگان رود و اگر بصاحب هشتم

نظر از جهت دوستان یا طالع مال سلطان و طلب بعادتی
بود و اگر صاحب دو از دم نظر از جهت دشمنان بود
نظر از جهت مسلم اگر صاحب این خانه از صاحب رابع منفرد
شود و بمصاحب سابع متصل کرده اگر سابع سعد بود و صاحب
رابع نجس مولود را بجای کرده بهتر از اینجا باشد و اگر صاحب رابع
سعد بود و صاحب سابع نجس بود سکونت بهتر از حرکت بود
و اگر در نجس بود سفر و حضر بد بود و اگر در سعد بود در
سفر و حضر شکی نبوده اما اگر کوکی در هفتم بود و با او چنین حالات
افتد حکم همین باشد و اگر کوکب سعد بود مقصد بهتر بود و اگر
نجس بود سکونت بهتر باشد اما صاحب این خانه بمصاحب رابع
که نظر دارد سفر بر مزاج و طبیعت آن کوکب باشد و آن برج و قریه
گفته شد **نظر از جهت** اگر صاحب این خانه از رابع بود مولود
سفر کند حکم صاحب طالع همین بود و اگر صاحب هشتم یا نهم
برج بود و در تحت الشقاق بود یا تحت الارض مولود
که نجس بود از کار و بسطانی یا ضیانت و اگر برج زحل بود
از شدت که نزد و برج زحل و زکار و تنگی و اگر زحل صاحب هشتم
بود یا در خانه هشتم بود یا صاحب هشتم را نجس کرده بود مولود در
آرزو

در غربت بختی گشته و در غربت برده **نظر از جهت** اما اگر کوکب
این خانه جمیع آمده باشند مولود را اسباب سفر بسیار بود و بی همتا
در برده و بهر جهت و از هر علمی چیزی بیاورد و از هر کس باشد پس
هر که ام از کوکب که مقبول باشد مذنب و اعتقاد او بدان کوکب نایل
باشد و اگر کوکب بمصاحب نهم ناظر بودند و او در این خانه باشد حکم
همین بود و از هر مذنبی چیزی معلوم شود اما در مذنب خود ثابت باشد
نظر از جهت اگر صاحب نهم در هفتم بود یا نظر بمصاحب او یا کوکی
که در وی بود مولود به هیچ شهری قرار نگیرد خاصه که برج مقبل بود و اگر
صاحب طالع در هفتم بود و صاحب نهم بد ناظر حکم همین باشد اما پیوسته
او جهت فان بود و یا انباران یا ایشان نظر کنند و بمصاحب رابع
که ناظر بود از آن قوم کسان با او بودند در سفر و باشد که در غربت
ساکن شود و اگر نظرها مودت بود و سفر با رضایت بود و با فقر و نظر
عداوت خلاف این باشد **نظر از جهت** سفر مولود در آن جهت
بود بیشتر که بسطال و دشمنان او مشوب باشد و یا در آن جهت
که صاحب نهم بود یا قابل تیر بر او یا قابل تیر بر سواران از این
دلائل آنکه قوی تر بود مولود و در آن جهت سفر باشد بیشتر و از
طالع را نیز حکم همین باشد چنانکه اگر دلائل سفر در راجع ذایل بود

سفر با پسار شود و اگر در دو ریح مایل بودند سفر نشود و اگر شود
 اندک شود و مانع یک شود و ریح از طالع است تا ریح و از میان
 تا خشر و دو ریح دیگر مایل اند اما حکم را پس در این خانه مثل
 مشتری باشد و مولود با طاعت بود و عایا مولود و خواهرها
 است چند و یاد سفر علم الهی با مولود دعا او زور با طاعت
 رسد و حکم ذنب خلاف این باشد و اگر در پسین کوکبی بود در این
 خانه مدلول زیادت و ذنب کم کند **شعبه پنجم در احکام خانه**
دوم شش اش **فصل اول در احکام کلیات** دلیل و معین
 خانه است و صاحب و مسئول بر وی در اصل و سهم عمل و سهم
 سلطان و صاحب هر دو بدو در شش و لبست قمر و عطارد
 و برج و شریک این دلایل و ارباب شش است و کوکبی که در این خانه
 باشد پس اگر این دلایل قوی حال اند و بعد مکرر مملود و
 دولت بود و حرمت و جاه و رفعت و قوت و ملک و حاکم کرد
 بر سپهر قوی و کامران بود و مودف و مشهور شود و آنچه بدین
 مانند اما بعضی کپان گفته اند که این خانه و صاحب وی در
 و قسرها هم دارد و صاحب او دلیل دارد پس اگر این
 دلایل نیکو مانند و مسود دارد مولود را حال نیکو بود و دولت

ادامه دارد

ادامه دارد و زیادت کرد و مناسب حال و اگر این دلایل بد نظر
 باشند بمردت میان ایشان موافقت زیادت تر شود و ساز
 کاری کنند با هم دیگر و مولود تربیت نیکو باشد و اگر نظر عداوت
 بود در خصومت و شورش باشند و اگر از همدگر ساقط بودند
 در میان طلاق و فراق افتد و زکریا این حال در خانه چهارم
 گفته شد اما اگر دلایل این خانه بخلاف این باشد که در پیشین
 حکم این خانه بر ضد افتد اما اگر صاحب طالع بدین دلایل نظر بود
 بمردت این اسباب حاصل آید یا سانس تری و جوی و با بر خور
 داری باشد و اگر نظر عداوت بود خلاف آن باشد یا چیزی حاصل
 آید برج و شش دلی بر خور داری بود اما اگر بعضی دلایل نیکو
 حال بودند استخراج دهند پس هر کدام دلیل که قوی تر بود معیار
 از آنجا پسند و از منویات آن کوکب و هر کدام بد حال بود از
 وی زحمت رسد **فصل دوم در ضاعت مولود** اگر دلایل ضاعت
 در محل افتاده بود مولود ضاعتی کند که بر وی و اطراف و متعلق
 دارد و اگر در نظر افتاده بود ضاعتی کند که بگردن و حوالی او
 متعلق دارد قبایس دیگر همین است پس ضاعت از طبیعت کوکب
 دلیل بود و موضع او پس اگر دلایل در آن برج که بود مقبول باشد

و مسعود بنظره و مسعود مولود صفتها و شریف کند و از دست او بیکر بر
 آید و قبول افتد و اگر با قبول بود و نحو پس بنظره و پنج صفتها
 جنس کند و آن از دست او بی قیمت پرده آن آمد و مردود بود پیش
 ملائق مثلا اگر آفتاب دلیل صفت افتد او در حل بود مولود
 پنج سازد و کلاههای قیمتی و اگر دلیل زهره باشد و در حل بود
 کلاه روزی یا حکاکی کند یا غریب شود و اینها دارند شود و اگر عطارد
 بود مولود عظامها سازد و طایفهها در دوز و اگر قمر بود یا شانه
 سازد یا سرخاب یا پسبید آب کند و خضاب سازد و اگر زحل
 بود کلاه دوز و از غده پوست و بر حیوانات و اگر مشتری بود
 عظامها عالی سازد و زبرد پشتهها را و فوط قیمتی و اگر قمر بود
 خود سازد از آبی و حرم در وی بنده و امثال این و اگر زهره
 بر پنج نظر بود مولود آینه داری کند و مشاط شود و اگر زحل کرد
 مولود مقنعه سازد و آنچه از وی سر روی پاک کند و اگر زهره
 مشتری کرد و پستار سازد و از ابریشم و قصبه و فرساق
 اگر عطارد زحل کرد مولود و پستار و صوف سازد و پشمینه و اگر
 مشتری کرد و صوفها قیمتی سازد و پستار و فوط و ملون و اگر
 و اگر قمر مشتری کرد و چرخ سازد و بد سازد و لایق عوام درام

در آن بود

دول بود اما اگر آفتاب یا مشتری یا زهره بود مولود پنج و برابر حلقه
 و پسر بند سازد و عزیزینه در صحت کند و اگر آفتاب یا قمر و زحل
 بود مولود آنچه سازد و از بر پنج سازد و زینت کرد و قلبی کار بود
 و عزیزینهای دروغین سازد و اقا و جهر دیگر است که اگر دلایل صفت
 در بروج الشیخ باشند مولود صفتها کند که با دیوان تعلق دارد
 و چون با خشن انواع جامها و دود خشن و بختی الوان آنها در کعب
 سلاحها و امثال انواع این و اگر دلایل در برج بهیج بودند مولود آنچه
 سازد و آب و چوبه را با تعلق دارد چون زین و جام و قلاده
 و طلا سوار بالان و جل و نقل پستور و آنچه بدین مایه و باشد که شکران
 و خرمینده بود اما اگر بعضی دلایل در برج الثنی بود و بعضی در برج
 بهیج مترج آمد مولود صفتها کند که بگردم تعلق دارد و آلات این
 از حیوان بود چون با خشن جامه بان و نفر شش و زنبور و موزه و غده
 و زرد و شش طرح و مانند این اما اگر کام کوکب که بدیدهها و صنعت
 نکرد چیزی از طبیعت خود و مولود زیادت کند و اگر سعد بود شکل
 و نباتات آن مصنوع را غولتر کرد اند و مقبول تره با قیمتی نزد اگر
 مجلس بود خلاف این باشد مثال است که چون زحل دلیل است
 بر بیخشن آلات از پیشم و پوست و در پخوان و اگر مشتری

بدون نظر بود و آن نیز از زرقه بکار برد و نظریف سازد و اگر
 میرنج بدو نکند و آنچه بنویسد قالی می باشد عذرا و آنچه جاندان
 بدو وقت پالوج و دوز و آنچه شطج ساخت از علاج شانه کاه
 بر دو قیاس پس بگره همین است اما اگر دلایل صنعت میرنج و زحل
 باشند در خانه عطار بود مولود در دگر بود و کل کن و بنا
 و گونه کرد مانند این و اگر عطار در خانه یکی از این دو کو اکت
 حکم او مانند این بود اما اگر میرنج و زحل در خانه زهره بود مولود
 سازنده ساز و موسیقی بود یا خراط یا تراز کن بود و اتصال این
 و اگر زهره در یکی از این خانه ها وی بود حکم او بدین نزدیکی بود و نیز
 احکام باید جزا و غنا از آنچه گفته شد بکار آوردن و متنبسط
 کردن و اگر میرنج و زحل در خانه مشتری بود مولود کثرت بکار جلد
 کند و کمال پند و کشتی و نیز تر است و اگر مشتری در یکی از این
 خانه ها ایستاد بود و قیاس همین باشد اما اگر این هر دو بخین
 در اسد باشند مولود و آبکینه ساز و موسیس کیمیا ساز و در بخت
 پس کز شود و در دو برج آتشی بگره نسبت همین باشد مگر در
 قوس که دلیل غرابی و قرانی باشد و اگر میرنج و زحل در خانه قمر
 بودند مولود آبکس بود و شک و راه و آب و آن ده و اتصال این

اما عطار

اما اگر عطار صاحب نهم است و بمصاحب طالع نظر بود و صاحب
 شرف فاشتر در عاشر مولود و اعط کرد و قطب و معروف
 و شهور شود خاصه که طالع برج با او از باشد و اگر صاحب عادی عشر در
 شرف خود بود یا آن عشر ایط حکم همان بود یا نایب و اعط شود و
 شهرت نیاید خاصه که طالع برج لی او از شود و اگر عطار در طالع بود
 و صاحب شرف عاشر در عشر حکم همین باشد و او اعط ملوک شود
 و فصاحت و بلاغت او بغایت بود اما اگر مشتری عطار و زمره و او
 در خانه مشتری باشد سخن او از لقبیر بود و حدیث و اگر بجای مشتری
 زحل باشد چنانچه از جنس حکمت باشد و طریق مساجد اگر قمر
 بر مرکز عشر بود در نقطه اوج کوکبی زهره و عطار و مولود برادر
 بازی کند یا بر بر پس خاصه که برج بادی بود **میرنج و حکم جزا**
 اگر زحل در این خانه بود و صاحب طالع نکرد و بدو مولود و حرفت و مغان
 کند خاصه که این برج خاکی یا آبی بود یا پیش بزرگان کاری کند که زحل
 منسوب است و اگر مشتری در این خانه بود و صاحب طالع بدو مکرده
 مولود قاضی شود یا حکم یا نایب بزرگان خاصه که برج آتشی بود و او شوم
 یا مدبر پس و کاری کند که مشتری منسوب است و اگر میرنج این جنس باشد
 مولود را میر لشکر شود و سازنده انواع اسلحه خاصه که برج آتشی بود و در

علم صلوات نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود والی و حاکم و نایب شود
یا از نزد یکان پادشاه بود یا سرد قوی شود یا ضرابی یا جوهر شناسی
کند و اگر زهره بود مولود یا نزاری یا عطاری کند یا طباطب شود یا نزار
بازند و جوهر سیاهی باشد یا خدمت خانوان و خادمان کند خاصه که برنج
بودی یا خاکی بود و اگر عطارد بود مولود پیوستنی شود یا خمر یا نایب
یا مشرف یا وکیل خاصه که برنج بودی یا خاکی بود یا محبت کند یا ویری یا دلا
و اگر قمر باشد و لیله باشد یا خلیفه و حاکم گردد بر سر عوام الناس
یا نبیست خانوان کند یا کوکبان خاصه که برنج آبی بود یا خاکی آقا در این اشکات
حکم مناسب منظر قبول دارد بود از مروت و عداوت و سعادت و محنت
کوکب دلیل آقا اگر کوکب پیش از یکی یا دو بود امتزاج دهند و حکم
صفت پرورند و اگر بجای صاحب طالع صاحب اسبست یا طر بود
بگوئی که در این خانه باشد خاصه که منظر قبول باشد کار صنعت درخت
مولود قوی تر بود و اگر منظر خجس بود یا کوکب یا مقبول باشد مولود
سفر بود از ان اعمال و ضاعت جیسین مولود از انیکند اند شال
که بجزل در این خانه مقبول بود و صاحب طالع یا صاحب این خانه بدو نظر
بود محمودت مولود نایب خانه آنها قدیم کرده و مشایخ و پسر در
قوی شود در کار تجارت و رعایت نیکو داند و اگر مقبول باشد

فهرست

و صاحب طالع بدو مخو پس بود مولود مزدور کلکاران شود یا
و اگر در هبوط بود یا کلن شود یا کاریز سازد یا کوکب کن شود
و هر یکی از این عمل طبیعت بر جی تخلق دارد و چنانکه اگر
بر جی التخی بود کارها آتش کند و مهر سازد از کل
و اگر در بر جی التخی بود مخو پس مولود راه نشینی کرد و خانه
کوی و اگر زحل در بر جی آبی بود بد حال و صاحب ششم بدو
مخو پس شود مولود خادم کرانه شود و در بر جی بهیج شد جرم
سازد و ایشان یا دوزنده موزه بود و مانند این آقا اگر بجای زحل
برج باشد و مقبول بود و صاحب ششم از وی مخو پس
در جی بهیج شد مولود قصاب شود و اگر بر جی التخی بود جلا شود
و جراح و در بر جی التخی بران کر شود و در بر جی آبی مایه بر شود و
بانی کند و در بر جی خاکی صبا شود قصاب یا کوکب یا کره بین
است و این اصل را نیکو نگاه دارند که اگر کوکب قوی حال
بود و در منظر سعدان حکم بر نیکی مدلول و کند و شریف بود
ان جز مثال اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی شود
و اگر ضعیف شد مولود خادم عالمان شود یا وزیران یا خدمت
مسجد یا در پسر یا خانه نگاه کند و پسر اگر ده ایم قوتها و ضعیف

هر یک **بخش چهارم** اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه منظر بود بمحودت بزرگان مولود را عزیز تر دارند خاصه که منظر قبول بود اگر منظر عداوت بود عزیز تر نشین دارند و اگر همه یک مساقط باشند مولود پیش بزرگان را که بنیاد و کم نام بود مکر و لایق دیگر قوی افتاده بود **بخش پنجم** چنانکه احکام صاحب طالع یا کوکب گفته شد در غره سیم از این منظر حکم قرار صورت طالع یا کوکب در بروج و چون ناظر بود همان طریق بود اما وجود هر علی و صفی را شخصی دیگر کسب شود مگر مولود چنانکه کسی دیگر نماید او را نه جهت کسی دیگر از آن افتد **بخش ششم** اگر مستولی بر سهم السلطان اقتاب بود مولود از شاه دوله یا پدر از نزدیکان او شود و حکم قسم همین باشد اگر طالع شبی بود و قسم قوی حال باشد اما اگر مستولی نعل باشد مولود در شاه یا دران یا در شاه بود و مثال این و اگر مستولی مشتری بود مولود این و معتقد پادشاه شود و مانند این و اگر مستولی زنج باشد امیر لشکر شود یا سرنگ یا مطیع و اگر زهره بود امیر مجلس شود یا حاکم و آنچه مناسب زهره باشد و اگر عطارد باشد و پیر یا وزیر یا مستولی یا ندیم یا دراج یا در شاه و بزرگان شود پس احوال هر کوکبی بقدر

افزون

قوت و صنعت او باشد و اگر دو یا سه کوکب مستولی باشند از آنرا دهند و قوی تر را مقدم دارند و اگر سهم در وقت بود قوت او تمام باشد و اگر دو یا سه الوند بود در وسط بود و حکم مستولی آن و همین بود **بخش هفتم** احکام منظر اگر کوکب منظر در این خانه بود همه احوال مولود که بدین خانه نیست دارد بر طبیعت آن کوکب بود و عمل صنعت مولود از منظر کوکب منظر خیر و مثلاً اگر سر اقتاب بود مولود معروف گردد یا مالک حاکم یا پسر و قوی بخود دارد علم بسیار است و ولایت داری نیکو دارند و این صفات در مولود شهری ظاهر تر بود که بدین برج میسب بود و قیاس پیش کوکب همین است و این اصل را در شعبه اخلاق یاد کرده ایم در همه حکم از آن خاف بنیاد اما اگر در طالع کوکب منظر باشد و مستولی بنود و بیشتر کوکب از طالع یا قاطع بودند و ضعیف بود مجموع ماند و بیکار و کامل و روزگار کردار و هیچ جای ترسید و بر طبع در طالع بود **بخش هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود و مثلاً اول این خانه منظر مودت و مهر و مسجود باشند مقبول خواه و رفت مولود را و ایل عسیر بدید آید خاصه که آن کوکب غلی باشد و مولود در حرفت و صنعت و عمل نیکو افتد و صاحب کوکب

قوی تر و موضع او پس اگر این حال در شکسته ثانی بود و این
 صفات در میان عمرید آید و اگر بایست فیلست بود و آخر
 عمرید آید فاضل که گوشت علوی باشند و اگر هر سه ارباب
 قوی افتاده بودند احوال مولود در هکله بکسر شوند و از اول عمر
 تا آخر عمر بر یک نشی کرده از طبیعت هر گوشتی متاثر نشد
 اما اگر هر سه ضعیف افتاده بودند حکم بر خلاف این باشد اما اگر این
 در این خانه باشد در پرستش خدای تعالی بکمال بود و مولود شایسته
 ذات و صفات او بود و متوجه باشد و مستجاب الدعوه بود
 و از این بسبب کار او بالا گیرد و دولت و جاه او برتر شود
 شریف نفس و حاکم بود و عیال و سلاطین و اگر بنویسند از این
 افتاده بود حضرت باری تعالی را بخواب بند و راست قول باشد
 اما اگر در این خانه بود مولود غار و پندار شود و صنعتی و علمی
 ندارد که نیکو باشد و هر چه کند از عیبی خالی نبود و معروف شود و عیب
 و اله اعلم **شعبه ششم در احکام پانزدهمین آثار غرضی**
در احکام کلیات دلایل و محاسن خانه است و صاحب مستثنی
 بودی و سهم الاصله و صاحب و بستوی و زهره و ارباب غفلت
 وی و گوشتی که در این خانه باشد پس اگر این دلایل قوی حال

بلکه

باشند و بعد که ظاهر محمودت مادر این خانه باشند دلیل قوی است
 باشد و کثرت دوستان صدوق و باطن متبع از ایشان و پسند
 مهربانی که دارد و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم بر عکس
 افتد پس اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود و عودت این
 همه اسباب حاصل شود با سائر وجه و اگر منظر عداوت بود
 جزئی حاصل آید بکجه و رخ و زحمت و اگر این دلایل از نجسان
 دور بودند دلیل پوستین بود و بمطلوب و بر ضروری یا فتنه از آن
 و سعادتمنداری نماید و مراد حاصل شود و اگر نجسان ناظر بود
 حکم بر خلاف افتد اما اگر صاحب طالع در این خانه بود مولود
 پوستین در طلب آید یا خود باشد و طالع بود و مطیع و دوستان
 باشد و در دوست و رزیدن بود و اگر صاحب این خانه در طالع
 باشد دوستان فرامی بردار و مطلوب شوند و امیدوار و پرتو
 بر آید و لهو و زینت دوست دارد و از عیت الحال پادشاه و
 کار بر روزی بود و اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر
 محمودت مولود از دوستان و دوستان از مولود شکر گویند
 و بعد بکسری و خیر رسانند و اگر منظر عداوت باشد حکم بر عکس
 بود و اگر از حد بکسر ساقط افتاده بودند مولود را دوستان کم باشد

اما اگر صاحب طالع از این خانه و صاحب او بیا قط بود پوفاقی
از مولود خیزد و اگر صاحب این خانه در ده از دم بود و پستان
بمولود دشمنی کند و اگر دشمن بود قصد مولود دارند و اگر
در ششم بود مولود را بخشنه دارند و اگر در دهم بود قصد مال مولود
کند **مخبر دهم از حکام نیز دانست** اگر سعدان در این خانه باشند
مولود را در پستان باو خا بود و مقصد او از ایشان نیکو باشد
بسیل کران سعد پستوی بود سعادت او از جهات
رسد و در پستی و آنچه خیرات باشد و شادیهها باشد و پستان
او از منسوب مشتری باشند و اگر نه مرده بود سعادت او
از روی محاشرت رسد و لهسو و طب و زینت و عشق از کس
که بر مرده منسوب بودند اما اگر زحل در این خانه بود مکرده از آن
و پستان رسد و کابلی و تقوی و تقصیر ایشان و در پستان
از منوبات زحل باشد و اگر قریح بود اندوه از بی اعتقادی ایشان
رسد و قصد خیانت و دروغ و حیل و در پستان او منوبات
میرخ بودند و باشد که مولود در مال پستان خیانت کند فاحشه
که بد حال یا مقبول بود و اگر عطارد در این خانه بود و پیوسته
مولود در لوطیهها باشد از د پستان و خوش سنجی و محالیت
بنا بر این

نیک و مکتوبات افتد در میان و اگر قریح یا زحل نسبت دارد
یا قریح یا عطارد و ناظر بود یا این خانه غلط میرخ باشد مولود بتجرب
نوشتن و پستان انگیزد و با ختن حیل و اگر عطارد
مخوب پس بود مولود در حیل غلو کند و مکرده و منافق باشد
از د پستان و تحت کنند از منوبات عطارد و در مال بزرگان
خیانت کند و اگر قمر در این خانه بود مولود غشم از بی ثباتی
و پستان پسند و محرک و سفر ایشان و اگر افتاب در این
خانه بود مولود را در پستان باشند از بزرگان و معروفان و
توانگران و او از سبب و پستان شهرت یابد و پیش از شاه
معروف شود و در این صورت قبول کواکب را در این خانه عظیم
اختیار باید کردن و منظره ای که از سعد و نجیب و اگر در پستان
در این خانه بود فعل مشتری کند و در د پستان بیفرااید
و امیدوار برساند و زنب فعل زحل کند و در د پستان
منقصان کند و در سوار رساند بد آنچه امید دارد و چند نگ
باد و پستان و خاکند پوفاقی باشد از ایشان **مخبر دهم**
جنس و پستان مولود و صفات ایشان از منوبات کوبی
بود که در این خانه باشد و از صاحب این خانه قابل تدبیری

اما جوانی و پیری ایشان از انشیرق و تعزب کواکب دانند و بود
 ایشان در آزل و آخر برج آفتابی و در شش و لطافت و خوش
 طبعی و معاشرت و محاورت و زمینت و یکی و محالست و خیال
 این را از بره و عطا و دین نکرند و اگر قابل تدبیر حکم از
 خانه گشت پس اگر صاحب خانه در او را بود و پستانش بسیار
 باشند و در راه بل الوتد و در توسط و در زایل جزئی نباشد اما و
 دیگر است که صاحب هر خانه که بدین خانه منسوبند یا صاحب
 بیعت و دوستان مولود از منوبات آن کواکب باشد مثلا
 اگر لایل خانه سیم نظر باشد بدین خانه یا صاحب وی فوئشان
 او را دوستان بود و قیاس دیگر خانه همین باشد بنظر مودت
 و عداوت اما قوی که به مثلثات این خانه منسوب باشند مولود را
 دوست دارند و آن خانه منقسم باشد و سیم حکم مثلثات طالع همین
 است و آن نهم است و پنجم **فصل چهارم** اگر مستولی
 بر سهم الاصد قاسمها ان باشند از دوستان سعادت بیند
 و اگر بچنان باشد شقاوت بیند و سعادت و محنت و منفعت
 و ضرر و جزو شر از طبیعت ان سعد بود یا ان محنت بود ان سهم
 در او را دلیل سعادت ایشان بود و دوستان مولود از منوبات

کواکب

کواکب مستولی بودند و بر موضع سهم و سعادت و محنت ایشان
 از قوت و ضعف سهم و صاحب او بود **فصل پنجم** اگر صاحب
 این خانه بر ب مثلثه اول این خانه ناظر بود بیعت مولود را
 در اایل و پستان بسیار شوند و اگر بر ب ثانی نظر دارد
 میان عمر بسیار باشد و اگر بر ب ثالث نظر دارد در آخر
 عمر شش و پستان بسیار شوند اما در منقطع کردند و اگر در
 بر چهار ثابت باشند در دوستی و فادار باشند و در بر چهار
 و حصه بین کار بر توسط بود و کم اعتقاد و دول بودند اما
 اگر قسیر یکی از دلیلهای پستان بود و پستان بسیار شوند از عوام
 الناس و منجر حال بودند خاصه که قسیر در بر منقلب بود و اگر در یکی
 از دلیلهای دوستان بود و پستان او در پنج کشند و در دوستی بسیار
 باشند خاصه که در ثابت باشند و قیاس کواکب دیگر همین است
 و الله اعلم بالحقایق **فصل ششم در احکام خانه و اوزار و هم دار**
و شمار فخر و آدل و احکام کلیات دلائل و همین خانه است
 و صاحب و مستولی بر وی سهم الاصد و صاحب وی در خلی
 و ارباب مثلثات این خانه و کواکب که روی بود پس اگر این دلائل
 مسعود بود و قوی حال دلیل سعادت حال دشمنان و خسارت

مولود از ایشان و ایمنی و سیلا متی و اگر حال بر خلاف او باشد
 حکم بر عکس بود و اگر او را بوند یا میل لا و یا دلیل کثرت
 دشمنان باشد و احترام ایشان و شهرت و اگر از ایل و بیاض
 بوند حکم بر ضد افتد و اگر این دلایل بمصاحب طالع یا بطلان
 بعد اوت مولود را دشمنان بسیار باشند و اگر صاحب طالع این
 دلایل ناظر بود مولود دشمن انگیز باشد و اگر صاحب طالع این
 خانه بود حکم همین است و مولود بر دست دشمنان گرفتار شود
 و بدتر آن بود که این خانه دبال یا بهبوط او بود و اگر صاحب طالع
 بمصاحب این خانه منحوس بود از دشمنان بدی رسد بمولود
 و اگر مبعود شود و نیکی رسد و اگر صاحب این خانه بمصاحب طالع
 نحس شود مولود بد دشمنان ضرر رساند و اگر نحس این خانه
 باشد مولود بسیار دشمن بود و با او بداند باشند و خود را از غری خود
 در ریخ و شقت افتد و از ایشان ایمن باید بود و اگر سعدان
 بوند دشمنان کبی باشد که از ایشان توقع دشمنی نباشد
 و خواهند که بطریق احسن دشمنی کنند و باشد که از ایشان
 ضرری رسد و توقع منفعتی باشد بی اختیار از ایشان **نموده**
 بودن صاحب یازدهم در این خانه دلیل دشمنی باشد از دشمنان

و دان

و بودن صاحب این خانه در یازدهم دلیل دوستی کردن دشمنان بود
 و مولود پس اگر کوکب مبعود و مقبول بود بر خست بود و اگر مقبول
 و نحس باشد بر ضرورت باشد **نموده** و دوستی میان صاحب
 یازدهم و صاحب دوازدهم دلیل محبت میان دوستان و دشمنان
 مولود پس اگر صاحب یازدهم بد و پیوند و محبت از طرف دشمنان
 مولود خیر و اگر صاحب یازدهم بمصاحب دوازدهم پیوند دوستی
 از جانب دشمنان باشد و اگر منظر عداوت باشد حکم بر ضد باشد
 و این حکم بمصاحب هر خانه همین واجب کند چنانکه اگر این اتفاق
 بمصاحب پنجم افتد و دوستی و دشمنی با فرزندان مولود کند
 بحسب منظر سعد و نحس **نموده** چنانکه اگر کوکب که در این خانه
 بود بنگرند تا او کدام خانه را صاحبست از طالع ان قوم دشمن
 مولود شوند و آن دشمنان را مشروبات از کوکب و خانه او باشد
 مثلا اگر صاحب خانه سیم در این خانه بود دشمنان دشمن شوند
 و اگر کوکب زحل باشد بدان باشند و آنان که زحل نسبت دارند
 قیاس بر وجه کوکب دیگر همین است **نموده** چنانکه اگر بر مخرج
 سهم الاعدا نحس باشد بستوی بوند از دشمنان مضرت رسد
 و اگر سعدان بوند مضرت نرسد و اگر این دلایل در او باشد

باید اول لا واد دشمنان بسیار بودند و قوی حال باشند و در زایل ضعیف
تر باشند و از مولود و در افتد **فصل ششم** صاحب این خانه در
هر دو خانه که بود دشمنان از مزاج این خانه انکیزد چنانکه اگر در خانه دوم بود
پادشاه و بزرگان دشمن شوند بسبب غل یا دولت یا خفاست چنانکه
برنج دیگر می باشد **فصل هفتم** اگر صاحب و مستولی این خانه
تحت الشقاق بودند دشمنان مولود را نکبت از پادشاه رسد و اگر غشی
نخستین بودند شقی در بچند باشند و در چ و مشقت ایشان از طبیعت
ان کوکب رسد و اگر در دایا مبعوط بودند بد بخت باشند و در مانده
و اگر در شرف یا خانه خود بودند قوی حال و دولت باشند **فصل هشتم**
به لایح مختلف دو بستی و دشمنی را بنظر طالع دو شخص نکرند و ان میان
باشد که اگر طالع دو مولود یک بجه بود ان هر دو بعد کرد بستی دارند اگر
یکی در از دم دیگری افتد دشمنان باشند و اگر دو طالع مولود صاحب
یکی افتد با هم یک دوست باشند و اگر خداوندان دو طالع مولود با هم یک
نظر عدالت نکرند میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در ادای
شجره چهارم روشن رفته است **فصل نهم** اگر طالع ثور یا عقرب
بود و صاحب طالع در از دم بود مولود و مجوس پس ماند و در دست
دشمنان افتد و اگر صاحب طالع بصره یا ثانی نخو پس شود و در بر

در از دم

دو از دم پس بسبب جسد از مال شود و قرض و اگر صاحب دم نخو پس شود
پسب کار پادشاه شود و صنعت و علمها و اکابر دنیا پس برنج دیگر
همین است اما اگر صاحب ثانی در از دم نخو پس بود مال دشمنان
مولود بسبب قرض دادن دشمنان بستمک شود و اگر بصره باشد مال
زیادت کرده و اگر این حال بیشتری افتد از وجه رفعت شریعت
زیادت کرده و اگر این کوکب بخش شده باشد و بخش بود و بعدی
به و ناظر باشد مال حسام را در صورت حلال کرد و اگر ان بخش
زحل باشد و او را در خانه دوم خط باشد بصاحب خانه دوم کرد مولود
مال از پشت و دواب بدست از در برنج و بختی خاصه که نظر عدالت بود
و مشقت بخش باشد و راحت کمتر و اگر زحل مقبول بود در این خانه فایده
بخش دهد و در چ کمز باشد اگر بعدی به و ناظر بود کار قوی تر کرد خاصه که این
خانه فری دارد **فصل دهم** در حکم چهار پاییان بودن زحل دلیل بودن دواب
بر کشتن شده و از وحوش انچه در قید آند و مشتری دلیل بودن حیوانات
شربیف بود چون کوسفند و انچه در ثنوبات او ذکر فرست است و بودن
بتج دلیل بره باشد و اقصاب دلیل اسبان و زهره دلیل کاه و مرغ
خانگی و عطارد دلیل اسب و طیر و ضا که گفته ایم و قوی تراگاه
باشد که این برنج بهی بود پس از این کوکب اگر کلام که در این خانه

بود صاحب او باشد و یا صاحب ثانی متصل بود بحال و محاش مولود از
 حیوانات حاصل الیه که بد و نیقیت دارد و اگر منظر صورت بود غیر منق
 بیشتر بود و حصول و اساتیر بود و بی لایح و بر خرداری و اگر منظر عادت
 بود حکم بر خلاف این باشد و اگر صاحب ثانی در وقتی باشد غیر بسیار
 تر بود ظاهر که موجود باشد و مقبول و اگر این دلایل بصاحب ظاهر
 باشد کار بهتر باشد اما بی مادن مال را بکنند بدین دلیلها اگر در
 برج ماست بودند مال خود را نگاه دارند و اگر در برج منقلب بود منق
 و منقلب آمد و اگر در برج دو جسدین باشد کار بر توسط بود و بود
 که خدا باشد و خلق و پیوسته کند و جوی دیگر است که او را دلیل باقی ماند
 مال بود و دلیل لا و دلیل او وسط حال و دلیل دلیل بودن مال و باقی
 دلیل فقر و سختی مادن اما مادن و مادن مال بگویند سعد و خشن
 تعلق دارد و راجع و پیوسته **فصل دوم** حکم از باب مثلثات
 در هر خانه رفته است پس هر کدام از این سه از باب که قوی حال تر
 بود از آن با یام تربت او ظاهر تر باشد و در پیحارت اما اگر در رب
 اول و دوم پستولی بودند بدین خانه و مبعود باشند احوال مولود
 از طبیعت این خانه بر یک نسق گردد از راهی تا آخر در سعادت فاصه
 که هر دو را هر سه بهم نظر باشند بمودت و اگر نحو پس بودند بر یک نسق

و در تفاوت

بود شقاوت و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **فصل**
ششم در تیرات و تدبرات و تواریسم در حکام
 الازمان و اصحاب القوادات علی برای اهل الفرس **فصل**
شعبه اول در کیفیت تیرات شش شش **فصل**
 تیرات چهارخانه **فصل** در تیرات عظمه **فصل** در **فصل**
 در احکام تدبرات و تواریسم شش شش **فصل** در احکام
 زمانه و صاحب دو روفوادات **فصل** در **فصل**
 تیرات شش شش **فصل** در **فصل** در **فصل**
 و شوارن برین غلهاست در علم نجوم و حرکت و تصور است بر حقیقت
 و محسوس و اگر حقیقت طلب دارند کویم رسید اندر دلیل و نت
 بنانی بمقوت یا قوت از اوضاع هر دو دلیل بفعل آید تا سبب منع
 مثل موجودی که از تیرات و عنصر وجود یا بداهات تیرات برج نیست
 اول تیرات عظمه که هر یک پال درجه مطلعی میرود و هر هج و دقیقه در
 ششش روز یک دقیقه بتقرب پس از طلوع و میل و که خدا **فصل**
 اصلی را بدین تیرات اعتبار کنند احوال عسر معلوم گردد و اگر رسیدن
 او بدلیلها و طایفه و غیران دویم تیرات که هر یک پال شمسی یک برج او
 و هر هج و درجه و هشت دقیقه و هر روز پنج دقیقه بتقرب پس برین

انتها عبارت از این است که او را التیر بسنوی نیز خوانند
و حکم یک سال از وی کنند سیم التیر وسط است که هر
یک سال شمس پسینزه برج رو یکسج انتها و دوازده بی طالع
و هر ماه یکسج و دو درجه و نیم و هر روز یکدرجه و پنج دقیقه و او را
نیر شهوری گویند و حکم هر ماه از وی کنند و این سه التیر را
جدولها ساخته اند و این درج نموده او رده ایم چهارم التیر
اصغر است که از درجه برج انتها مانند هر ماه پسینزه برج و کسری
و هر روز پسینزه درج و کسری پس در اول ساعت تحول سال
در برجی انتها مثل ارج طالع کنند و حصه ماه و روز از التیر سنوی
برافزایند بران درجه و همچنین حصه ماه و روز از التیر شهوری
بر دوازده ماه را تمام سال را این هر دو التیر هم بران درجه و دقیقه
طالع پسیده باشند در برجی که بعد از این برج انتها بود بر توانی مثال
طوال نیز التیر بسینزه درجه و پست دقیقه سال پسینده
انتها بطالع پسیده بود پسین بدین درجه و دقیقه طالع حصه
یکماه و دو درجه و پست و شش دقیقه زیادت کردیم هر روز پنج
دقیقه از التیر بسنوی دهم بروی زیادت کردیم حصه ماه و روز از
نیر شهوری هر یکماه یکسج و دو درجه و سه دقیقه و هر روز یکدرجه

و هر روز

و چهار دقیقه از زمان تحول سال چون پسبصد و شصت و پنج
روز و شش ساعت گذشت این هر دو التیر بعقرب رسیدند
بهمان پسینزه درجه و پست دقیقه پس التیر بسنوی یکسج و رفته
و التیر شهوری یکسج و انتها و دوازده خاز طالع بریده و بر کل لایل
اصلی و شش و سی گذشت و حکم التیر بوی همین باشد اما بسبب
سرعت وی اهل روزگار او را کمتر در عمل دارند و بروی جدول
اعتقاد کنند چنانکه التیر که او را هر روز بخانه و نه دقیقه و شش
ثانیه را نشاندن مثل حرکت وسط آفتاب و طالع تحول را بدین التیر عمل
کنند تا تمام سال را دور کرده بود و بر همه دلائل اصلی و فرعی که گفته
و بوقت تحول سال دیگر همان جزو پسیده و طریق عمل همانست
که گفتیم دران دو التیر و حصه ماه و روز او از جدول شهور و ایام
آفتاب برگزیند **ثمة دوم در درجات پنجس و قاطع و کواکب قاطع**
اجزاء قطع کنند عمر کواکب بر او قیمنه اصلی و فرعی اصلی التیر
که در وقت ولادت استخاف افتاده باشد چون موضع پنجس
صورت طالع و شعاع تربعات و مقابلات و هر دو موضع آفتاب
و شعاع در برج و مقابله او ماه و عقده و ثب و موضع عطارد
اگر پنجس بود و شعاع در برج و مقابله او و مرکز و تدی که در حد

نخستین افتاده بود اول حد و نخسان و موضع سهم الموت و در هجتم
 و هشتم موضع صاحب هشتم اگر نجس باشد و مرکز بیاج
 و مواضع دوات الا زاناب و درجات طلوع و درجات غروب و در
 لمر کواکب ثابتة آنچه قاطع اند و صحایبان آقا نوحی المنت که بعد
 از ولادت واقع شود چون جزو قران نجس و جزو اجماعات
 و استقبالات و طالعها هر یک و جزو مقامات کواکب نجس
 و جزو نجاسه کواکب نجس و جزو احرامات کواکب و جزو صفات
 و کسوف و درجه طلوع هر دو موضع مدبر کسوفات و جزو نجاسه
 ترین با و نجس و در ترجع افتاب و ماه و مقابله هر دو در وقت تحویل
 سال مولود و همچنین مواضع و شعاعات هر دو نجس اما یک سهم است
 قاطع ترین دلایل قطع استیلاج و انت که بر دیگرند بعد از ترجع
 و زحل و از طلوع میفلکند **ترجمه** در معرفت اولایا موت و آن
 و از زده است اول رسیدن بنیر سلاجهت بدان دلیلها قاطع
 دوم رسیدن که خداست بدان دلایل **سهم** رسیدن درجه
 طلوع **چهارم** رسیدن بنیر و تدبیاج **سهم** رسیدن بنیر و
 راج **سهم** رسیدن بنیر و ترجع **انتهای** **سهم** رسیدن بنیر و
 برج **انتهای** **سهم** بنیر درجه **سهم** طلوع تحویل **سهم** بنیر صاحب او

دوم بنیر در هجتم یا زده **سهم** صاحب او و از زده **سهم** بنیر سبتولی
 است بر طلوع اصل پس اگر بنیر یکی از این دلایل خاصه بیاج باشد که خدا
 ضعیف افتاده بود یا عطیت که خدا بقتل رسیده بود یا بنصف
 باشند آن اما اگر سعدی یا نظر باشد در وقت رسیدن بنیر عمر بن
 مواضع یا برج **انتهای** یا نگاه سعدی رسیده باشد از زده
 برج طلوع خاصه که ددی بود یا بموضع یکی از دو بنیر رسیده باشد در
 اصل و سالتی ای او و قوی حال باشد باطل تحویل پس خود افتاده
 بود و صاحب او یا سعدی در یکی از این سه طلوع باشد یا نظر بود
 بموت خاصه که از زده و نجس ساقط بودند از هر سه طلوع یا طلوع
 اصل و در از مواضع خوف یا سعدی سبتولی شد و باشد **سهم**
 یا که خدا یا بر موضع هر دو بنوی از انواع یا بنیر دلایل اصل یا بهترین
 بنیرات در حد و موجود باشند یا صاحب در زده و بنیر یک او سعد
 بودند پس دفع آن پیش کشند و مانع آن کردند و اثر این بسبب است
 بگذرد خاصه که در اصل دلایل مسر قوی افتاده باشند آقا چون دلیل
 مانع و مانع قایم باشند در انوقت عارضه پیدا افتد گذرنده مانع
 دلیل مانع باشد و طبیعت او اما اگر بنیر دلایل اصل بموضع رسیده
 شود و برج **انتهای** سالتی یا سعد بودند و طلوع تحویل و صاحب او همچنین

یک باشد از کوه پس میل خوشی پیش حجت و سلامتی بنویسند
 ترقی بودن قوتها، افشانی و سعادت احوال از خواجی و در طای
 شمره چهارم در معرفت قاسم و تدبیر قول بطریق پیش
 که نیز تجدید کوب که برسد آن در جمیع قیامت خوانند و صاحب
 حدرا قاسم از معانی و حکم نیز بخیر و شر از طبیعت قاسم بود
 تا نیز در حدرا باشد و گفته شده است که اثر نیز از عظم قوی بود
 در حکم اعمال و کلیات طالع و اثر نیز اگر کمر از وی بود در احوال
 غیره و جزئیات طالع و حکم هر ماه از وی کنند و نیز از هر روز
 بر روز باشد و اما شرط است که در هر جمیع نکرند و قاسم
 اگر قاسم سعد بود حکم بر سعادت کند و کیفیت سعادت را از
 طبیعت او نکرند و در این حالات او را از قوتها ذاتی و عرضی
 در اصل و در وقت نکرند پیش نیز که چه نسبت دارد با طالع
 اصل و در اینها و طالع بخوبی و ضایع این همه احکام کنند و اگر
 قاسم نحس باشد یا عرضی و آن نسبتها نیک باشد پس
 حکم نیست آن کنند و اگر بعضی سعد و بعضی نحس باشد
 باشند احکام بطریق مزج کنند و اگر نیز بسوی حکم بر
 سالخدا این نیز باشد و چون نیز از شعاع با جرم کوبی رسید

در این

در این برج آن کوب که مدبر باشد بر احوال این برج و حکم از وی کنند
 تا وقتی که نیز از شعاع یا جرم او بگذرد باز حکم بر سالخدا افتد پس
 چنانکه منصف جرمی را در امتصالات نگاه دارند و رسیدن
 نیز را در این وقت نگاه دارند منصف شعاع یا جرم کوب
 و همان نسبتها که گفته شد بکار برند **نخسته چشم در این برج**
اجزاء ساعات جهت مطلع شعاعات اجزاء ساعات کوب
 بحسب موضع او باشد پس اگر کوب بر درجه عاشر بود یا بر درجه
 رابع اجزاء ساعات او پانزده باشد راست و اگر بر درجه طالع
 بود یا هفتم اجزاء ساعات او بحسب موضع بود اما اگر کوب
 میان عاشر و رابع افتاده بود فضل بگیرند میان پانزده و درجه رابع
 ساعات در آن کوب و از آن ضرب کنند در ساعات بعد از
 کوب از دهم و چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل
 اید پس اگر فضل یا نزه را بود بر اجزاء ساعات کوب را
 برافزایند برسد و اگر کوب میان عاشر و طالع بود یا رابع مقابل
 او تعدیل را از پانزده کم کنند و اگر فضل اجزاء ساعات کوب را
 بود تعدیل را از پانزده افزایند و آنچه حاصل اید اجزاء ساعات کوب
 بود بحسب موضع او **نخسته چشم** و معرفت مطلع ساعات

مطلع شعاعات بر دو قسمت یکی بر درجه سوی و عدایان در
تیسر پس و تثلیث و تریج و مقابله معلومت اما قسم دوم
بر درجات مطلع باشد و از واحد و بنود بسبب عرض کوکب که
عمل التثلیث که ضرب کنند چنانچه ساعات درجه ان کوکب که
در چهار را بچند آید از مطلع درجه ان کوکب بخط استوار
اول عمل کنند بچند آید و قوس او بگیرند بمطلع خط استوار
حاصل آید موضع تیسر پس کوکب باشد و بنظر او موضع تثلیث این
بوده از ضرب کند اجزاء ساعات را در شش و مضروب را کم
کنند از مطلع کوکب و قوس بی که بگذرد بمطلع خط استوار
موضع او تریج پس حاصل آید و بنظر او تریج این بود با کم کنند
اجزاء ساعات را از سوی آنچه ماند بنظر اجزاء ساعات کوکب
پس ضرب کنند او را در چهار و مضروب را بر مطلع خط استوار
زیادت کنند قوس بی که بگذرد بمطلع خط استوار
این حاصل آید بنظر او تثلیث پس باشد و درجه مقابله بنظر
درجه کوکب و شمس را این عمل بنود بسبب آنکه او عرض ندارد
شعبه دوم در اعمال التیسرات چهار را شمار غمره اول بر مقدار
این اعمال و احوال او هر کوکب که او را التیسر خواهند که اگر در

طالع بود

طالع بود او را عرض باشد عمل بر درجه طلوع او باید کرد و اگر درجه غمره
او مثل درجه عاشر را بچ بود درجه غمره او عمل باید کرد و اگر عرض ندارد
مثل سهی از سهامات عمل بر درجه او باید کرد اما اگر دلیل میان
نار باشد چون درجه عمل باید کرد که میان درجه غمره درجه طلوع یا غروب
او بود و اعتناء نکنند درجه مقوقم را چنانچه چهار باشد که در غمره
در التیسر موضع مقدم را بود بر موضع ثانی و مقدم او را چنانچه یکم که از
افق اول طلوع شود ثانی از آنکه بعد از وی طلوع شود و ثانی
در این صورت طالع آفتاب را التیسر میکنیم بر درجه غارب فنانکه
قول بطریق سبیل است اما در حقیقت درجه غارب را التیسر کرده
شود بموضع آفتاب جهت آنکه درجه غارب مقدم است در طلوع
بر درجه آفتاب که عمل پیش از طلوع می شود اما چون دلیل
کو تیر کنند اگر بگذرد از دلیل مرکز و تیری بود دلیل را اولی
مرکز باشند بر قاعده او بعد از آن فنانکه رفتن این مرکز بود بر آنکه
دیدیم در اعمال بعضی از معرفات این عمل که برای دقیقه ترسیده
بخیر و بدیم در التیسر دلیل که مابین و تد سابع و عاشر باشد چون
خواهند که دلیل را که میان سابع و عاشر باشد بر درجه سابع نیز کنند
بمقول مطلبی و پس وجه عمل التثلیث که پیشین بر صبر در کوکب

نیز است که در مطالع او بکشد و در حقیقت آن مطالع طالع
باشد او را مقدم کنند باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند
و مطالع او بکشد و از ابائی خود کنند و آن مطالع منظر او بود پس
را از ثانی کم آنچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز
بقریب و سبب شش برج افزودن آنست که مطالع هر درجه
از برجی با غارب او برابر است چنانکه طالع میزان سیزده درجه
مقدار برابر است جهت آنکه هر درجه از فلک البروج براید منظر او فرود
از معدل النهار همچنین مثال طالع میزان **ک** غارب محل **ک**
آفتاب در نور **س** شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد
این و **ک** مطالعش ببلد این **فصول** و این مطالع
طالع بود که او را مقدم خوانند باز شش برج بر موضع آفتاب
نیز است کردیم شد این **س** مطالعش ببلد این **س**
و این را باقی خوانند پس مقدم را از ابائی کم کردیم ماند این
مجموعه سپس درجات او را سی و سه سال حساب کردیم بجاه
و چهار دقیقه در شش ضرب کردیم و برسی قیمت کردیم شد
خارج قیمت این سال **ک** و این ده ماه بود و پست چهار روز
بقریب یعنی آن مدت را بهر مرکز غارب بموضع آفتاب

فقط

خواهد رسید اگر چه قول بطلمیوس پس خالت آفتاب است او را
حقیقت چنین است جهت آنکه علی بر یکس اقال یکست بخیریم
در زیادت و نقصان **عطیت** کوکب اگر نحسی بکشد خداوند
ناظر باشد جزای از عطیت او نقصان کند و آن بقدر اجزاء و
ساعات آن نحس باشد فوق الارض تحت الارض طالع بقدر
بعد از طالع با از غارب و در محل آنست که طالع ببلد از مطالع کوکب
نحس ببلد کم کنند اگر فوق الارض باشد و پایین المطالعین را
بر اجزاء ساعات در طالع قیمت کنند خارج قیمت ساعات به
کوکب بود از طالع نصف بدیس از تمام نقصان اصلی نحس
کم کنند آنچه ماند حصه نقصان آن نحس بود از عطیه عمر از افق
کنند باقی خطیت معدل ماند مثال در این صورت طالع موضع
زحل این **س** اجزاء ساعات او **س** اگر زحل بر درجه
طالع بودی مقدار اجزاء ساعات خود کم کردی چون در افتاد
از طالع بقدر ساعات بعد از جزای از طالع کم شود از حصه نقصان
اجزاء که گرفتیم مطالع طالع این **فصول** مطالع موضع زحل
این شکل **س** تفاضل **مکرم** بر اجزاء ساعات در طالع که
پست **س** قیمت کردیم شد خارج این **س** و این

مناشین **و** لوح از وی محض سیال و ماه بدریم شش سیال از شش
 برج و از بیست و هفت درجه هشت دقیقه یا زده ماه معلوم باشد که این
 مدت را بیشتر در طالع انقباض خواهد رسید و البته اعلم بالصواب
معمول سیم در بیشتر اعظم انقباض **معمول اول** در بیشتر مرکز انقباض
 و از این چون خواهد که وندی کنند از این دو و تدبیر موضع سهمی یا
 کوکبی که در عرض نباشد و در همین برج بود بگردید به طالع انقباض
 درجه عاشر بخط است و این مقدم بود بگردید به طالع انقباض و دلیل هم
 بخط است و این ثانی بود پس مقدم را از ثانی کم کنند آنچه ماند
 هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و این رسیدن بیشتر مقدم
 بود ثانی اما اگر تیسری از دو مرکز کنند بکوکبی که در عرض نباشد
 اول عرض او بداند و درجه مقرر او استخراج کنند و مطالع درجه مقرر
 بگردید به طالع است و این ثانی باشد مطالع و تدعای رابع که مقرر است از
 ثانی کم کنند باقی در حساب تیسر بود هر درجه سالی و هر دقیقه شش
 روز شالی فرض کردیم مرکز انقباض **م** **م** مطالع او بخط است و
 این **م** که مقدم موضع سهم السعادة این **م** **م** مطالع
 او بخط است و **م** که ثانی است پس مقدم از ثانی کم کردیم باقی
 ماند این **م** و این مدت رسیدن تیسر و تدعای رابع است بهم

السعادة

السعادة و طریق عمل مرکز رابع اینست **معمول اول** در بیشتر در طالع و **م**
 چون خواهند که تیسر وندی کنند از این دو و تدبیر موضع سهمی یا کوکبی
 یا عرض ندارد مطالع طالع بگردید ببلدان مقدم باشد و مطالع ان دلیل
 و ان ثانی باشد و اگر کوکبی باشد که در عرض نباشد عرض او بداند و در
 طالع او استخراج کنند و مطالع درجه طلوع او بگردید ان ثانی باشد پس
 مقدم ان ثانی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود و دقیقه گفته ایم اما اگر
 تیسر در جانب کنند بگردید مطالع نیز او ببلدان ثانی بود و اگر
 تیسر از عرض بود درجه غروب او استخراج کنند و مطالع نظر
 ان ببلدان بگردید درجه غروب ثانی باشد پس مقدم از ثانی کم
 کنند باقی درجات تیسر باشد **معمول سیم** در بیشتر **م**
بعد از اوقات و پیش از آنکه تقدیر مقدم گفته میشود ان ضمانت
 که معلوم است تحقیق که هر یکی از رابع معدل انقباضش بیانات
 معوج طالع میشود و طلوعات رابع فلک البروج پیش و کم این باشد
 بعادت عرض بلدان پس چون اجزاء دلیلی را که مقدم گفته ایم
 تیسر خواهند که اکثر مثل اجزاء وندی بود یعنی که بر حاف ان
 و تدعای تیسر او چنان کنند که تیسر او را اما اگر مقدم از وندی در ان
 انجا واجب کند معرفت ساعات بعد از ان و تدعای تیسر او که گفته ایم

که اگر مقدم بر وقت باشد عکس را راجع بود اجزاء ساعات او با نمره درجه بود
راست و چون فرض کردیم که در گذشته است لازم آید که اجزاء ساعات
او متفاوت کرده باشد پس ساعات معوج از وقت ما دلیل معلوم شد
و از دلیل تا وقت بعد از وی هم معلوم نباشد پس ضروری باشد موقعیت
نسبت اجزاء ساعات او موضع تا بدین در نسبت مطالع دلیل که
او را مقدم خوانده ایم معادل شود و در هر راجع که باشد و مطالع ثانی
که نیز الی است هم معادل شود بدان ساعات بعد مقدم از وقت تا
مشبهه علی یا بدین محل و آن چنانست که اگر مطالع مقدم را بساعات
بعد او از وقت معلوم کنند بعقل دوری او از وقت متفاوت اجزای
ساعات او جزا واجب کند مطالع ثانی را بدان ساعات بعد معادل مقدم
کردن چون بعد ثانی از آن وقت را وقت از بعد مقدم باشد و نسبت
ساعات او بشیر و متفاوت بسیار باشد میان اجزاء ساعات ثانی
و اجزاء ساعات مقدم اما از روی قیاس پس چنان بپستی که نسبت
ساعات بعد ثانی هم معلوم گشتی و نسبت اجزاء ساعات او مطالع
ثانی را بدان نسبتها معادل کردند و اما در پستی که اجزاء ساعات
او حاصل چنان باشد که قویس آنها را دلیل را بدو از وقت تحت کشند
اجزاء ساعات او حاصل می چون از آن کسی که گشت باقی اجزای باقی

بگذارد

نظیر او باشد چون این مقدمات معلوم شد و خواهد که ساعات بعد
دلیل بر آنست که میان دو وقت افتاده باشد بعد بگیرند از وقت ما دلیل و اجزاء
ساعات را بر پستی راجع کنند و آن بعد را بر آن اجزاء ساعات قیمت
کنند غرض قیمت ساعات بعد دلیل بود چنانکه اگر دلیل از وقت ما کمتر
گذشته بود مطالع او بگیرند بخط استواء از اول محل و مطالع عاشر هم
از خط استواء از وی کم کنند تا آنچه مانده بعد او بود از وقت عاشر و چون
آن بعد از خود کم کنند باقی بعد مانده از دلیل تا وقت مطالع پس آن بعد
از وقت عاشر را بر اجزاء ساعات معوج موضع دلیل قیمت کنند غرض قیمت
ساعات بود معوج از وقت عاشر تا دلیل چون آن ساعات بعد را از
شش کم کنند ساعات بعد مانده از دلیل تا وقت مطالع اما اگر این دلیل
مابین سابق و راجع افتاده بود و مطالع و راجع بخط استواء از مطالع
دلیل کم کنند باقی بعد دلیل مانده تا راجع را بر اجزاء ساعات نظیر
دلیل قیمت کنند غرض قیمت ساعات بعد از دلیل بود تا وقت مطالع اما
اگر دلیل مابین سابق و عاشر افتاده بود و مطالع نظیر سابق ببلد یعنی
مطالع مطالع از مطالع نظیر دلیل کم کنند باقی بعد دلیل بود از وقت سابق
از راجع را بر اجزاء ساعات دلیل قیمت کنند ساعات بعد دلیل را بدو از وقت
سابق عاشر چهارم و در تیسر دلیل که مابین عاشر و مطالع افتاده بود

و دلیل که در این ربع بود گفته شده است که ما دلیل را بیشتر
 میکنیم مقدم میخواهیم و بیشتر از آنی پس چون مقدم میان عشر
 و طالع افتاده و قالی هم در این ربع باشد بکیرند مطالع مقدم بخط
 ایتوا و بلد و تفاضل بدانند میان هر دو مطالع و انرا در ساعات
 بعد مقدم از دند عشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه
 حاصل آید تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع خط ایتوا را بود بر مطالع
 بعد تعدیل از مطالع خط ایتوا کم کنند و اگر فضل مطالع بعد را بود بر تعدیل
 بر مطالع خط ایتوا زیادت کنند تا در هر دو حال مطالع خط ایتوا
 معدل گردد و همچنین مطالع قالی بکیرند بخط ایتوا و بلد و تفاضل
 بدانند و هم در ساعات بعد مقدم از دند عشر ضرب کنند و بر شش
 قسمت کنند آنچه خارج شود تعدیل بود پس اگر خط مطالع فضل ایتوا
 بود تعدیل از دوی کم کنند و اگر فضل مطالع بعد را بود تعدیل بر مطالع
 خط ایتوا زیادت کنند تا بهین هر دو حال مطالع خط ایتوا معدل
 گردد پس مطالع مقدم معدل بخط ایتوا مطالع معدل قالی بخط
 ایتوا کم کنند آنچه ماند هر دو بر سالی حساب کنند و هر دو بقدر
 شش روز و بعض مقدم نهالی رسد و این عمل شیر و مملو است
 بجز معلوم **نمره پنجم** در شیر دلائل که مابین راجع و سابع افتاده

و دلیل

بود و دلیل که هم در این درین ربع بود اگر مقدم میان راجع و سابع
 افتاده و قالی نیز در این ربع بود بکیرند مطالع منظر مقدم بخط ایتوا
 بلد و تفاضل مابین دو مطالع را در ساعات بعد مقدم از دند را
 پنج ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر
 فضل مطالع خط منظر ایتوا را بود تعدیل از دوی کم کنند و اگر فضل
 مطالع منظر بعد را بود تعدیل بر مطالع منظر خط ایتوا افزایند تا
 مطالع خط ایتوا معدل شود پس مطالع منظر قالی بخط ایتوا
 و بلد بکیرند و تفاضل مابین دو مطالع را هم در ساعات بعد مقدم
 ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل پروان آید چنانکه گفتیم
 از مطالع منظر قالی بخط ایتوا کم کنند و اگر فضل و را بود بروی
 زیادت کنند و اگر فضل مطالع بعد را بود و مطالع منظر مقدم بخط
 ایتوا وضع کنند باقی درجات **تفسیر مانه نمره ششم** در شیر
 دلیل که میان طالع و راجع بود و دلیل دیگر هم در این ربع بود اگر مقدم
 میان طالع و راجع باشد و قالی هم درین ربع بود بکیرند مطالع دلیل بلد
 و خط ایتوا و تفاضل میان هر دو را در ساعات بعد مقدم از دند
 طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس
 اگر فضل مطالع را بود بر مطالع خط ایتوا تعدیل از دوی کم کنند

که بعد از منبر الیه است و ذکر رفته است که بعد از مطالع مقدم به سب
 ساعات بعد از بود از وقت اجزاء ساعات او بکسب موضوع و این
 بر دو علت است اینجا موجود است پس واجب کند مطالع او را بعد از آن
 پس ساعات بعد از آن که اگر منبر الیه محمول است که پیش از مطالع
 دلیل محال کند نسبت به اجب رجب او را سب فیه که هر که را نموده
 ایم روشنی شعب هجرت در احکام مدبر است و تفریق شش
 انوار غزاة اول در احکام مدبران در پیش گفته ایم که مدبران کوکب
 باشند که نسبت به شمع یا جرم او رسیده و حکم آن بر آن از مدبر کنند
 تا نسبت به شمع او بود یا جرم او پس اگر مدبر سعد بود در اصل موجود
 بوده و او را در مطالع خطی باشد یا در موضع شمع خود دلیل کند بر ساحت
 حال قوتها و روحانی مولود و تحت بدن و در بودن از مکر و ذات
 و عوارض ظاهری و باطنی و اگر مدبر در بیت المال خطی دارد دلیل
 محمول مال بود و فراخی معاشش و محاسن و کسب و رضای او در
 کارها و اگر در بیت سلطان خطی دارد دلیل سعادت بود از فضل سلطان
 و بزرگان و بودن شغل و عمل و پیش رفتن صفات و در آن کلاه و قوت
 جاه و رفعت باشد و شهرت در شهرت و جیت و سعادت حال دارد بود
 و آنچه بدین خانه تعلق دارد اگر در بیت السباج خطی دارد دلیل حد

نظر

مناکبت بود از روی زبان و دندان و صفات و مشرک و مومنی که هر که
 قصد این دارد و اگر در رابع خطی دارد دلیل یکی احوال اهل کتب شداد
 صفات و آبادانی جایها و خوشی عیش در سکن و سفر ارگاه خود
 و سعادت حال بد آن و عاودان و عاقبت کارهای قیاس بر دو دارد
 بر این چنین است اما اگر بدین چنین نحو پس شد صاحب روز و رسم
 با در دو از دهم بود دلیل برستانی بود و حسن و قبح و خیال و دواب و اندوه
 از قرض و اگر مدبر چنین نحو پس صاحب ششم بود یا در ششم باشد دلیل
 چماری بود و کراتی اقام و دشواری و کت و نهضت انشته فامه در
 در آنیم که هوکیت و مدری دیگر رسیده از بنده و دشمنان و مردم
 فرومایه شالی است که اگر مدبر زهره بود و نحو پس شده در اصل او وقت
 پس معرفت از بسیار رفزدن طعام و شراب بود و از بدن شتوت
 و عیش و طرب و مانند این و اگر زهره پیرج نحو پس بود معرفت از
 فبق و مجور باشد و لواط و طلب حرام و شتوت را اندن ممد و نجات
 با زمان و عاودان و خواهران و حرب و قید و مجاری از ماده صفا
 و بغم و خصومتها و مکرده از ترکان و لشکران و مردم مضطرب و دروغ
 کوی و مانند این و اگر زهره بر اصل نحو پس بود معرفت از شتوت زبان
 پر بود و رشتان و تنگی معاشش و بختی و تهافت و بیعت شدن بکاره

نمیستود بند و زندان دوست تنگی و فقر و بخوری از ماده بردست
و مکرده از شایخ و بنده کن و خدمتکاران و زنان بر دامنند این اما اگر
مدبر شتری بود و نجوایس پنج پنج از اصل پدر وقت پس حضرت از خانه
جرب و شریس باشد و گوشت خاصه گوشت شکار و طلب مال حسرام
بر خشت شریس و سالوسی و مراعات دروغ و مخاف در زنی بگویند و غرض
و مکر در سپید از خاکان و قاضیان در بخوری بود و در سبب حرارت و
بیدن چرخه بر اعضا و اگر بر جمل نجوایس شود معرفت از دعوای
کس نشود شری بر کاره و قسرم باریسان و اهل محراب بنده کن و شکاکان
و مکرده رسیدن از شایخ و در ویشان و زاهدان باریا و بی علم مردم
منافق و اندرون دارد و بجا دیها بود و از سبب فکر و اندیشم معاملات
اگر از خیر و شر بدید و وقتی بود که بیشتر در شایخ او باشد یا جسمم از
چنانکه یاد کرده ایم اما اگر در بر خطا و بود یا هر که یک که باشد فعل کنند
و نجوایس در خانه هر کدام که گوشت که بود آن اگر بدات بسود بود و بی قوت
رای و تدبیر باشد و بی خشن معاملات و بیج و شری و کتابت کردن
و آموختن علمی تحت ارشاق یا در باب قلم و اصل فضل و خواندن
افشار و اشعار به دست آوردن نامه و کتاب و اگر نجوایس بود و لیکن کنی
طبع بود و ضعف رای و تدبیر و مکر و کس خشن و دروغ گفتن بسیار

و نهان

و نهان و طبع و مکرده رسیدن از جور و جفا مردم فرومایه و سبب
و عافیت شدن بسبب تحت و اغراض و مخاف کردن ایشان و بی حاجت
گفتن اما و در دیگر انت که در بر در خانه که باشد چون نجوایس شود و وقت
تدبیر و معرفت و موعظه او رسد از طبیعت ان نجوایس و منبویات او
بصاحب طبع و در نسبت نجوایس طبعی مثل طبع نور باشد و زهره در
باز و هم بگوشت مدبر بود و روی و زحل در نجوایس بسبب زهره در مقابل او
مولود را از او پستی که دل بیشتر بود بحال ایشان خاصه که زنان شریف
باشند و اهل نسب مکرده رسید و چنین کس از معرفت سپید از بزرگان
مولود یا از سفر مولود یا از این مولودان قوم مردم حکیم بودند یا از خانه ان
قدیم و شایخ و قاضی باشند یا از فرزند مولود معرفت رسید و فرزندی
مولود سبب و شود و عشق و طرب یا خیال و مد مولود را بخوری بدید
آید از ماده بلغم یا از طرب یا از عشق یا از سودا و فایده اما اگر در بر سبب
بسود و شود حکم بر سعادت باشد از طبیعت ان سعد و موعظه و خانه او را
سعادت مناسب ان سعد باشد یا طبع خاصه اگر سعد شتری بود و او را
صاحب بیت المال باشد سعادت مالی باشد و اگر خانه چشمت باشد
مال را بدید و بدید دهد یا از زکده و فرزند یا از طرب و این طریق پنج و شش است
و در سعادت چنانکه مفهوم نیفتد تا قیل واجب بگوید داشت و موعظه تدبیر

و نظراً قبول در نمودن و عداوت اعتبار کنند **مقدمه** و ایم در حکام
تسیر اعظم اول مقدمه گفته میشود که در مقدمه اول یاد کرده ایم که تسیر اعظم
چهار است و که خداست و اول را بعد و آنچه دلائل اصل است بموجب
سعود و نحو پس در دلائل قاطع تا از اینجا بسته لال کند بقا و قضا و کمال
و سعادت و شقاوت او را پس چون تسیر دلائل بر عوارض مخوف
رسد از آنچه مقدمه ایم دلیل قطع عمر باشد از طبیعت آن قاطع و کمال
او نسبت تسیر و تسیر الیه باطل اصل و تحول و بر اینها حکم کلیات
اعمال بر این اصول باشد و حکم کلیات سعادت و نحوست و قوتها
ظاهری و باطنی اما اگر تسیر را در تسیر نرسد یا تسیر را در هر دو
تسیر دلائل دیگر که بر هر دو قوی افتاده بود یا ما بین التویدین باشد
بموضع یکی پس دلیل فیاض را بود و نقصان خود پس ظاهر باطنی
قوتها و نفسانی بجنب دلیل موضع تسیر و موضع تسیر الیه اما اگر تسیر
دلائل که مقدمه بموجب سعادت برسد استبدال کند سعادت حال
قوتها که گفتیم و صحت نفس و قوت و سعادت های داخلی و خارجی
اما اگر تسیر بعضی از آن دلائل بسعود و بعضی بنحس پس حکم بر غلبه
و قوت دلیل کند و قبول در هر یک در اصل در وقت و اعتبار نظر
کنند چنانکه گفته ایم و تسیر کنند مانع و معطل بفکر تمام در این

ص

صافی پس چیزی از احکام هر یک ایم بجنب قاسم مفرد از اینجا
قبول کنند اما اگر تا پس از اجابت تسیرات از دلائل کلیات سعد
باشد و ظاهر در اصل مسعود بود دلیل کند بر طول عمر و خوشی و شین
و سعادت تمام مولود از خارجی و داخلی و اگر تا پس بجنب شین
و ظاهر بنحس بود بر ضد افتد اما اگر بر موضع تسیر در هر دو طایفه قاسم
مشغری بود دلیل کند بر پاک مولود و راستی و امانت گذاری و
مشغول بودن مطاعات و عزات و رحمت کردن با مور آخری و طایفه
و توانگری و تحصیل علوم دینی و استیلا یافتن بر غرضی و حکومت و نفوذ
و زرق بر وجه احسن و جلالست یا در از او ایم و قضا و مردم پیوسته
و معروف شهرت یافتن بنام نیک و نمودن کرم و پوشیدن لباسها
کیود و عالمانه و اعتدال مزاج عاقل و کرات و سلامتی قوتها و صحت
بدن و همه احوال مناسب پیاپی عمر باشد این اصل را بنیکو اعتبار
و ضایع نیکه دارند در جمیع احکام و اگر تا پس از هر باشد دلیل کند
بر طلب لذات و تماکت و قضاء و چرب و شیرین و در اندن شهوت
و صحبت خوبان و اصحاب طرب و تزل و لعب و مردم معاشرت و آن
و کوه کان و چسبن بر آب با صواب و الحان و مزاج و بویها و خوش
و پوشیدن لباس با سفید و ماه و لطیف و نازک و با صفت زینت

و اعتدال برای جلال بر طوالت و محبت و شکر بستی و اگر تا بیستم رطل باشد دلیل
 کند بر گرانی اندام و کسلان و تنوین در کارها و دشواری حرکات نسبت
 بهال و حس و دلیل کند بر سختی و فقر و تنگدستی و جزو صبر و حکم و کم
 همتی و طمع داشت و نو میدی از بستی کشیدن ظلم و جور از مردم خود
 عاید و درون پریشانی خاطر و افتادن بر تنبلی و دم و شکسته دل شدن
 و پوشیدن لباسها کهن و بی قیمت و خردن غذا را بد و کهنه و نا
 گوارنده و دشواری نمودن است چسبیدن مردم جاهل و عمر زنج کرده
 و بایل شدن مزاج برودت و پدید آمدن امراضی مزمنه و منده و محروم و اگر
 تا بیستم مزاج باشد دلیل کند بر تنگی و تنیری و شتاب زدگی و عجله
 و سرکشیدن و دیری و بجا آمدن و کزاف کاری و غفلت چسبیدن و راندن
 امر و نهی و پوشیدن و راز از خلق و ناخوشی و بر زبردستان و ضعیف
 و تحف کردن مال و نال و اختلاط چسبیدن با ارباب بسطاج و در کار
 و عیار بیشکان و بی باکان و حرب و خصومت کردن و کار بستی انوار
 صلاحها و مفسد شدن در امور آخرت و پیش رفتن پیش و پوز
 و رنجیدن خون حیوانات و پوشیدن لباسها و پشمی و جامها و حرب
 و میل مزاج به جفرا و بیماری و موی سبب پال و اگر تا بیستم
 عطار و پشه و میل کند بر قوت رای و نه بر و تنیری خاطر و فصاحت

و اگر تا

و بلاخت و عقل و غیره و خواندن اخبار و طلب محبت ارباب قلم و اصحاب
 هنر و مردم عالم و حکیم و میل معلوم و دقیق و تجارت و هیچ دشتری غلامان
 و مضوعات و دلیل و خوشیها بود از بستی و خیال و بیان و دیگران
 و متفرقان و دلیل خوشی زبان باشد و لطیف گفتن و زبانت نماید شعر
 و دیرری و مستغنی و پاشتن شفا پس و نقاشی و لعب و لباسها و ملون
 پوشیدن و عمامه دارد و مزاج او بایل شود مزاج برج عطار و اگر تا بیستم
 در احکام پستی و نه رایج اگر تا بیستم مشتری باشد دلیل کند بر زیادتی
 اطلاق و بسباب و سرای و آبادان کردن جایها و کارها و مباحثه و
 صوامع و زیارت جایها و مدار پس و خانهها و نیکی و عواقب امور
 و ساکن شدن در مقامها و عالی و جایها و پاک و خوشی و بافتن مال و چرم
 مدخون و نیکی از شفاها و اطعمه و فراغ و بستی و توانگری و نیکی احوال
 پدران و مادران و نوزاد مرص و مولود و اختلاط و ایام و قصه و یافتن
 سعادت از بزرگان و معارف و مشایخ و اگر تا بیستم زهر بود دلیل
 کند بر گرم و احسان و پروان آوردن نام و نیک و میل کند به محبت ارباب طریقه
 و خاتونان و خادگان و لذات و زینت نماید و مطعاهما و شکرها
 و غذا را خوش و لطیف و شکر نماید و در شهر و نجات بجای سیرت
 و اخلاق پسندیده و عمارت باغ و بیستان و سردابه و خوشخانه

و آنها را در آن جایها نیز است و دلیل سعادت احوال پدران و مادران
باشد و نیکی و خلی دارد و شفاعات و انواع برود و کلیستان و بستر
و آنچه نقل شده و اگر قاسم زعمی باشد دلیل کند بر سفر و انتقال از
مکن مآلوف و رفتن از شهر بشهر و از وطن بوطن و متشکی شدن
از پدران و مادران و دلیل انتقال این حاجت باشد و عیاری
و مودت ایشان و میل کند بر راحت و رمت جایها و عمارت کو خانه
و زاد و بر و رابط و کا و انشای و نیکی بد از ارتفاعات و حیوانات
و شدت چینه از کار و هفت و خلاف بندگان و پدران و دوستان
و طلب عزت دارد و عاقل و دستک باشد و فرودستی و ترش روی
کند و بخارکی و در مقامها ساکن شود که راضی بود در آن جایها و حاجت
اندر شن شده حدی که کار خود را از آن بریان آرد و اگر قاسم می باشد
دلیل کند بر فراخی خان و مان و پریشانی او طمان و املاک و مصالح و معاد
و پادشاه بیک در میان لشکریان و در کان و کرکیت و خوف از پند و زان
و ضرب و قتل و ابل شدن بشر و فتنه و قیل و عوانی و راه زدن و درودی
و حیانت و خلاف و مکر و حیلت و دروغ گفتن و آزار پدران و مادران
و پستی شدن چارهای خوبی بدین حاجت و قصد ایشان کند دلیل
بر وفای جایها باشد و بیدادی کردن و بیجاقت شدن در کارها

از کار پدران

در کارها و آن جهانی و اگر قاسم عطا و بود دلیل کند بر شفاعت و نیکی
و در خانه و جایگاه و شکوه و در هم پیوستن و گوشهها و پستخوابی و آن
در باط و کاروان پسران و کان و پنج و شتری املاک و معاری کردن و
بزرگ شدن بر صاحب حرف و ضاعت و ران و اهل بازار و انتقال از
از وطن تجارت و بیایی و کیلی و نیابت و ایمنی اهل دیوان و
مصرفان و حال و اهل فضل و پیران و رعیت او بعلم مساحت و نیای
و دلیل قوت تدبیر پدران و مادران و عرق چهارم در احکام **نسیب**
پسای اگر قاسم مشتری باشد دلیل کند بر امن و فراغت از قبل
فصلان و ضدان و مصالح چنان این قوم و دلیل تندرستی مولود
بود و محبت پسر و خوشی عیش و شنگی رای و تدبیر و مصت بودن در
دعده و سخنان و صلاح حال اهل خانه و بافتن منفعت از شرکاء و اهل و
عیال و مخزن کردن این طایفه بدو بنیادستی چنان و تسلطی کردن
ایشان و افتادن کار و شتری و دو عواید و رسیدن بحال و تندرستی
خاصه عیال و ترجیح بدو خود و بسیاری کردن معاملات و داد و پسته
و بیع و شتری و نیک بودن فرزندان خاصه پسران و مبارکی عقد و نکاح
و شترکت و سفر و حضور غایب باشد و کم شده و در دیده و اگر
قاسم زهره باشد دلیل کند بر قبولیت و زود شرف از قبل زنان

و شریکان و همدان و هفتی و بافتن شورت تمام بنفشه و موفت
 که از این قوم و افروزی حجت از اهل خانه و در بستی کردن با صاحب
 طرب از آن و عشق و راندن شهوت و بافتن نشاط و لذات
 در بخت نکاح و تزویج و شرکت و حصول جفت خوب صورت لطیف
 طبع و بسیاری فرج از روی زنان و همراه ایشان رفتن و بیست
 ایشان و فریب و نشادمانی کردن و افتادن سفر یا بیغ و خبر یافتن
 مال خاصه از اهل و عیال و نیکی و شرکت و نمائندگی و زیارتی و بستان
 و فرزندان خاصه دختران و راهبان و صایب و راست رفتن بکنان
 و محبت و بیلاختی مولود و اهل خانه و بافتن لذات از زندگانی و اگر قلم
 زنی باشد و لیکن برسدت و کدورت میان مولود و پاک و همدان
 و هفتی و شریکان و طبع کردن و در بخت و مال و قصد هفتی و سر
 ضرر و زیان و خوف از عویمها که من و پانزگاری و بدخوی اهل خانه
 و انبار و نمودن جانت ایشان و افتادن بغزبت و رنج و مشقت
 و شکست سستی ایشان و سوت اهل و عیال و همدان و افتادن طلا
 و فراق و دلیل و ناگهانی باشد از قبل زنان و باشد که موزنان
 و هفتی شود از خوف و مولود را بچم بود از بیماری فرغ و سوراخ
 و معطف و فوت شهوانی و نشاط باشد و بدی نمکت و شرکت و خوف

موت از او

موت از او اهل خانه و هفتی و قصد کنند و جلیت و کید اندیشند و
 بدی پسند از قبل خود و بد بشد سفر و معاشرت و اگر قلم ستم و ترس
 و لیکن کند بر خیانت و انبار و افتادن خصومت و هفتی از نو بدید آید و
 نشاید در این وقت اعانت نهادن و از از گفتن و سفر کردن و زن
 خود بپستن و انباری کردن و در بستی لشکریان و شرکان و دشمن
 و دلیل بافتن اهل خانه باشد و بغیری و افتادن خصومت و اگر هفتی
 از نو بدید آید و نشاید در این وقت اعانت نهادن و از از گفتن
 و سفر کردن و انباری و بخت رفتن او و چیزی در زمین یا بچم دادن
 و قصد کردن و خیانت اندیشیدن و باشد که بر دست مولود و زلف دارد
 و دند بر ما و نا صواب و بد و افتادن و خصومت کنند و شود و زیان
 بروی غضب رانند و او بهدی و بخش و راندن شهوت پیدا
 و لولم مشهور شود و خود را در هفتی اند از او بد را می و بی اعتقادی
 خاصه در دین و مذهب و اگر قلم ستم عطا و بود دلیل کند بر بسیاری
 بیع و شتری و معاظه کردن و افتادن بغزبت و تجارت و آموختن علم
 از طب و نجوم و حکام و دلیل فوت رای و دند بر بود در معیشت بود
 کرده و مبضع و جلیت سازد و دلیل بود بر فوت فرات و شش فتن
 مزاج مردم و عایل شود بخلان و امر دان و اگر نکاح کند زنی از بکر

و داخل برست افتد و عاقل و کوشیار و کدبانو و زبان آلوده مولودها
بسیار مسموم شود و در حق او چه گویند مردم را و در حالی کند و او تمام
زن و اینها و بر وی تخاصم خلق کند و او را بسبب زنان خصم و منافق
و حال او بنظر آری بر بند و زرق و جوس و او را به پیشین تعویذ
و مکر و جیل در قید آرند **مغز چشم در احکام مستبر و نه عاقل اگر**
بر موضع مستبره بسم مشری باشد دلیل کند بر شغل و عمل غیر و پیش
آمدن کار و نیک نافع و دلیل تواضع بود و در استکباری و قنوت
بزرگان و خداوندان دولت و معارف ملک و مملکت و امور آخرت و کار
دینی و طلب محبت ملوک و وزراء و نجیب و نواب و ائمه و قضایه
و دلیل اندن حکم بود و افزونی جاه و رفعت و عزت و پیش رفتن
بازرگان و نه با سود و محمود و کرم و شفقت و توانگری و محبت
با خلق بنام نیک و دوستی کران با اهل طاعت و زهد و عبادت
کردن معلوم دینی و توبه و بذات و پوشیده داشتن اسرار
و ناموس کردن و منافق و دلیل بحدت احوال و در بود و بار
پسای و محبت و سلامتی و حرص مولود و حال و حال و جاه و در
اگر چه بیم زهره باشد دلیل کند بر غل و آزادی و چاند فروشی و عاقل
و ابر و سلطان و عزت و بیازی و پیش و شری برده و انواع بران

و عاقل و از آن

و عاقل و ملازمت خانو و خان و خاندان و جوان و معاشرت این طایفه
مردم و افزونی جاه و عزت و خرق از کد را صاحب طرب و پیش رفتن
اصو و زدن مرزا و او و دشمن و دشمن شدن با دشمن و منفعت
از طبقات زهره و از بزرگان و مردم خوب صورت و نیکو بخت
و لطیف طبع و تازه روی و دلیل دیدن بحدت بود و لذت و خوشی
زندگانی و قطعه با داران و خواهران و دوستان و توانگر شدن
و عزت کردن و مجاز رسیدن به هر لذت این جهان باشد و اگر
قائم زحل بود دلیل کند بر بسته شدن کار و کارهای و گذشتن و در حقیقت
و نیزینه و خوشی و افتادن از چشم بزرگان و از شغل و عمل و عزت
و عزت و در بیم و هر پس ماندن و در اندیشه و حال و مشغول شدن
بکار زراعت و عمارت و آبادی زمینهای قرا و معزول شدن از
شغل های دیرینه و پیش آمدن کار و درشت و بخت و خوشحالی و در
شدت و ظلم مردم و جور و خشم کردن بکار و دشمن و بیم افتادن
از بلندها و خوف از جایها و تاریک و محراب و هولناک و توانگر شدن
و عزت و بخت و منب و خوف و موت و داران با چارها و صعب اگر
چشم بر رخ باشد دلیل کند بر غلبت صلاح و خدمت سلطان و امر
و لشکران و طلب داشتن جاه و حکومت و امر و نهی و جیتی و جیتی

و خوف از سلطان و بزرگان سلطان است

و مکر و تدبیر و حیاض و محضوت و کارها با خوف و بیم باشد از زخم
و جراحت و مایل شدن به ضرب و مل در بخاندن خلایق و حیاض کردن
و بدکاری و ظلم و خلاف و غوالت و هر بدی که بکند روز بد و باز
کردن و بسبب هلاک و قتل او شود و از در افتادن با تشنگی
بود و دلیل کند بر سبب خشن انواع سببها و کار بستن در لیل
و زدی باشد و یا شدن با از دوان و رندان و ما در این خوف باشد
از قتل یا بیماری و اگر باشیم عطا رود بود دلیل کند بر طلب صحت سببها
و اگر از کد و سوی و فضل و شرف و عظم و فصاحت و بلاغت
و حکم و فتن شغل و عمل چون نیابت یا وکالت یا مجتبی یا طبعی کارها
و بولانی یا ضاعت یا نسبت کفایت یا ندی یا خواندن کتب و دلیل
شهرت باشد در شرف و نصیب و دلیل توانگری و تصرف جایها
و غیره باشد که بازگانی کند و باطنی که در هیچ و مشری قاشهای
نفیس و برده و غنبت کند با غلاط اگر باب عقل و غیره اهل منزل
و فضل انما حکم نیرین است که اگر افتاب در اصل با در وقت
بد بر باشیم که سعد باشد تا طر عیودت زیادت کند طلب محبت
اندک و توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت عقل عزیزی
و پیش رفتن کارها و آخرت و نیکی رای و بر سبب بد بکومت و برادر

قوی و اینها مانند اثر مشتری باشد اما اگر بد بر باشیم که نجس
باشد یا ظر بود از نخوت او کم کنند و مانند شقاوت او شود
اما اگر بد بین احوال قسم را بود و مجودت همچنان اثر نکند اما کمتر
از افتاب و زیادت کند قوت عقل مکتب و کارها و این چهار
را بیشتر رود و بزرگی باید بر عوام الناس و اقربا اگر بد بر باشیم
نجس بود بکارها از نخوت او بقدر قوت و قبولیت اما اگر نظر
بشرین بعد از او بود حضرت رسد و فیما را او باشد فایده یا کرده
ایم در عمره و دویم از شعبه اول و اگر محرق باشد خوف ترک بود
اما حکم استیلا و کواکب یا بودن ایشان در او تا در خاصه بر عین
حکم همین باشد و بار گفته ایم که احکام مناسب شخصی باشد و شرف
و صب او و مناسب سال و عمر او و قبول و رد و بد بر باشیم و احوال
هر یک **فصل ششم** در تمیز و تقسیم دلایل اصل بوقت شرف طو این
ضعف است که بوقت احکام دیگر بد بر باشیم تا در اصل قوی بوده است
بقوتها ذاتی و عرضی یا ضعیف بود و بقدر قوت در رسیدن سعاد
زیادت کند از آنچه گفته ایم و از شقاوت بکارها و اگر ضعیف بوده است
از سعادت کم کند و در شقاوت پیغمبران و در شقاوت نجس را
با دلایل طالع در اصل نسبت دهند بدان طریق که دیگرند که باشیم

را و برج نشیر را باطل چه نسبت است یعنی قاسم حساب
چندم خانه است از طالع برج نشیر هجدهمین و نهمین در موضع
نشیر غریب هیچ خطی ندارد و این برج او را جایگاه بدست و باندازه
شمارت و قوت و قبول در احکام مینند و در آن نشیرند قاسم را
با دلائل اصلی و انتصالات و انصرافات نهند قبول در هر یک
را در موضع خود در اصل و در وقت و همچنانکه نشیر است اعتبار
که هر یک پس کوکب و حالات هر یک را اعتبار است که هر یک بهر
وقتی دوری تمام کنند در دوازده خانه طالع پس واجب
باشد بر کوکب مفتکانه و منظره و هر یک را با قاسم استخراج داون
و هیچ طرف را ضایع نکند استحقاق و بر همه رسیدن بقدر قوت
و احکام بر دلها و قوی تر نهادن که ایشان طالع هر تر بود تا دیگر
دلائل اصلی از کوکب و مراکز بیوت و سماعات نشیر اعظم را
بر سیال که طالع بخوبی کنند و هیچ آنها را خنده معلوم شود تا معلوم
شود که نشیر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است حکم
سعدت و نحس مدال از آنجا که نسبت دهند تو اسم و
بروج را با طالع چنانکه در برج امارت رسیده نشیر طالع شهروری
و شهری نشیر طالع خلیل بعد و دهم و شش و شعاع است هر یک

از اصلی

از اصلی و شهری حکم این سیال و مشهور و آیام او کنند که این
نشیر است به نشیر است دلائل اصلی موز فقه یا مخالف و قوت
و ضعف و سعادت و نحس و احکام بر مقتضای این مینند پس
اگر نشیر اعظم از حد نحس بحد سعد نقل کنند و او قطع عشر کنند
مضرت او سالها بر دار و اما اگر نشیر شهری بعد از حد نحس
نقل کنند قیام او و اماها بود و اگر نشیر شهری به نشیر طالع بخوبی
از حد نحس نقل کنند رحمت او و زاده بود و اما اگر این نشیر است
از حد و نجسان بحد و سعدان نقل کنند مضرت هر یک کیفیت
نقل شود چنانکه از ریح بر احوال پیوندد و از بیماری بجهت و از غم
بشادی و مانند این و کیفیت مضرت و منفعت قاسب طبیعت
نشیر موضع او و قاسم بود و مناسب طبیعت موضع قاسم و
خانها و او باطل و الله اعلم **شعبه پنجم** در حکم زناخانه و دور
و فرادات سرافراز **عمره اول** در حکم زناخانه حکم و ایوان احکام
بخوبی را بر فرازش است گفته اند و اهل بایل از آن رموز خبر دادند
و اهل فارس و هند شرح آن اخبار کردند و از آن جمله یکی زناخانه
مولود است و این عمل را اهل بایل نسبت کنند و فرار مفر
خوانند و اهل این عمل بر عظیم گیری افتاب است که صد و بیست سیال

است و از این جهت گوشت که در آن مختلف باشد قسم
اول از وقت ولادت تا مدت چهار سال قرار بعد از آن
قسمی عطا در است ده سال و قسم نهم است هشت سال
و قسم آفتاب نوزده سال و قسم نهم است هشت سال
مشتی است و از ده سال باقی و قسم زحل است تا آخر
عمر که تمام گوشت که در صورت طالع طاقوی تر بود و مولود در
زمان استیلا در تربیت او بگو حال بود و دولت و سعادت
مناسب گوشت طالع آفتاب چهار سال تربیت فرمود و از آن
بود و هر لحظه از حال بحال کرد و چنانکه قسم و غذای او مهم تر
باشد و میل او بخیر و آبی بود و چون انواع میوه و نباتات و امثال
این و بعد از چهار سال عطا در مستولی شود و تمام چهارده
سال قوت در وی در وی برقی و آغاز کند در این سن خبر
و در یافتن معانی و تعلیم در وی مؤثر باشد و پدید آید قوت
اخلاق و خفیهها و در این سن اعمال و آداب و علم و فنک
بعد از چهارده سال تمام بیست و دو سال نهم مستولی
کرد و آغاز کند در وی حرکت منی و غلبه شهوت و از آن
بر آن بکفت و طلب لذات و خوردن و پوشیدن و فریفتن

مردم و فریفتن شدن و آنچه متفرع از حیوانیت و بی حاجتی کردن
بعد از بیست و دو سال آفتاب مستولی کرد و تمام چهل و یک سال
برای مولود قوت کرد و استیلا یابد و قدرت بر جزای و از برای
و لعب روی بود و در فضا است آرد و میل بخرات کند و امور آن
جهانی و نرم و گرم چش کرد و بخشایش کند و پسروری طلب
دارد و بعد از چهل و یک سال تمام پنجاه و شش سال مرغ مستولی
شود و آغاز کند بر پدید آمدن حرص و بخل و بخت کوشیدن
و در شستی کردن و از آن طریق و کسب مال و محاش و اندیشه
کردن و پیشیاد در امور و آگاه شدن بضعف قوتها و بدنی و
علا پس و پوشیدن و داشتن اسرار و عاقبت اندیشی
و کی شهوت و لذات بعد از پنجاه و شش سال تمام
شخص و هشت سال مشتری مستولی کرد و طلب نام نیک دارد
و جهد در کارها و بی کند و فرد مانند کرد و کارهای بین خود
کردن و کمر کند رنج و مشقت در کار دینی و وی و خود را بجهت
امور پسندیده کرده اند و خیرات و طاعات را پیش رود
بعد از شصت و هشت سال تمام عمر زحل مستولی کرد و پدید آید
کیسالت در سواری حرکات و بروی و شهوات و لذات خانه

و مزاج پس در کرده اندکی و پس یکی خواب بود و از او بخت کش
و معلول شود و چاره طلب شود و در وقت فراغت عمل
فردارات قدیمیت و او منسوب است بهل غایب و آغازین
فردا در طالع روزی از افتاب است و در طالع شبی آغاز ماه
و اصل این عمل بر هفتاد سال شمسی نهاده اند بدان طریق که
قیمت کرده اند هفتاد و یک هفت کوکب مخالف چنانکه افتاب راه
سال درست و تیرج را هفت سال و زهره را هفت سال و
عطارد را بیست و نه سال پس اگر طالع روزی باشد از وقت
ولادت تا تمام ده سال مولود در تربیت افتاب بود و چون ده
سال را بر هفت کوکب قیمت کنند منصب خود را بعد از ولادت
افتاب بنمایند تربیت کند بعد از این مدت شریک افتاب زهره
شود و هر دو تربیت کنند یا منصب زهره تمام بگذرد بعد از این
زهره تمام شریک عطارد باشد و هر تربیت کنند یا منصب عطارد
تیز بگذرد بعد از عطارد شریک قمر شود بعد از قمر زحل و بارشتر
و یک تیرج و بر شریک تیرج ده سال فردارات شمسی تمام شود بعد
از ده سال توبه فردا بر زهره و زهره و پس از آن سیال
بازدم به کسور منصب خود بنمایند تربیت کند بعد از آن شریک

زهره عطارد شود و هر دو تربیت کنند بعد از آن شریک زهره
قمر شود بعد از قمر زحل و بارشتری و از مریخ و فردا تربیت زهره
شریک افتاب تمام شود بعد از زهره توبه فردا بر عطارد رسیده
چون نوبت او به شریک بمان تمام شود نوبت به شریک رسیده
قیاس پس تا تمام هفتاد سال اما اگر طالع شبی بود از وقت
ولادت تا مدت ده سال فردا قمر باشد و چون نه را بر هفت
نوبت قیمت کنند منصب هر یکی سیالی باشد و ده ده و ده
زده روز و نوبت و یک ساعت پس این مدت قمر بنمایند
کند بعد از آن مدت زحل شریک قمر شود و هر دو
تربیت قمر کنند و بعد از آن مشتری شریک شود
باز تیرج و باز افتاب و زهره و بر شریک عطارد تمام شود
فردا تربیت قمر بعد از آن سیال نوبت فردا تربیت زحل
رسیده چون نوبت او به شریک بمان بگذرد نوبت به مشتری رسیده
و باز تیرج به شریک بمان همچنین تا هفتاد سال بر عطارد تمام شود
و ما جدول بنماییم و مدت فردا تربیت هر کوکب بر هفت قیمت کرده
و منصب هر یک را در وی نهاده تا وقت عمل محتاج نشود
بقیمت کردن و جدول اینست پس از این کوکب هر کدام

که قوی حال بوده باشند در اصل چون نوبت فراداربت
با شرک بدو رسیده تجارت دهد از طبیعت خود و شریک
صاحب خانه خویش طالع و اگر ضعیف باشد اثری
نکند اما اگر صاحب فرادار قوی بود بوقت برکت از آن
سعادت بنفراید از طبیعت خود و اگر شریک ضعیف بود
چیزی زیادت نکند اما صاحب دور نزدیک اهل قریب
صاحب طالع است یکسال اول بعد از ولادت و صاحب
دور پسال دوم آن کوکب که فلک او بیست فلک
صاحب طالع بود و پسال پنجم بر همین قیاس پسال
هشتم صاحب دور باز صاحب طالع بود و پسال
یازدهم تا چند آنکه عشر باشد و دور میگذرد بر
این ترتیب اما نزدیک اهل مایل پسال اول صاحب
ساعت ولادت بود صاحب روز از ساعات
معوج و پسال دوم کوکبی بود که صاحب ساعت
دوم بود از ولادت بر همان ترتیب که گفته شد
هر کدام کوکب قوی حال بود در نوبت دور و احوال
مولود نیکو باشد من پس طبیعت آن کوکب چنانکه باره

در آنجا

یا کرده ایم **نمونه پنجم در چشم کتاب** پیشوای اهل
احکام مطلقه پس این عمل را بلفظ صنعت خوانده
است جهته آنکه هر طالعی ملحقه باید با فتن که هیچ
طالع و اوضاع دلایل او بدیگری نماند پس واجب
کند که در صورت طالع و تفکر و تا قتل نیکو بجای آورد
و بنحاطر نیز در من صافی احکام سازند بر اصول و
قوانین این صنعت نافع گذارد و باشند و شریک
که در بیایم مذکور است از سر اعتقاد و امانت بجای
آرد اما آنچه این فقره در این کتاب یاد کرده است
که از اقاویل استادان رحمة الله بدو رسیده بود
یا کلمه چند از حصول و تجارت خود چون بوسیله
سورتهای طوابع سلاطین و اکابر و مخدومان و قریبان
در نظر بود و همچنین صورت طالع والدین و فرزندان
و خویش و قبیله از هر یکی فایده و تجربه حاصل بود
بقدر حاصل هر شخص از پس جهد در آن نمود
تا آنچه مبتدی را در این است آن آسانتر بود و بفهم
نزدیک باشد ثبت شود و در عبارت سهل آورد و در



شرح منطوقی کرده آنچه دور تر بود حرکت آن واجب بود
و در خاطر بود که این کتاب هفت شجره بود ششم و
بطالع نحول و برج اهتمام و هفتم در طالع وقت و طالع
ضمیمه آن برای ششم کرده ایم حالیا اگر بعد از این سر
و خاکست آن باقی نیز ساخته کرده و اگر چه این بنده خود
در اعداد غنیداند و بالله التوفیق عند جمیع الملک الوهاب

و ج

توفیق

این کتاب هفت شجره بود
ششم و بطالع نحول و برج
اهتمام و هفتم در طالع
وقت و طالع

و ج
توفیق

هفت انداخت در هر خط و در هر خط و در هر خط

۱۷۵

۱۷۵	۱۰	۳۵	۳۳	۷	۱۱	۱۲	۴۶
۴	۱۹	۳۲	۱۷	۲	۳۵	۳۱	
۸	۱۱	۲۳	۲۳	۲۸	۳۲	۳۲	
۴۴	۳۷	۲۹	۲۵	۲۱	۱۳	۱	
۳۱	۳۶	۲۲	۲۷	۲۶	۱۴	۲	
۴۷	۱۵	۱۶	۳۳	۲	۳۱	۳	
۲	۵	۶	۳۳	۳۹	۳۸	۴	

۱۷۵

739

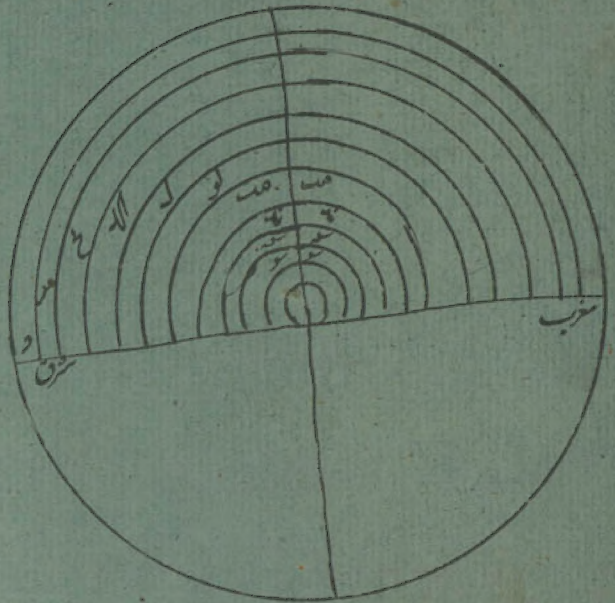
739

291-

292-

٢٩٢

٢٩٢



خطی